

عنصری و مقام او در ادبیات فارسی

تألیف

دکتر زاهده افتخار



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۱۳۷۸

Significance of
Unsuris Works
In Persian Literature

by

DR.ZAHIDA IFTIKHAR



IRAN-PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

2000



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



دکتر زاهده افتخار

عنصری و مقام او در ادبیات فارسی



۷۰
۰۰۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
لله اسم اعظم
میرزا حسن
۲۵

به مناسبت یکصدمین
سالروز ولادت بنیانگذار
جمهوری اسلامی ایران و رهبر کبیر
انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)

عنصری و مقام او در ادبیات فارسی

تألیف

دکتر زاهده افتخار



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۱۳۷۸

زاهده افتخار، ۱۹۴۲م.

عنصری و مقام او در ادبیات فارسی / تألیف : زاهده افتخار؛ ویراستاران محمد مهدی
توسلی و محمد حسین تسبیحی - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد).
۱۳۷۸ش / ۲۰۰۰م. ص ۲۳۶.

Significance of Unsuri's Works

ص.ع. به انگلیسی

In Persian Literature

ISBN 969-498-016-10

۱. فارسی - ۲. عنصری - ۳. تاریخ ادبیات - شعر فارسی
الف - زاهده افتخار - ب. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - ج. عنوان
کتابخانه ملی پاکستان

فهرست نویسی پیش از انتشار



نام کتاب	:	عنصری و مقام او در ادبیات فارسی
نویسنده	:	زاهده افتخار
ویراستاران	:	محمد مهدی توسلی و محمد حسین تسبیحی
ناشر	:	مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
چاپخانه	:	اس. تی. پرنترز، راولپندی
حروفچینی	:	محمد عباس بلتستانی
طراحی و صفحه بندی:	:	سینا
چاپ اول	:	دی ماه ۱۳۷۸ش / ژانویه ۲۰۰۰م
شمارگان	:	۲۵۰ نسخه
بها	:	۵۰۰ روپيه

حق چاپ برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است

شابک ۱۰-۰۱۶-۴۹۸-۹۶۹

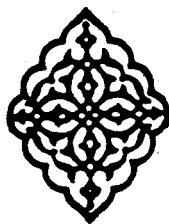
ISBN-969-498-016-10

کتابخانه ملی پاکستان

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف

۱۶۶



تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان.

فهرست مطالب

سخن مدیر

پیشگفتار

بخش اول

فصل اول:

۱..... شرح احوال و آثار عنصری

فصل دوم:

۲۲..... معاصرین عنصری: ممدوحین و شعرا

۳۲..... معاصرین عنصری - شعرا

فصل سوم:

۴۵..... تاثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان عنصری در شعر او

بخش دوم

فصل اول:

۶۷..... صورخیال در شعر عنصری

فصل دوم:

۸۰..... صنایع لفظی در شعر عنصری

بخش سوم

فصل اول:

۹۶..... ارزیابی قصاید عنصری

فصل دوم:

- ۱۰۶..... مضامین قصاید عنصری
۱۱۶..... سبک شعر عنصری
۱۲۷..... چند نکته در نقد قصاید عنصری

فصل سوم:

- ۱۳۹..... تاثیر شعر عرب و قرآن و حدیث در شعر عنصری
۱۴۸..... امثال و حکم عرب در شعر عنصری
۱۵۱..... تاثیر قرآن و حدیث در شعر عنصری

فصل چهارم:

- ۱۵۳..... علوم و معارف اسلامی و ایرانی
۱۵۹..... معارف ایرانی

فصل پنجم:

- ۱۶۳..... ضرب المثلهای فارسی

باب چهارم

فصل اول:

- ۱۷۰..... تاثیر شعرای سلف در عنصری

فصل دوم:

- ۱۷۵..... مقام و نفوذ عنصری در شعرائی که بعد از وی آمدند
۲۰۴..... مقام و اهمیت عنصری در میان تذکره نویسان

- ۲۰۷..... مآخذ و منابع

- ۲۱۳..... فهرست اعلام

سخن مدیر

بسم الله الرحمن الرحيم
زینتِ عنوانِ کتابِ قدیم

خورشید تابان نظم و نثر فارسی، هزار سال است که بر پهنشت سرسبز پاکِ پاکستان، می‌تابد و در این مدت در پرتو آن هزاران نویسنده و شاعر و ادیب و سخنور به وجود آمده‌اند، رشد کرده‌اند و از خود آثار گرانسنگی به یادگار گذاشته‌اند.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در طول بیست و نه سال فعالیت علمی و فرهنگی خود، با عنایت به رسالتی که در راستای حفظ و حراست از میراث عظیم فرهنگ و ادب فارسی در منطقه به دوش دارد، هر ساله تعدادی از این میراث مکتوب را به حلیه طبع آراسته است. یکی از وظایف این مرکز، بی‌شک تشویق و ترغیب استادان گرانقدر زبان و ادب فارسی در شبه قاره است و چاپ و نشر پایان نامه‌های دوره دکتری این بزرگواران - که حاصل سالها تلاش و تحقیق آنان برای کسب درجات عالی علمی و تخصصی در زمینه فرهنگ و ادب فارسی است - نیز جزیی از همین وظیفه خطیر محسوب می‌شود. این مرکز تاکنون دهها عنوان از این نوع را انتشار داده که اکنون آن آثار جزء منابع درسی و رسمی دانشگاهی بشمار می‌روند. اینک عنوان دیگری از آنها، به نام عنصری و مقام او در ادبیات فارسی، تحقیق

ونگار ش خانم دکتر زاهده افتخار، به میمنت ماه پر برکت رمضان المبارک (۱۴۲۰ هجری)، طبع و نشر می‌یابد.

نویسنده محترم این کتاب، خانم دکتر زاهده افتخار، فرزند شیخ عبدالوحید، متولد ۲ مارس ۱۹۴۲ م/ ۱۳۳۲ شمسی است که در حدود سی و سه سال پیش موفق به دریافت درجه کارشناسی ارشد فارسی از دانشگاه پنجاب گردید و سپس بعد از چند سال تجربه اندوزی و تدریس فارسی در دانشکده‌های دخترانه لاهور، شیخوپوره و سیالکوت برای کسب دانش بیشتر به ایران سفر کرد و سرانجام در سال ۱۳۵۳ ش مفتخر به دریافت درجه دکتری در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران گردید. خانم دکتر زاهده افتخار هم اکنون به عنوان استاد زبان فارسی و رئیس دانشکده دولتی سیالکوت برای بانوان به خدمت اشتغال دارد.

در آماده نمودن تمامی مراحل چاپ این کتاب و بخصوص برای تهیه فهرست اعلام، حروف چینی و صفحه‌آرایی کلیه همکاران محترم مرکز زحمات فراوانی کشیده‌اند که ضمن قدردانی و سپاسگزاری بسیار از یکایک آنها، از خداوند منان توفیقات این خادمان صدیق را مسألت می‌نماید.

ومن...التوفیق و علیه التکلان

دکتر محمد مهدی توسلی

سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

آذر ۱۳۷۸ ش / رمضان المبارک ۱۴۲۰ هـ

اسلام آباد

به نام خداوند بخشنده مهربان

پیشگفتار

مقام شاعر شیرین بیان، استاد استادان، ملک الشعراء دربار غزنوی ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری (م ۴۳۱ هجری) در ادبیات فارسی بسیار ارجمند است و در بزرگداشت وی همین قدر بس که عصر او عصر طلایی ادبیات فارسی محسوب می‌شود. دربار غزنه محضر فضلا و ادبا و مجمع شاعران کهنه مشق و گویندگان چیره دست بود و داد و دهش سلاطین غزنوی آنها را مجال هنرنمایی می‌داد. عنصری نیز از تشویقات و تحریضات ملوکانه برخوردار بود و دارای آنچنان مکنت و ثروت شخصی بود که از نقره دیگدان و از زر آلات خوان می‌ساخت.

عنصری در قصیده سرائی استاد بود و در شعر توانا. اگرچه رودکی نهال قصیده سرائی را در ادبیات فارسی نشانده و امتیاز اولین قصیده سرا را احراز کرد. وی با آبیاری صنایع لفظی و معنوی و استدلال و برهان قصاید را رنگ تازه‌ای بخشید و درخت باروری پدید آورد که بعد از وی نیز برقرار ماند.

در کتاب حاضر کوشش نگارنده بر آن است که از همه شئون زندگی عنصری سخن گفته شود و ارزش شعر او معلوم گردد. برای همین منظور این کتاب به چهار بخش تقسیم شده است. در بخش اول به شرح احوال و آثار و معاصرین او و تأثیر زمان شاعر در شعرش پرداخته‌ام. در بخش دوم صورخیال و صنایع لفظی در شعر عنصری ذکر شده است. در بخش سوم ارزیابی قصاید و تأثیر گویندگان تازی زبان و قرآن و حدیث و علوم و معارف اسلامی و ایرانی و ضرب المثل‌های فارسی مورد بررسی قرار گرفته است. برای اینکه خوانندگان با دشواریها مواجه نشوند توضیح مختصری درباره علوم و معارف اسلامی و ایرانی داده شده است. بخش چهارم به تأثیر شعرای سلف در شعر عنصری و مقام و نفوذ او در شعرایی که بعد از وی آمدند اختصاص دارد.

در تدوین کتاب حاضر، دیوان عنصری، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران: ۱۳۴۲)، مورد نظر نگارنده بوده و شماره صفحاتی که در این کتاب بعد از شعرها ذکر شده و یا در کتاب دیوان عنصری بطور مطلق نوشته شده، مربوط به چاپ مذکور است و هر جای که از دیوان عنصری، چاپ دکتر یحیی قریب (چاپ دوم)، استفاده شده توضیح داده شده است.

کتاب حاضر را به عنوان رساله دکتری خود در دانشگاه تهران تدوین نمودم و منت خدای را عز و جل که توفیقش رهنمون من شد و توجه صمیمانه و راهنمایی های بی آلاش استادان عالیقدر و ارجمند دانشگاه نیز سبب شد که این رساله تکمیل گردید. از این جهت از همه آنان مخصوصاً آقایان دکتر ناصرالدین شاه حسینی، دکتر ضیاءالدین سجادی و دکتر حسن سادات ناصری کمال امتنان را دارم. از برادران و خواهران محترم صمیمانه تشکر می نمایم که دوری مرا تحمل کردند و همیشه مرا بر کسب علم و فضیلت تحریض و ترغیب نمودند و از بذل هرگونه مساعدت دریغ نکردند. سپاسگزاری از دوست عزیز و گرامیم خانم دکتر کلثوم فاطمه سید را وظیفه خود می دانم که احساس غربت را همیشه از من دور می داشت و از همسر مهربانم جناب آقای افتخار احمد شیخ پیاس علم دوستی او و برای مسؤولیت ترتیب و تدوین این کتاب، که همواره مشوق من بوده اند، از اعماق قلب تشکر می نمایم.

بر خود لازم می دانم از مساعی اولیای محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بخصوص استادگرامی جناب آقای دکتر محمد مهدی توسلی، که صادقانه در همه شرایط برای حفظ و گسترش فارسی و تعمیق روابط علمی و فرهنگی دو کشور ایران و پاکستان تلاش نموده و در ویرایش کتاب سعی فراوان بکار برده و سرانجام برای طبع و نشر این کتاب همت نموده اند، از صمیم قلب سپاسگزاری می نمایم. در نهایت از جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی که هم در ویرایش و هم در تهیه فهرست اعلام کتاب بر بنده منت نهاده است تشکر می کنم.

دکتر زاهده افتخار

سیالکوت

رمضان المبارک ۱۴۲۰ هـ

فصل اول شرح احوال و آثار عنصری

شرح احوال

نام او حسن و نام پدرش احمد و کنیه او ابوالقاسم و تخلص او عنصری است که مقبول همگان است.^۱ وی تخلص خود را چند بار در شعر آورده است:

هزار فتح چنین و هزار غزو چنین برو برآمد و گفته عنصری اشعار

(دیوان عنصری، ۶۵)

لقب او ملک الشعرا است. عنصری نخستین کسی بود که منصب و لقب ملک الشعرائی را احراز کرد.^۲ او را استاد الشعرا^۳ و شاه سخن گفته اند. نیز از احرار^۴ بلخ بوده چنانکه خود می گوید:

مبارکست بر احرار نام و خدمت تو مرا نخست پدید آمده است از این برهان
مرا جوان خرد و پیربخت بگزیدی بنام تو خردم پیرگشت و بخت جوان

(دیوان عنصری، ۲۱۹)

زادگاه وی بلخ بود.^۵ سال تولد او به تحقیق معلوم نیست و ظاهراً در اوایل نیمه دوم قرن چهارم

۱ - نام و نسب و کنیه و تخلص او در تذکره هابه همین نحو آمده است تنها عوفی کنیت وی را ابوالقاسم نوشته است (محمد عوفی، لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران: ۱۳۳۵ ش، ج ۲، ص ۲۶۶).

نام و نسب و تخلص او در این دو شعر منوچهری آمده است:

توهمی تابی و من بر توهمی خوانم به مهر هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
اوستاد اوستادان زمانه عنصری عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن

۲ - زرین کوب، "مانی شعر فارسی"، مجله دانشنامه، شماره ۲، آبان ماه ۱۳۲۶، ص ۱۱۵.

۳ - الجاجرمی، مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، به اهتمام میر صالح طبیبی، تهران: ۱۳۳۷ ش، ص ۱۲۹ و ۲۱۴.

۴ - احرار (آزادگان) به معنی ایرانیان است و به همین معنی هم پیش از اسلام و هم پس از اسلام به کار رفته است. آنچه از این مطلب برمی آید تأیید می کند که عنصری ایرانی الاصل بوده است. (مهدی محقق؛ تحلیل اشعار ناصر خسرو، تهران: ۱۳۴۹، ص ۳۳۶).

۵ - دولشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، به تصحیح محمد عباسی، تهران: ۱۳۳۷، ص ۵۳ و ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۵۵۹.

به دنیا آمد. بعضی تولد او را در سال ۳۵۰ می دانند.^۱

از دوران کودکی و جوانی او اطلاع دقیقی در دست نیست چنانکه از تذکره ها برمی آید پدر و مادرش در آغاز جوانی فوت کردند.^۲ او با ثروتی که به ارث برده بود به تجارت پرداخت. در یکی از سفرهای بازرگانی به دست دزدان گرفتار آمد و دار و ندارش را از کف داد. می گویند که عنصری بعد از واقعه گرفتار شدن به دست دزدان به فکر تحصیل افتاد و در اواخر به شاعری مشغول شد. دکتر معین در این باره می نویسد:

"حکایت مربوط به عنصری که نخست پسر تاجری بود و خود نیز به تجارت اشتغال می ورزید، ولی بعد از آن که ثروت پدری را به باد داد، به شاعری پرداخت، درست نیست، زیرا شاعر نمی تواند از محیطی که در آن هیچ گونه مثال و نمونه ای ندیده است ظهور کند."^۳

از گفته خود عنصری بر می آید که از خوان پدر به خوان امیر نصر بن ناصرالدین رسیده است و با بازرگانی سروکاری نداشته:

غذا ز نعمت تو خوردم و زخوان پدر نه از میانه راه و نه از در دکان

(دیوان عنصری، ص ۲۲۰)

عنصری در شاعری توانا بود و از علوم اوایل^۴ متداوله قرن چهارم در خراسان آگاهی کامل داشته است به طوری که حتی بعضی نیز او را حکیم نوشته اند.^۵ در علوم دینی از قبیل قرآن و حدیث بهره برده و گاهی در اشعار خود به ترجمه آنها پرداخته است:

مثلاً:

خدای سخت و قوی گفت باش آهن را ز بهر آن که دیوید اندر آهنش تدبیر

که مضمون آن مقتبس است از آیه کریمه: "وانزلنا الحديد فيه بأس شديد". (۵۷ / ۲۵)

۱ - مقدمه دیوان عنصری، بیست.

۲ - رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحا به کوشش مظاهر مصفا، تهران: ۱۳۳۶ ش، ج ۲، ص ۸۹۷، و شبلی نعمانی، شعرالعجم، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپ دوم، تهران: ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۴۷.

۳ - نظامی سمرقندی عروضی، چهارمقاله، به کوشش محمد معین، چاپ سوم، تهران: ۱۳۳۳ ش، تعلیقات، ص ۱۰۷.

۴ - اصطلاح علوم اوایل به فلسفه اطلاق می شده و فیلسوف قرن چهارم در عین حال عالم ریاضی و هند سه و استاد نجوم و مناظر و مرایا و متبحر در طب و متفرعات آن و کامل در ادب و موسیقی بود. سید صادق گوهربین، حجة الحق ابو علی سینا، تهران: ۱۳۳۱ ش، ص ۳۳۰.

۵ - دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، ۵۰، رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحا، ج ۲، ۸۹۷.

بدان فرود خدایی بهم نبوت و ملک برادرند غذا یافته پستان

که اشاره است به خبر رسول اکرم (ص): "الدین و الملك توأم".

عنصری زبان عربی را خوب می دانسته است و موفق شده که بعضی از مضامین شعرای بزرگ

عرب مانند ابو تمام را با مهارت به فارسی برگرداند:

به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان که را ستگوی تر از نامه تیغ او بسیار

(دیوان عنصری ۶۱)

که ترجمه این اشعار ابو تمام است:

السيف اصدق انباء من الكتب فی حده الحد بین الجد واللعب

بیض الصفائح^۱ الاسود الصحائف فی متونهن جلاء الشک والریب^۱

وی در زبان فارسی تبحر کامل و از صنایع شعری^۲ و امثال اطلاع کامل داشت. دیوانش

مجموعه مثلهاست. از مثنویهای عنصری باقیمانده معلوم می شود که این مثنویها شامل اشعار زیادی

بود و اگر دست تصاریف روزگار آنها را مانند بسیاری از کتب دیگر از بین نمی برد، کمک بزرگی از

حیث امثال و حکم برای زبان فارسی بود.^۳

باید تذکر داده شود که عنصری غیر از منصب ملک الشعرائی، منادمت سلطان محمود را نیز به

عهده داشت و ندیمان در هر حال از میان کسانی برگزیده می شدند که به فنون ادب و شعر و همچنین از

طب و نجوم و قرآن و تفسیر و فقه آشنائی کامل داشته باشند.^۴

از استادان وی اطلاعی کامل در دست نیست جز این که ابوالفرج سجزی شاعر، استاد عنصری

بود.^۵

۱ - مقدمه عنصری دیوان، یحیی قریب، ۱۷.

۲ - همان، باب دوم.

۳ - مقدمه دیوان عنصری، یحیی قریب، ۱۸.

۴ - برای شرایطی که کیکاوس عنصرالمعالی و نظامی عروضی برای معلومات ندیم و شاعر پیشنهاد کرده اند رجوع شود به: قابوس نامه، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: ۱۳۴۲ ش، "در رسم شاعری"، ص ۱۳۷ - ۱۴۰ و ۱۴۹، "اندر آداب ندیمی کردن" و "چهار مقاله" در چگونگی شاعر و شعرا، ص ۴۷ - ۴۸.

۵ - سمرقندی، تذکره الشعراء، ص ۴۴، آذریبگدلی لطفعلی بیگ، آتشکده آذر، با مقدمه سید جعفر شهیدی، تهران: ۱۳۳۷ ش، ص ۸۳، ابوالفرج سجزی بموجب سینه خوشگو در ۳۹۲ هجری وفات یافت. هرمان اته، تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۶.

عنصری در جوانی به بغداد^۱ و نصیین^۲ سفر کرد سپس به خراسان و غزنی عزیمت نمود. در غالب سفرهای جنگی محمود با او همراه بود^۳ و برخی از قصایدش هم در وصف همین سفرهای جنگی است.^۴

عنصری اول در دربار نصرین ناصرالدین برادر محمود، سپهسالار خراسان (۳۹۰ - ۴۱۲ هـ) داد سخن داد. نصرین ناصرالدین به تربیت وی کوشید و مال و نعمتش ارزانی داشت. عنصری ظاهراً به توسط همین امیر به دربار محمود راه یافت و پس از مرگ محمود (سال ۴۲۱ هـ) به خدمت سلطان مسعود (م ۴۳۲ هـ) شتافت.^۵

در گذشت

عنصری در زمان سلطان مسعود در سال ۴۳۱ هـ بدرود زندگی گفت. مدفن وی غزنی است.^۶

به حین و فاتش ز حورو پری ندائی برآمد که "یا عنصری"^۷

عنصری در دربار غزنه به کامها رسید و به برکت صلات و جوایز ثروتها اندوخت، منصب ندیمی و ملک الشعرائی مال و منال وی راتاحدی رسانید که از نقره دیگدان زد و از زر آلات خوان ساخت.^۸

شعرا و مورخین از دولت و نعمت و تقرب او نزد سلطان محمود حکایاتی نقل کرده اند. چنانکه گفته می شود که دولت و اقبال و عزت و جلال او در زمان غزنویان بیش از عزت و قبول رودکی در زمان سامانیان بوده و رودکی را دویست غلام با کمر بند زر و چهارصد شتر بار بوده و عنصری را

۱ - حسین بن سعد الدهستانی، فرج بعدالشدّه، تهران: چاپخانه خورشید، ص ۲۰۹ و مقدمه دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، سی و یک.

۲ - همان، ص ۳۳۱.

۳ - عنصری در سفر سومات همراه محمود نبود. سعید نفیسی می نویسد که یگانه شاعری که با وی به سومات رفته فرخی است. (تعلیقات قابوس نامه، ۲۳۸).

۴ - ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ ص ۵۶۰.

۵ - همانجا.

۶ - هدایت، مجمع الفصحاء، ج ۲/۸۹۷.

۷ - مقدمه دیوان عنصری به کوشش یحیی قریب، ۱۳ و محمد علی تربیت، «مثنوی و مثنوی گویان ایرانی»، مجله مهر، شماره ۴، سال پنجم تهران، ص ۳۲۰.

۸ - بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، چاپ دوم، تهران، ۱۱۸.

اضعاف آن حاصل گشته.^۱

یک بار عنصری درباره فتحی مربوط به هندوستان شعر گفت و صدبرده و صد بدره زرصله گرفت، خاقانی در یکی از قطعات خود به این امر اشاره می کند:

... بلی شاعری بود صاحبقران ز ممدوح صاحبقران عنصری
به ده بیت صد برده و بدره یافت ز یک فتح هندوستان عنصری
شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری^۲

نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله نقل کرده است که به سبب یک رباعی که به مناسبت بریده شدن زلف ایاز فی البدیهه سرود، محمود دستور داد تا سه بار دهان عنصری را پر از زر و جواهر کردند.^۳ این حکایت نفوذ عنصری را در سلطان محمود هم می رساند.

در دوره سلطان مسعود نیز عنصری پایه و مقام خود را حفظ کرد، و همچنان ملک الشعرا بود. در زمان مسعود غزنوی شعرا در تهنیت جشن مهرگان و عید رمضان قصیده ها گفتند. "امیر شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه هزار درم برپیلی به خانه او بردند، و عنصری را هزار دینار دادند."^۴ منوچهری دامغانی قصیده لغز شمع را در مدح عنصری در همین دوران سروده است.^۵

مقامی که عنصری به آن نائل آمد هیچ یک از شاعران بجز رودکی و معزی به آن نرسیدند. این گفته عوفی شهرت دارد که سه کس از شعرا درسه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند، چنانکه کس را آن مرتبه میسر نبود یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت سلطان ملکشاه.^۶

۱ - مقدمه دیوان عنصری، ص بیست و پنج و مجمع الفصحا، ج ۲ ص ۸۹۷ و شعرالمجم، ج ۱، ص ۴۸ و ج ۴، ۱۱۳.

۲ - نصرالله فلسفی، هشت مقاله تاریخی و ادبی، تهران: ۱۳۳۰ ش، حاشیه، ص ۱۶۵.

۳ - چهار مقاله، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشهد: ۱۳۵۰ ش، ص ۵۷.

۴ - خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، ۳۵۹ و نعمانی، شعرالمجم، ج ۴، ص ۱۱۳.

۵ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ ص ۵۶۱.

۶ - محمد عوفی، لباب الالباب، ج ۲ ص ۳۰۱.

اثار عنصری

۱ - دیوان

دیوان عنصری را دارای قریب سی هزار بیت نوشته اند.^۱ این تعداد مبالغه ندارد، عنصری شاعری به تمام معنی بود و در بدیهه گوئی نظیر نداشت. طبع او به غایت روان و سریع بود، چنانکه صاحب آتشکده می نویسد که در یک شب هزار شعر گفت. همچنین حکایات زیادی از بدیهه سرایی وی در کتب تذکره نقل شده است که مشهورترین آن در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی آمده است.^۲

چنان برمی آید که دیوان عنصری در زندگی وی تدوین شده بود. در اثر حالات نامساعد روزگار اغلب شعر عنصری از بین رفته است. وجود ابیات پراکنده قصائدش می رساند که اشعار دیگری نیز به همین اوزان و قوافی بوده است.

چاپ اخیر دیوان وی به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران، ۱۳۴۲) ۳۲۸۷ بیت دارد. یک قصیده و ۱۵ شعر که در آخر دیوان آمده نیز منسوب به عنصری است. دیوانش مشتمل است بر ۶۴ قصیده ۳، ۲۶۸۳ بیت، ۷۶ رباعی، قطعات، ابیات پراکنده و مثنوی.

موضوع بعضی رباعیات عنصری تاریخ است و بعضی در مضامین عشقی سروده شده است. رباعیات عنصری هر چهار مصراع دارای قافیه است. در صورتی که معمولاً مصراع سوم رباعی آزاد است. تنها ده رباعی در دیوان عنصری مصراع سوم هم قافیه ندارد.

دیوان عنصری چند بار به طبع رسیده است بدینقرار:

- ۱ - بی تاریخ چاپ، تهران (به خط نسخ تعلیق) و بی ذکر محل چاپ، قطع پنج صفحه ای کوچک.
- ۲ - تهران، بی تاریخ و بی محل چاپ، قطع پنج صفحه ای، به خط نسخ تعلیق و با جدول.
- ۳ - با دیوان ابوالفرج رونی، بمبئی، ۱۳۲۰ ه.ق.

۱ - تذکره الشعراء، ۵۳ و مجمع النصحاء، ج ۲ ص ۸۹۷.

۲ - چهار مقاله، ۵۷.

۳ - شرح آن در "ارزیابی قصاید" خواهد آمد.

۴ - بمبئی، ۱۳۲۱ ه.ق.

۵ - لکهنو، سپتامبر ۱۹۲۲ م.

۶ - به اهتمام و تصحیح و مقدمه یحیی قریب، تهران، ۱۳۲۳ خ^۱ (چاپ اول).

۷ - به اهتمام یحیی قریب، تهران، ۱۳۴۱ خ، چاپ بانک بازرگانی (چاپ دوم).

۸ - به اهتمام دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۲ خ.

۲ - مثنوی ها

عنصری چند مثنوی عاشقانه به نظم آورده است :

۱. وامق و عذرا

وامق و عذرای عنصری در سده هفتم از بین رفته بود^۲ و تا چندی پیش جزء منظومه های مفقود به شمار می رفت. ابیات پراکنده این مثنوی در فرهنگها و کتب لغت و ترجمان البلاغه و حدائق السحر نقل شده بود. یحیی قریب ۷۸ شعر که به بحر متقارب و بعضی از آنها شامل نام وامق و عذرا و مضامین و اشخاص آن مثنوی است در مقدمه دیوان عنصری، چاپ دوم (ص ۱۸) گرد آوری کرد. دکتر دبیرسیاقی نیز ۱۰۹ بیت به بحر متقارب که شامل شعرهای مثنوی سرخ بت و خنگ بت (بحر متقارب) است در متن دیوان عنصری (۳۲۷ - ۳۳۸) جمع کرد. اخیراً محمد شفیع از حسن تصادف به کشف یازده ورق متفرق و چند پاره کاغذ از این مثنوی (۳۷۲ شعر) که برای صحافی کتاب المختصر من کتاب الوقف به کار رفته بود، موفق شد^۳.

سعید نفیسی از روی فرهنگهای فارسی و بعضی سفینه ها ابیات پراکنده وامق و عذرای عنصری را استخراج کرده بود و به محمد شفیع مرحمت فرمود. محمد شفیع باحواشی قلیل و چهاربیت زاید که علاوه بر مجموعه سعید نفیسی بود ۱۴۳ شعر را ضمیمه شعرهای باقی مانده مثنوی وامق و عذرا کرد. و چون دو بیت به روایت رادویانی از مثنوی خنگ بت و سرخ بت است و در ضمیمه (ص ۳۳) درج

۱ - عوفی، لباب الالباب، تعلیقات سعید نفیسی بر مجلد دوم، ۶۵۷، مقایسه شود با خانبابا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲ جلد) تهران: ۱۳۳۷ ش، ج ۱، ص ۷۳۶.

۲ - عنصری، وامق و عذرا، مقدمه فارسی به کوشش مولوی محمد شفیع، بسمی و اهتمام احمد ربانی، لاهور: ۱۹۶۷ م، ص ۵ و ۹.

۳ - همان، مقدمه، ص ۱.

شده است پس ۱۴۱ بیت از وامق و عذرا است. بعضی شعرهای ضمیمه در متن مثنوی نیز آمده است. با این همه جمعا ۵۱۳ شعر از این منظومه را در دست داریم.^۱

قصه وامق و عذرا از حکایتهای یونانیان مأخوذ است.^۲ داستان حقیقی وامق و عذرا عنصری به صورت کامل معلوم نیست و از هیچ مأخذی جزئیات آن روشن نشده. قسمتی از این داستان در داراب نامه طرسوسی آمده است^۳ که با وامق و عذرای عنصری مطابقت دارد. محمد شفیع می نویسد: "از اوراق متفرق وامق و عذرای عنصری که موجود است ظاهراست که طرسوسی وامق و عذرای عنصری یا مأخذ آن را در نظر داشت از آن که توافق میان حکایتی که در داراب نامه دارد و حکایتی که از اوراق وامق و عذرا به دست آمد، تا به حدیست که آن را بر تصادف و اتفاق محض محمول نمی توان کرد."^۴

محمد شفیع داستان وامق و عذرا را از سه مأخذ از جمله از اوراق همین مثنوی که به دست آمده، از اجزای نامربوط این قصه که در فرهنگها آورده اند و از جز و این داستان که در داراب نامه موجود است استخراج و التقاط کرده به اجمال شرح داده است.^۵

این منظومه گرانبها با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد شفیع^۶ به سعی و اهتمام فرزندان او احمد ربانی به سال ۱۹۶۷ م در لاهور از سوی دانشگاه پنجاب به چاپ رسید.^۷

الف - تاریخ قصه وامق و عذرا تا زمان عنصری.

ب - وامق و عذرای عنصری کی از میان رفت؟

ج - مثنوی وامق و عذرای عنصری و موضوع آن به دلالت یازده ورق آن که اکنون در دست است و به دلالت مأخذ دیگر.

۱ - بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، چاپ دوم، ۱۳۵۰، ص ۱۱۶.

2 - JAN, RYPKA, HISTORY OF IRANIAN LITERATURE, Edited by Carl John Holland p 175.

۳ - ابو طاهر محمد بن حسین الطرطوسی، داراب نامه، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، تهران: ۱۳۴۴ ش، ص ۲۰۷ - ۲۱۰ نیز رجوع شود به: وامق و عذرا، مقدمه فارسی، صص ۱۱ و ۲۳.

۴ - عنصری، پیشین، ص ۱۳.

۵ - همان، ص ۱۷.

۶ - پرفسور محمد شفیع در ۱۴ مارس ۱۹۶۳ م بدرود زندگی گفت.

۷ - پیش از این، تحقیقات پرفسور محمد شفیع راجع به وامق و عذرای عنصری به عنوان "قصه وامق و عذرای عنصری کی متعلق کچه تحقیقی مواد" به زبان اردو در ضمیمه اردوینتل کالج میگزین چاپ لاهور، شماره اگست و نوامبر ۱۹۵۴ و فوریه ۱۹۵۵ چاپ شده بود. (باب الالباب، تعلیقات سعید نفیسی، ص ۶۵۷).

د - مثنویها و داستانهای متتبعان عنصری در این زمینه در ادوار مختلف که به زبانهای مختلف وجود دارد.

ه - مختصات لسانی این مثنوی عنصری.

بعد از عنصری چند شاعر دیگر داستان وامق و عذرا را به نظم آوردند و بعضی از شعرا مانند فصیحی جرجانی و امیر فرخاری به تقلید عنصری آن افسانه را موزون ساخته اند: نخست عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس، دوم امیر کیکاوس بن کیخسرو (۶۱۰ - ۶۰۹). به اغلب احتمال موضوع هر دو باید عین موضوع مثنوی عنصری باشد. از منظومه اول بنا به روایت دولتشاه یک بیت باقی مانده و از دومی هیچگونه اطلاعی در دست نیست.^۱ "مثنوی فصیحی جرجانی در بحر وامق و عذرای عنصری (بحر متقارب) سروده شده است."^۲

همین طور ده نفر از گویندگان فارسی زبان بعد از عنصری به نظم داستان وامق و عذرا پرداختند. دو نسخه منشور نیز موجود است که یکی از آنها در پاریس و دیگری در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگهداری می شوند.^۳ قاضی قادر چلبی وامق و عذرای عنصری را از ترکی به فارسی ترجمه کرد.^۴ اغلب مثنوی هایی که به همین اسم نوشته شده در دست نیست. محمد شفیع در هشت مثنوی که بعد از عنصری نوشته شده به تتبع و تحقیق پرداخته است. ولی هریک از قصه ها "در بعضی از موارد قدری متفاوت و در اغلب موارد بکلی مختلف و متباین است."^۵ حتی وزن آنها با قصه عنصری (بحر متقارب) یکی نیست.

محمد شفیع می نویسد:

"جزئیات در این قصه ها با همدیگر فرق و تفاوتی دارد. حتی درباره شخصیت و هویت وامق و عذرا نیز که کی ها بوده اند و اهل کجا بوده اند داستان سراها متفق نیستند."^۶ برای توضیح بیشتر وی این

۱ - تربیت، «مثنوی و مثنوی گویان ایرانی»، مجله مهر، سال پنجم، شماره ۴ ص ۳۱۸.

۲ - عنصری، وامق و عذرا، مقدمه، ص ۳۰.

۳ - عنصری، وامق و عذرا، مقدمه فارسی، ص ۴۶. هرمان اته از شش نفر متتبعان مثنوی عنصری نام برده است (تاریخ ادبیات ایران، ص ۶۹).

۴ - همان، ص ۳۸.

۵ - تربیت، پیشین، ص ۳۱۸.

۶ - عنصری، وامق و عذرا، مقدمه فارسی، ۱۲۵.

جزئیات اساسی را به صورت جدولی آورده اند.^۱

۲. خنگ بت و سرخ بت

مثنوی خنگ بت و سرخ بت مفقود شده و چند اشعار پراکنده در فرهنگها باقی مانده است. این مثنوی در بحر متقارب سروده شده است.^۲ را دویانی اسم و بحر این منظومه را در ترجمان البلاغه (ص ۸۶) با تصریح آورده است.

"چنانکه به داستان خنگ بت سرخ بت اندر وصف لشکر عنصری گوید (مقارب):

همه نام کینشان سپرخاش مرد دل جنگجوی و بسیج نبرد

همی توختند و همی تاختند همی سوختند و همی ساختند^۳

راجع به جزئیات این قصه اطلاع دقیقی در دست نیست، اما شرح بسیار مختصری از آن در اسکندر نامه مشهور که در میان قرون ۶ - ۸ هجری نوشته شده آمده است. این مثنوی تا آن زمان مشهور بود.^۴ پرفسور محمد شفیع سطور زیر را از اسکندر نامه نقل کرده است.

"اسکندر از فرغانه عبور کرده به چین رسیده است و در آنجا با پیر مردی بر خورد کرده و پرسش هائی از وی نموده.

«اسکندر از آن پیر باز پرسید که در فرغانه گزر [گذر] کردم، دو صورت دیدم آنجا که کرده بودند، یکی را نام خنگ بت و دیگری را سرخ بت و دو گور آنجا نهاده. مرا آن عجب آمد، شما هیچ از احوال آن بتان دانید؟ گفتند شاهان این معروف است و این حادثه در این شهر (شهر چین) افتاده بود و آن گور دو عاشق است که در فراق بمردند و قصه ایشان دراز است. یکی پسر شاه مصر بود و یکی دختر ولایت ما بود، پادشاهی که از پدران این خاقان بود بردست شاه (اسکندر) کشته شد، و این قصه حلاوت ندارد و عنصری به نظم آورده است و معروف است، در اینجا نوشتیم تا از داستان اسکندر باز

۱ - همان، ص ۳۰ به بعد.

۲ - محمد جعفر محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۴۵ ش، صص ۱۶۹ - ۱۷۰ و دیوان عنصری به کوشش دبیر سیاقی، ص ۳۲۷ به بعد.

۳ - وامق و عذرای عنصری، ضمیمه، ص ۳۱.

۴ - خاقانی هم در اشارت بدین قصه گوید:

در کف از جام "خنگ بت" بنگر بر رخ از بساده "سرخ بت" بنگار

(ر.ک به: سخن و سخنوران، ص ۱۱۷).

نمانیم. پیران ولایت با اسکندر شرح باز گفتند و لوحی که هر دو عاشق داستان خود بر آن نوشته بودند و بر سرگور ایشان نهاده، پیش شاه اسکندر آوردند، چون بر خواند همچنان بود که آن پیران گفتند.^۱

فروزانفر می نویسد که این داستان با داستان سمک عیار شباهت دارد:

"بنا بر این به داستان عاشق شدن پسر پادشاه حلب (خورشید شاه) برمه پری دختر پادشاه چین که موضوع قصه سمک عیار است بی شباهت نیست."^۲

۳. شاد بهر و عین الحیاة

شاد بهر و عین الحیاة مأخوذ از داستانهای یونانی در بحر خفیف اصلم مسیغ (فاعلاتن مفاع لن فع لان) بوده است. این مثنوی در دست نیست، ۵۹۰ شعر در همین بحر در لغت فرس اسدی آمده است، و اگر مثنوی دیگر عنصری در همین بحر در کار نباشد به این مثنوی مربوط است.^۳ چهل و نه شعر مثنوی بحر خفیف (شاد بهر و عین الحیاة) در مقدمه دیوان عنصری به کوشش یحیی قریب (ص ۲۱) و ۶۹ شعر در دیوان وی به اهتمام دبیرسیاقی (ص ۳۳۹-۳۴۶) گردآوری شده است.

داستان مثنوی مجهول مانده است. اشاره ای از این داستان در اسکندر نامه منثور به چشم می خورد، بدین صورت که عین الحیاة دختر مهجاسب بود.^۴ و مرغ کیسه که صورت عین الحیاة روی آن بود بر سینه شاد بهر انداخته بود و "قصه نقاش و صفت ایشان"^۵ تا زمان اسکندر نامه منثور داستان شاد بهر و عین الحیاة مشهور بود و همه مردم از آن آگاه بودند. و به همین جهت مؤلف اسکندر نامه نقل این قصه را تطویل کلام می داند و می گوید:

"این داستان سخت معروف و مشهور است. و حکیم عنصری آن را نظم کرده است. و اغلب مردم به یاد دارند. مآثرک کردیم تا از حکایت سکندر باز نمانیم."^۶

ذکر بعضی از جنگها نیز در این مثنوی آمده است:

۱ - عنصری، واق و عذرا، مقدمه فارسی، ص ۲۲؛ کالیستن دروغین (روایت فارسی) اسکندر نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران: ۱۳۴۳ ش، ص ۲۸۸.

۲ - سخن و سخنوران، ۱۱۷.

۳ - عنصری، واق و عذرا، مقدمه اردو محمد شفیع، ۱۳.

۴ - اسکندر نامه، ۴۳۰.

۵ - همان کتاب، ۴۳۱.

۶ - همان کتاب، صص ۴۳۱ و ۴۳۶ و سخن و سخنوران، ص ۱۱۷.

بسپاریم دل بجستن جنگ دردم ازدها ویشک نهنگ

(دیوان عنصری، ۳۴۴)

مثنوی های عنصری باعنوانهای "وامق و عذرا" و "خنک بت و سرخ بت" و "شادبهر و عین الحیات"^۱ بنام سلطان محمود و به اسم خزانه یمین الدوله معروف بود.^۲ قابل ذکر است که عنصری را مثنویات در مدح سلطان محمود بسیار بوده است.^۳

۳- آثار منسوب به عنصری

۱. داستان رستم و سهراب

می گویند که عنصری داستان رستم و سهراب را به بحر متقارب نظم کرده بود.^۴ شبلی نعمانی به نقل از دیباچه بایسنغری می نویسد که از هفت شاعر منتخب دربار سلطان محمود برای شاهنامه نویسی، عنصری داستان رستم و سهراب را نظم کرده بود. شعرهای زیر در این داستان باعث شد که نظم شاهنامه به عهده عنصری گذاشته شود:

هر آنکه که تشنه شدی تو به خون بیا سودی این خنجر آبگون

زمانه به خون تو تشنه شود به اندام تو موی دشنه شود

مطالب دیباچه بایسنغری موثق نیست.^۵ حافظ محمود شیرانی می گوید که داستان انتخاب هفت شاعر برای شاهنامه نویسی به فرمان سلطان محمود اولین بار در دیباچه بایسنغری آمده است و برای بی اساسی و جعل آن همین دلیل بس است.^۶

۱- امین احمد رازی اسم مثنویهای عنصری را به تحریف "نهر و عین" و "چنگ و بت" نوشته است. فقط اسم وامق و عذرا درست آمده. ر.ک به: هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل (اقلیم چهارم)، جلد دوم، ت.ن، ص ۶۱.

۲- لباب الالباب، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳- غیاث الدین خواند میر، حبیب السیر، با مقدمه جلال همائی، تهران: ۱۳۳۳ ش، ج ۲، ص ۳۸۸.

۴- شعر العجم، ج ۱، ص ۷۵. شعرهای منسوب به عنصری، در شاهنامه فردوسی در ضمن داستان سهراب به سبک خاص فردوسی چنین ثبت است:

هر آنکه که توتشه گشتی بخون بیاودی این خنجر آبگون
زمانه بخون توتشه شود براندام تو موی دشنه شود

شاهنامه فردوسی، ج ۲، ص ۵۰۳، چاپ بروخیم، تهران: ۱۳۱۳ ش.

۵- سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، تهران: ۱۳۴۲ ش، ج ۱، ص ۱۵۶.

۶- مقالات حافظ محمود شیرانی، ج ۵، ص ۱۳۱.

۲. بغدادی در هدیه العارفين، خسرو نامه و منطق الطیر را به عنصری نسبت می دهد: "له کلیات فارسی (۱) عبارة عن خسرو نامه (۲) منطق الطیر (۳) دیوان شعره".^۱

این نسبت از اشتباه سرزده زیرا از ارباب علم و ادب مخفی نیست که خسرونامه و منطق الطیر مثنوی هایی است از عطار و نه از عنصری.

۳. منظومه دیگر منسوب به عنصری، محمود نامه است که در آن شاعری بر خود لازم کرده که "به تعداد حروف تهجی غزل بسازد و در هر بیت حرف اول را با حرف آخر از یک نوع بیاورد". خلیلی این نسبت را رد کرده می نویسد:

"سبک و لحن قسمتی از مضامین آن از سخن سرای باستانی و بزرگی مانند عنصری دور است"^۲

۴. مثنوی دیگری که به عنصری نسبت داده اند، خسرو و شیرین است. ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانه مجلس (ص ۳۶۵) ضمن شرح حال عنصری، مثنوی خسرو شیرین را جزو آثار او نام می برد. به گفته ایشان عبارت ذیل در لباب الالباب عوفی (ج ۲، ص ۵۲۹) انگیزه این فکر را به وجود آورده است.

(نظامی) "قضیه شیرین و خسرو چنان نظم کرد که روان عنصری تلخ کام شد"

شهرت اشعار عنصری

صیت سخن عنصری از همان اوان شاعری وی (به دربار امیر نصرین ناصرالدین) در بسیط زمین به هندوستان و ترکستان رسید.^۳ و ذکر جمیل او در همه افواه افتاد. "در زمان آل سبکتگین اشعار او به همه جا رسیده و مقتدای شاعران سخنگو و پیشوای عاشقان صادق بیان بوده و فضلا زبان به مدحش

۱ - اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفين، استانبول، ۱۹۵۱ م. ج ۱، ص ۲۷۵.

۲ - خلیلی، سلطنت غزنویان، ص ۱۳۵.

۳ - از آن سپس که نبودم ز خویشان آگاه
چو خویشان هنر و سیرت تو نام مرا
به جاه تو زمن آگاه شد جهان به نشان
بگسترید به هندوستان و ترکستان
(دیوان عنصری، ۲۱۹)

ز جاه تو معروف گشتن چنین
من اندر حضر نام من در سفر
(دیوان عنصری، ۴۵)

و یا می گوید:

گشوده، چنانکه استاد ابوالفرج سجزی و ابوالنجم منوچهری چندین قصیده در مدح او گفته اند.^۱ گویندگان فارسی زبان ادوار بعد شعر او را سرمشق قرار داده به شیوه گفتار او سخن گفته‌اند. گاهی مدایح وی که "در صناعت خویش نسبیج وحده و وحید وقت" است مطالعه آنها خاطر خواننده را "تشحید کند و دماغ را صقال دهد و طبع را برافروزد و سخن را بالا کشد" گفته شد.^۲ وگاهی می بینیم سید اشرف شمس الدین شصت کله را از خواندن شعر بلند عنصری منصرف می کند تا از مقصود اصلی خود عقب نماند:

"از شعر سنایی و عنصری ۰۰۰۰۰ اجتناب کن، هرگز نشنوی و نخوانی که آن طبع های بلندست طبع تو به بندذ و از مقصود باز دارد".^۳

توجه شاهان غزنوی به ملک الشعرا از یک طرف و بلندی و عظمت شاعری وی از طرف دیگر موجب شد که شهرتی بسزا نصیب وی شود.

اعم از تذکره ها و دیوان های شعرا و کتاب های بلاغت شعر عنصری در امهات کتب فارسی با ذکر اسم و بدون ذکر اسم مورد استشهاد قرار گرفته است. یا اسم وی به کار رفته است. جا دارد که چند مثال در همین زمینه آورده شود:

- ۱ - در تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی معاصر عنصری سه جا از مقام و جاه و قصاید وی سخن گفته است.^۴ و در یک مورد دو شعر عنصری از مطلع قصیده در فتح خوارزم نقل کرده است.^۵
- ۲ - اشعار فراوان عنصری به مناسبت لغات مربوطه در لغت فرس اسدی (قرن پنجم) آمده است.^۶ و این خود دلیل بارزی است برای شهرت شاعر.
- ۳ - مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، جا جر می محمد بن بدر که در سال ۴۷۱ ه. تألیف شد،

۱ - مجمع القصاید، به نقل از مقدمه دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، ص بیست و نه.

۲ - عروضی سمرقندی، چهار مقاله، متن، ۲۲.

۳ - محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، راحت الصدور، به سعی محمد اقبال، تهران: ۱۳۳۳ ش، ص ۵۸.

۴ - تاریخ بیهقی، صص ۳۶۰، ۳۷۲، ۴۹۶.

۵ - همان، ۹۲۴:

چنین بماند شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

به تیغ شاه نگر نامه گذشته بخوان که راست گوی تر از نامه تیغ او بسیار

۶ - برای شاهد لغات عنصری که در لغت فرس اسدی طوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ص ۱۳۳۶ ش آمده است ر.ک. به: ترجمه مقدمه پاول هرن، صفحه پنجاه. و مقدمه دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، صفحه شصت و پنج.

دارای اشعاری از عنصری است. یکی در ذکر السؤال والجواب و دیگری در ذکر التشبیهات.^۱

۴ - در ترجمان البلاغه، را دویانی (تاریخ استنساخ ۵۰۷ هجری) در تقسیم وحده یک شعر از قصیده ای آمده و مؤلف از نقل شعرهای دیگر قصیده خود داری کرده است و می گوید: "از آن که این قصیده ها میان اهل فضل ظاهر است و مشهور بیشتر یاد نکردیم".^۲

۵ - نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله (تألیف در حدود ۵۵۰ ه) اسم عنصری را ذکر کرده است. نخستین در آنجا که مطالعه آثار سلف را برای نویسندگان توصیه می کند.^۳ سپس در فهرست شاعران که اسامی ملوک آل ناصرالدین بدان باقی مانده.^۴ و در اشعاری که خود مؤلف سروده می گوید:

بسا کاخا که محمودش بنا کرد که از رفعت همی بامه مرا کرد

نبینی زان همه یک خشت برپای مدیح عنصری مانده است برجای^۵

و در آخر شرح مفصلی درباره بدیهه گفتن عنصری پیش محمود و اکرام وجود محمود بروی آورده است. رباعی عنصری نیز در همین حکایت نقل شده است.^۶

۶ - در تاج المآثر حسن نظامی (بسطامی) نیشابوری که در سال ۶۰۲ ه تألیف شده چند شعر عنصری بدون ذکر نام شاعر آمده است.^۷ مؤلف یکجا اسم عنصری را می برد و می گوید: "حکیم عنصری رحمة الله علیه؛

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب جهود و گبر و ترسا و مسلمان

همی گویند در تسبیح و تهلیل که یارب عاقبت محمود گردان^۸

۱ - التشبیهات، باهتمام میر صالح طبیبی، تهران، ۱۳۳۷ ش ۷، ص ۱۲۹ و ۲۱۴.

۲ - ص ۶۸. برای موارد دیگر شعرهای عنصری در این کتاب که بااستنهاد صنایع بدیعی نقل شده است. ر. ک. به: اعلام ترجمان البلاغه، ص ۱۴۵. و ترجمان البلاغه، به اهتمام احمد آتش، استانبول: ۱۹۴۹ م، در این کتاب نزدیک ۶۴ بار اسم عنصری آمده است.

۳ - چهار مقاله، ص ۲۲.

۴ - همان، ص ۴۴.

۵ - همان، ص ۴۶.

۶ - همان کتاب، ۵۵ - ۵۷.

۷ - صدر الدین حسن بن محمد بسطامی (نسخه شماره ۱۰۸ ب دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ورق ۱۸ الف، ۲۶ الف، و ۳۳ پ).

۸ - همان کتاب، ۱۶۴ ب.

(دیوان عنصری، ۳۱۸)

۷ - در تاریخ گزیده همین رباعی نیز از عنصری نقل شده است و شرح حال مختصری از عنصری در آن دیده می شود.^۱

۸ - در تاریخ جهانگشای جوینی که در سال ۶۵۸ هجری تألیف شد یک شعر عنصری آمده است.^۲

۹ - محمد بن علی ظهیری سمرقندی (از کبار نویسندگان و بلغای اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم) بیتی بدون ذکر نام شاعر در سند بادنامه آورده است.^۳

۱۰ - نفثة المصدور زیدری (م ۶۴۷ ه) یک مصراع از عنصری دارد: با این مصرع: «چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود».^۴

۱۱ - در اسکندر نامه منشور در دو مورد اسم عنصری و مثنویهای او خنگ بت و سرخ بت و شادبهر و عین الحیاة آمده است. ذکر آن در صفحات پیشین این کتاب هم رفت.^۵

ترجمه های شعر عنصری

۱ - دیوان:

ارباب ادب و تنقید چه از مشرق زمین و چه از مغرب زمین شعر عنصری را به مناسبت های گوناگون به زبان های مختلف ترجمه کرده اند. دانشمند هندی هادی حسن، ترجمه انگلیسی شعرهای مربوط به عنصری را در کتاب تبعات در ادبیات فارسی آورده است.^۱

فراخ جیحون چون کوه شد ز بسکه درو کلاه و ترکش وزین و دراعه بود انبار

(دیوان عنصری، ۶۳)

۱ - حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: ۱۳۳۹ ش، صص ۷۳۸ - ۷۳۹.

۲ - علاءالدین ملک بن بهاء الدین محمد جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی (۳ جلد در یک مجلد) تهران: ۱۳۳۷ ش، جلد دوم، ص ۲۷.

۳ - سندباد نامه، چاپ احمد آتش، استانبول: ۱۹۴۸ م، ص ۱۴۷. بنقل از واثق و عذرای عنصری، مقدمه فارسی، ص ۱۲۸.

۴ - شهاب الدین محمد خرنندی زیدری، نفثة المصدور، تصحیح امیر حسن یزدگردی، تهران: ۱۳۴۳ ش، ص ۳۰ متن و ص ۱۷۸ تعلیقات.

۵ - اسکندر نامه، صص ۲۸۹، ۴۳۱ و ۴۳۶.

و چهار شعر دیگر از همین قصیده که عنصری در وصف هزیمتیان نوشته است:

کسی که زنده بمانده ست از آن هزیمتیان اگرچه تنش درست است هست جان بیمار
.....اگر سؤال کند، گوید: ای سوارامزن و اگر جواب دهد، گوید: ای ملک زنهار

(دیوان عنصری، ۶۳)

عنصری قصیده ای دارد در مدح امیر نصر بن ناصر الدین سبکتگین به مطلع زیر:

گه آن آراسته زلفش زره گردد گهی چنبر گه آن پیراسته جعدش بیارد مشک و گه عنبر

(دیوان عنصری، ۱۰۰)

از تغزل این قصیده شعرهای زیر بزبان انگلیسی در کتاب هادی حسن، بدین ترتیب می خوانیم:

دل آرامی دل آرائی، غم انجامی غم افزائی نکو نامی، نکورائی، بحسن اندر جهان سرور
سمن بوئی، شبه موئی، بلاجوئی جفا گوئی پریرزادی پریروئی، پری چهری پری پیکر
شکفته لاله رخساره، حجاب لاله جراره بر از عاج و دل از خار، تن از شیر و لب از شکر
رخی چون نوشکفته گل، همه گلبن برنگ مل همه شمشاد پرسنبل، همه بیجاده پرشکر
به رو از نیکوئی معنی، به غمز از جادویی دعوی به چهره حجت مانی، بخویی حاجت آزر

(دیوان عنصری، ۱۰۰)

عمر محمد داود پوتا در بحث اثر و نفوذ شعر عرب در شعر فارسی چند جا ترجمه انگلیسی از

شعر عنصری آورده است که عنصری در آن شعرها مضامین را از شعرای عرب متنبی، ابو نواس و ابو تمام گرفته است.^۲ یکی از مواردی که عنصری در آن تحت تأثیر رودکی قرار گرفته است ابیات زیر است:

شدم به صورت چنبر چو زلف او دیدم به صورت رسن و اصل آن رسن عنبر
مگر به من گذرد هست در مثل که رسن اگرچه دیر بود بگذرد سوی چنبر^۳
و شعرهای دیگر مانند:

(دیوان عنصری، ۶۶)

تو ابر رحمتی ای شاه ز آسمان هنر همی بیاری بر بوستان و شورستان
بدین دو جای تو یکسان همی لیکن ز شوره گرد بر آید چو نرگس از بوستان

۱- همان کتاب، ص ۲۱۳-۲۱۴.

2-Dawoodpota, Umar Mohd, *The Influence of Arabic Poetry*....Bombay, 1934, PP. 86,88,89, 159.

۳- همان کتاب، ۱۰۲.

اگرچه در به اصل از سرشک بناراست نه دریگردد هر جاکه بر چکدباران^۱

(دیوان عنصری، ۲۲۰)

ادوارد براون ۲۸ شعر از قصیده عنصری را که در آن صنعت سؤال و جواب به کار رفته است، با این مطلع:

هر سؤالی کز آن لب سیراب دوش کردم همه بداد جواب

(دیوان عنصری، ۷)

در تاریخ ادبیات ایران به شعر انگلیسی ترجمه کرده است^۲ و مترجم کتاب براون از انگلیسی به عربی از همین اشعار ۲۷ شعر را به شعر عربی برگردانده است.^۳

براون در ضمن ترجمه چهار مقاله رباعی مشهور عنصری:

کی عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است

روز طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرو زیپراستن است (۲۸۹)

را به شعر انگلیسی در آورده است.^۴

ا. ج. آربری در کتابی به نام ادبیات اصیل پارسی^۵ ترجمه انگلیسی چهار شعر از قصیده که در مدح سلطان محمود گفته و در مقدمه این قصیده به لغز شمشیر پرداخته، آورده است. شعرها بدینقترا است:

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان بی روان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان
گریجنبانیش آبست، ار بلرزانی درخش وریند ازیش تیرست، اریدو یسازي کمان
آینه دیدی براو گسترده مروارید خرد ریزه الماس دیدی بافته بر پرنیان

(دیوان عنصری، ۲۲۷)

۱ - همان کتاب، ۷۷.

2-Browne, E.G., *A Literary History of Persia*, Vol.II, Cambridge University Press, 1956, P.121-123.

۳ - ابراهیم امین الشورابی (مترجم) تاریخ الادب فی ایران (ترجمه عربی) مصر: ۱۳۷۳ ق، ۱۴۱ - ۱۴۳، ترجمه انگلیسی این شعر

گفتم از شب خضاب روز مکن گفت بر زر ز خون مکن تو خضاب
وجود دارد و در ترجمه شورابی نیامده است.

4 - E.G.Brown, *Chahar Maqala of Nizami Arudi of Samarqandi*, London, 1921, p.38.

در متن چهار مقاله در این رباعی: به جای روز کلمه جای به کار رفته است.

5 - A.J.ARBERRY, *Classical Persian Literature*, London. 1958.p.55.

و شعر دیگر که در آخر همین قصیده آمده است :

شادی و شاهی توداری شادباش و شاه باش جامه شادی تو پوش و نامه شادی توخوان (۲۳۰)

۲ - مثنویها :

از قرن نهم و دهم هجری شش نفر از شعرای ترک قصه وامق و عذرای عنصری را به زبان ترکی ترجمه و موزون ساختند : ۱ - لامعی چلبی (م ۹۳۸ هـ) ، ۲ - جامعی (قرن دهم) ، ۳ - بهشتی (اوایل قرن نهم) ، ۴ - معیدی (قرن نهم) ، ۵ - صدائی (م ۱۰۱۷) و ۶ - رحیمی (م ۱۱۷۸) .
مثنوی لامعی و جامعی در دست است و باقی مثنویها مفقود شده و ذکر آنها تنها در تذکره ها آمده است .^۱

احمد آتش در نامه ای که به محمد شفیع نوشته بود می نویسد : "چنانکه از مقدمه های وامق و عذرای لامعی و جامعی مفهوم می شود هر دو از عنصری ترجمه شده است . نمی دانیم که وامق و عذراهای دیگر چه طور بود ، آیا ترجمه عنصری بود یا نه ؟ ولی جامعی و لامعی هر دو می گویند که قبل از ایشان کسی این کتاب را به ترکی ترجمه کرده است . ولی نظمش بسیار سست بود . ممکن است که آنچه گویند در قصه وامق و عذرای بهشتی یا معیدی که هر دو پیش از ایشان اند باشد . ولی آنها که بعد از ایشان نوشته شده است ، از روی وامق و عذرای لامعی باید بود زیرا که بعد از قرن دهم هیچکس از این کتاب عنصری بحث نمی کند و نسخه آن در آن دیار نایاب شده است ."^۲

ترجمه لامعی وامق و عذرای عنصری به پایه تحقیق رسیده است . اگر همه مثنوی عنصری پیش لامعی نباشد ابیات پراکنده آن حتما در نظر داشته . "حبیبی" در این باره نوشته است : "در سند باد نامه محمد بن علی ظهیری سمرقندی (چاپ احمد آتش ، استانبول ، ۱۹۴۸ م ، ص ۱۴۷) بیتی بدون ذکر نام شاعر در بحر متقارب آمده (به فرزند باقیست کام پذیر - به فرزند زنده است نام پذیر) طابع کتاب مذکور می نویسد که این بیت ظاهراً از مثنوی وامق و عذرای عنصری است ، زیرا این مثنوی در بحر متقارب بوده و در ترجمه لامعی این دوبیت دیده می شود :

مرد دلدر ضایع او لورسیم وزر زننده در فرزند ایلله نام پذیر

۱ - وامق و عذرا ، مقدمه فارسی ، ص ۲۶ . محمد علی تربیت در مجله مهر ، سال پنجم ، شماره ۴ ص ۳۱۸ از پنج نفر ترک اسم برده است که وامق و عذرای عنصری را ترجمه نمودند . حاجی خلیفه در کشف الظنون ذکر ترجمه ترکی منظوم از وامق و عذرا توسط لامعی و معیدی را آورده است (ج ۲/ ۱۹۹۹) .

۲ - وامق و عذرا ، مقدمه فارسی ، ۲۶ .

نسخه ویانا، رقم ۴۴۴، اوراق ۲۱ الف "۱.

اگر در مثنوی لامعی پژوهشی به عمل آید شاید نکات نامعلوم مثنوی عنصری آشکار شود. پروفیسور محمد شفیع در مقدمه وامق و عذرای عنصری به ترجمه انگلیسی برخی شعرهای این مثنوی پرداخته است.

سه بیت از آن را برای نمونه می آوریم:

یکی شهریار اندرو شادکام	به آیین یکی شهر شامس به نام
هم از تخم آقوس بن مشتری	فلقراط نام از در مهتری
فلقراط شه را برادرش بود ^۲	سلیسون شه فرخ اخترش بود

معاصر عنصری ابوریحان البیرونی (م ۴۴۰ هـ) در فهرست مصنفات خود می نویسد:

"واما ما یجری مجری الاحماض من الهزل والسخف فقد ترجمت^۳.

۱ - قصه وامق و عذرا. ب - وحیث قسم السرور و عین الحیاة.

ج - د - وحیث صنمی البامیان^۴.

عنصری هم سه مثنوی به نام وامق و عذرا، شاد بهرو عین الحیاة و خنگ بت و سرخ بت دارد. این احتمال دارد که شاید بیرونی مثنویهای عنصری را در نظر داشته. در فهرست بیرونی ذکر "ترجمه" رفته است ولی اصل مأخذ را بیان نکرده. معلوم نیست این ترجمه از پهلوی نقل شده یا از اصل دیگر یا از مثنویهای عنصری. دکتر صفا نوشته است که بیرونی حدیث صنمی البامیان را از پارسی به عربی گردانده بود.^۵ چون اثری از ترجمه های بیرونی وجود ندارد، حقیقت حال را چنانکه باید و شاید نمی توان به دست آورد.

مستشرقین و عنصری

مستشرقین به شرح احوال و نقد شعر عنصری توجه داشته و علاقه خود را به شاعر در کتابهای و

۱ - وامق و عذرا، عنصری، استدراک، ص ۱۲۸ (مقدمه).

۲ - وامق و عذرای عنصری، مقدمه انگلیسی، ص ۷-۴.

۳ - "یعنی آنچه از هزل و مسخرگی برای تنوع آورده ام ترجمه قصه وامق و عذرا است". ترجمه بنقل از وامق و عذرای عنصری، مقدمه فارسی، ص ۴.

۴ - آثار الباقیه، لیبزگ، ۱۸۷۸ م، به نقل از وامق و عذرای عنصری، مقدمه فارسی، ص ۴.

۵ - ذبیح الله صد، گنج سخن چاپ دوم، تهران: ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰، مقدمه، ص هفتاد و پنج.

مقاله هائی عرضه کرده اند، تاحدودی که نگارنده آگاهی دارد پژوهشهای آنان به قرار ذیل است:

- ۱ - هرمان اته در تاریخ ادبیات فارسی.^۱
 - ۲ - ای. ای. برتلس، در مقاله "سبک منظومه های حماسی عنصری".^۲
 - ۳ - و.ف. بوچز، در دایرة المعارف اسلام.^۳
 - ۴ - ا.ج. آربری، در ادبیات اصیل فارسی.^۴
 - ۵ - ادوارد براون، در تاریخ ادبیات ایران.^۵
 - ۶ - جان رپیکا، در ادبیات ایرانی.^۶
 - ۷ - محمد نوری عثمان مستشرق شوروی واژه نامه بسامدی عنصری را ترتیب داده است، که مشتمل است بر دو بخش:
- (۱) بخش اول، فرهنگ بسامدی عنصری براساس استخراج واژه از متن تمام دیوان، و ترتیب واژه ها برحسب کاهش بسامد آنها تنظیم شده است.
- (۲) بخش دوم واژه نامه - کونکور دان - که واژه ها به ترتیب الفبائی با شماره بیت دیوان عنصری (به کوشش دبیرسیاقی) که واژه منظور در آن به کار رفته قید شده است.
- در این واژه نامه معانی واژه ها داده نشده است. این کتاب در سال ۱۹۷۰ میلادی در مسکو به چاپ رسید.

۱ - ترجمه فارسی از رضا زاده شفق، ص ۳۳ و ۶۹.

2 - Bertels, E.E. "Still Epicheskikh Poem Unsuri." (Le Style des poems épiques D, Unsuri) Comptes rendus du L, Acedemic des sciences de Russie

Dekladui Rossyskei Akademii Nauk Series B, 1924-1931, P.47-53.

درمجله

Pearson, J.D., *Index Islamicus*, 1906-1955, England, 1958, P. 772 .

بنقل از

3 - *The Encyclopaedia of Islam*, Edited by M.th . Houstsma Vol. IV. Leydon, 1934 P. V.F. Buchner . مقاله از 1022-1023

4 - Arberry, A.J., *Classical Persian Literature*, P. 54-55.

5 - Browne, E.G., *A Literary History of Persia*, P. 120-123 .

براون فارسی از فتح الله مجتبیائی براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران تهران ۱۳۴۱ ش، ۱۷۴ - ۱۷۶.

6 - Rypka, Jan, *Iranische Literaturgeschichte*, P. 172-174. and *History of Iranian Literature*, 174-175 .

فصل دوم

معاصرین عنصری: ممدوحین، شعرا

ممدوحین عنصری

۱ - یمین الدوله امین المله سیف الدوله کھف الاسلام سلطان ابوالقاسم محمود بن ناصر الدین سبکتگین غزنوی (۳۸۹ - ۴۲۱ هـ)

بزرگترین ممدوح عنصری سلطان محمود غزنوی است. حمدالله مستوفی درباره او می نویسد: "ماثر او از آفتاب روشن تراست و مساعی او در کار دین از شرح و بیان مستغنی، کتاب یمینی و مقامات ابو نصر مشکان و مجلدات ابوالفضل بیهقی شاهد حال اوست. علماء و شعرا را دوست داشتی و در حق ایشان عطاهاى جزیل فرمودی".^۱

سلطان محمود لشکرکش و لشکرشکن، اهل فضل و هنر و دانش، شعر دوست و شعرگو بود. شعرهای زیر بدو منسوب است و نمونه تراوش طبع است:

زنخت را گرفتم از سر لطف خون من ریختی و عذرت هست
زانکه هنگام رگ زدن شرطست گوی سیمین گرفتن اندر دست^۲

ابوالفضل بیهقی نمونه نثر سلطان محمود را به صورت فرمان در تاریخ بیهقی نقل کرده است.^۳ از این برمی آید که سلطان در نثر فارسی نیز دست داشت.

عنصری چهل قصیده غرا و مستحکم در مدح سلطان محمود غزنوی سروده است. قصاید عنصری در مدح محمود غزنوی نمایشگر لشکرکشیهای اوست و محمود یک پادشاه به معنای واقعی

۱ - حمد الله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۹۱.

برای شرح حال و فتوحات سلطان محمود ر.ک. به: همان کتاب، ص ۳۹۰ - ۳۹۷.

۲ - رضا قلیخان هدایت، مجمع الفصحا، جلد ۱/ ۱۱۲. محمد عوفی در لباب الالباب، ص ۲۵ - ۲۶ و ابوالقاسم حالت در شاهان شاعر، تهران: ۱۳۴۶ ش، ص ۳۵ نمونه اشعار سلطان محمود غزنوی را نقل کرده اند.

۳ - ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: ۱۳۵۰ ش، ص ۱۴۷.

جلوه گر - محمود نام، محمود کار، محمود رای و محمود جان - آفتاب چرخ اقبال و قهرمان گنج فرهنگ است (دیوان عنصری، ۲۵۶) عنصری می گوید:

خداگانا علمی نمائد نادیده که خاطر تو مرا آنرا نکرد دست گرای

(دیوان عنصری، ۲۷۱)

محمود یک فرد تنهائست بلکه همه جهان شامل اوست (دیوان عنصری، ۲) تقدیر زیردست تدبیرهای وی است (دیوان عنصری، ۵۴) عقل ازو نیکنام شد و علم ازو رهنما (دیوان عنصری، ۸۸) - آسمان به مراد او می گردد، و زمانه بدون او باقی نیست (دیوان عنصری، ۱۰۸) کوشش سپهر و طاعت زمانه از برای او است (دیوان عنصری، ۲۰۰) دل پاکش مثال شجاعت است و کف رادش نمودار سخاوت (دیوان عنصری، ۳۲) جود او در تنگنای این جهان نمی گنجد برایش چندین هزار جهان بایسته است (دیوان عنصری، ۲۴۲) جودش به بحر فخر مروارید داده و به کوه افتخار کان گهر، وی می گوید:

به بحر گفتند: از جود اوترا اصلست به کوه گفتند: از حلم او تراست اثر
ز فخر جودش بنمود بحر مروارید ز فخر حلمش بنمود کوه کان گهر

(دیوان عنصری، ۷۶)

عدل او نوشیروان گشته است^۱ و او در دنیا سایه یزدانی است، شاعر گوید:

شاه گیتی خسرو لشکرکش لشکرشکن سایه یزدان شه کشورده کشورستان

(دیوان عنصری، ۲۲۸)

در موارد بسیار به نام و القاب^۲ او اشاره دارد و او را امیر و سلطان خوانده است، می گوید:

چه جایست این مگر میدان سلطان خداوند زمان شاه جهاندار
یمین دولت و دین را نگهبان امین ملت و برملک سالار

(دیوان عنصری، ۳۲)

عنصری در ضمن قصاید عطایای بزرگ محمود را سپاس داشته است:

۱ - داستان های عدل و سخاوت و سیاست محمود در سیاستنامه نظام الملک طوسی، به کوشش جعفر شعار، تهران: ۱۳۴۸ ش، صص ۶۴، ۶۹ و ۷۰، ۹۴، ۱۰۶ و ۱۲۴ آمده است.

۲ - دیوان عنصری، صص ۱۰۶، ۱۸۳، ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۲.

اگر نه عمر من از بهر خدمتت خواهم حرام کردم برخوشتن هر آنچه حلال

(دیوان عنصری، ۱۷۱)

جامه ای پوشید بخت من رهی راجود او جامه ای کو را سعادت بود پود و فخر تار

(دیوان عنصری، ۱۰۸)

صله های گرانبهای محمودی که عنصری دریافت داشت باعث شد که در دوران های بعد اسم شاعر و ممدوح هر دو را باهم آورند. ابن یمن شاعر قرن هشتم از اکرام محمود در حق عنصری چنین می سرايد:

میدان نظم و نثر مرا بود پیش ازین پا نه درین بساط کنون سروری تراست

آن کس که از معانی الفاظ واقفت داند یقین که مرتبه شاعری تراست^۱

اگرچه شعرای دیگر در دربار بودند "لیکن این امتیاز برای عنصری حاصل شده که بقای نام محمود به شخص او منسوب است چنانکه نظامی عروضی سمرقندی می گوید:

بسا کاخا که محمودش بنا کرد که از رفعت همی با سرندا کرد

نسبانی زان همه یک خشت برپای مدیح عنصری مانده است برجای^۲.

۲ - الناصرالدین شهاب الدوله جمال الملت سلطان ابو سعید^۳ مسعود بن محمود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۲ هجری)

سلطان مسعود غزنوی سخن شناس و ادیب بود. با علما و فضلا میانه خوبی داشت و ایشان را به احسان انعام و صله ها می نواخت. "جمعی کثیر از فضلا به اسم او کتاب نوشتند از آن جمله استاد ابوریحان خوارزمی منجم که علامه وقت بود و در فن ریاضیات نظیری نداشت، قانون مسعودی در علم ریاضی به نام نامی او نوشت و فیلی از نقره صله یافت. و قاضی ابو محمد ناصحی نیز کتاب مسعودی در فقه مذهب ابو حنیفه به نام آن شاه افاضل پناه تألیف نمود"^۴.

منهاج سراج امیر مسعود را در سخاوت ثانی امیرالمومنین علی (علیه السلام) و در شجاعت ثانی

۱ - دیوان ابن یمن، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: ۱۳۱۸ ش، ص ۱۳، ۱۲۳، ۱۵۰.

۲ - شبلی نعمانی، شعرالعجم، ج ۱، ۴۸ - ۴۹.

۳ - سراج جوزجانی در طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۷۴، کنیت سلطان مسعود را "ابو مودود" نوشته است.

۴ - هندوشاه استرابادی، تاریخ فرشته، دو جلد، نول کشور، کانپور: ۱۲۹۰ ق، ج ۱، ص ۴۴.

رستم نوشته است و می گوید: "گرز او را هیچ مرد به یک دست از زمین برتوانستی گرفت و تیر او بر هیچ بیل آهنی نه ایستادی".^۱

عنصری تقریباً ده سال وابسته به دربار این سلطان و ملک الشعراي او بود. از مجموعه ۶۴ قصیده باقی مانده تنها دو قصیده در مدح او است در قصیده‌یی به مطلع:

از دیدن و بسودن رخسار و زلف یار در دست مشک دارم و در دیده لاله زار
(دیوان عنصری، ۱۳۲)

بعد از تغزل به صفت مرکب شاه پرداخته است. متأسفانه دنباله این قصیده از بین رفته و ناتمام است. قصیده دوم به مطلع:

شهریار دادگستر خسرو مالک رقاب

آن که دریا هست پیش دست احسانش سراب

(دیوان عنصری، ۲۸۵)

شرحی است از لشکر کشیهای سلطان مسعود و در ضمن آن گرز و شمشیر مسعود را چنین وصف کرده است:

تا چهل من گرز تو دیدند گردان روز جنگ دستها شد بی عنان و پایها شد بی رکاب
ای ملک مسعود بن محمود کز شمشیر تو عالمی پر گفتگویست و جهانی پر عتاب

(دیوان عنصری، ۲۸۶)

در بیتی دیگر جود و سخاوت مسعود را می ستاید:

همچو دست در بارانت سحاب رحمت زانکه بر هر کس بیارد، وین بود فعل سحاب

(دیوان عنصری، ۲۸۶)

۳ - امیر ابوالمظفر نصر بن ناصر الدین:

برادر کهنتر سلطان محمود غزنوی سپه سالار امیر سیستان و نیشابور و خراسان^۲ در جوانی در

۱ - طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۷۴. بازمانده تاریخ بیهقی قسمت دوران مسعود غزنوی را در بردارد. برای تفصیل شرح حال و سلطنت سلطان مسعود غزنوی ر.ک. به: تاریخ بیهقی، (مجلد ششم)، ص ۱۱۱ به بعد.

۲ - جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۲۲۵ و ۴۰۱.

سال ۴۱۲ هـ درگذشت^۱. عتبی مرثیه‌ای برای وی گفته است.^۲ مکارم اخلاقش را چنین ستوده اند: «و مکارم اخلاق و نزاهت عرض و سجاحت خلق و وفور حیا و کرم او تاحدی بود که در مدت عمر یک کلمه موحش کس از وی نشنیده بود. و بر کس جفا و جور نکرده».^۳

عنصری از محبت امیر نصر بن ناصر الدین برخوردار بود و همانطوری که در فوق مذکور شد به وسیله امیر نصر در دربار محمود تقرب یافت و شهرت فراوانی حاصل کرد.^۴

عنصری طی قصاید او را شاه، شاه همه شاهان، خسرو و شهریار و ملک می خواند، از آنجمله می گوید:

گفتم از جود او عنابر کیست گفت برجامه باف و برضراب

(دیوان عنصری، ۹)

به نظر عنصری نظام ملک و دولت به شخص ابوالمظفر نصر بن ناصر الدین پیوسته است، چنانکه می سراید:

نظام آنگه پذیرد ملک و دولت که نصرت با ظفر باشد برابر
یکی از نصر خیزد، نام خسرو یکی از کنیت او بوالمظفر

(دیوان عنصری، ۳۱)

۴ - امیر ابو یعقوب یوسف بن سبکتگین

امیر ابو یعقوب یوسف بن سبکتگین برادر و پرورده^۵ سلطان محمود غزنوی بعد از فوت نصر بن ناصر الدین (۴۱۲ هـ) سپه سالاری محمود را احراز کرد.^۶ سپس سلطان ابو محمد محمد بن یمین الدوله نیز "سپه سالاری برعم خویش، ابو یعقوب یوسف بن ناصر الدین رحمة الله بداشت و او را خلعت نیکو

۱ - گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۸۵.

۲ - برای مرثیه عتبی ر.ک. به: ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۰۲ - ۴۱۶. و ترجمه مرثیه عتبی درباره نصر بن ناصر الدین از جرفادقانی، همان کتاب، ص ۴۸۳ - ۴۹۵.

۳ - جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۰۲.

۴ - دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، ص ۴۵، ۲۱۹ - ۲۲۰.

۵ - بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۳۳ و ۳۳۰.

۶ - گردیزی، زین الاخبار، ۱۸۵.

بداد و مالی عظیم صله داد.^۱ بعد از دولت مستعجل امیر محمد امیر یوسف روی سوی امیر مسعود آورد اگرچه سلطان مسعود او را گرامی می داشت^۲ و نوازشها می کرد.^۳ لیکن هوا داری های امیر یوسف به امیر محمد در گذشته، در زمان سلطان مسعود غزنوی او را ازگاه به چاه انداخت.^۴ سلطان مسعود وی را بالباس و خلعتی گرانمایه به قضا در فرستاد و در پرده حاجیش طغرل را به جاسوسی بر او گماشت.^۵ بالاخره در سال ۴۲۲ هـ به دست مسعود در قلعه سگاوند محبوس گردید و در سال بعد (۴۲۳ هـ) در قلعه دروته بدرود زندگی گفت.^۶

امیر یوسف به عنصری محبت و ارادت خاصی داشت و عنصری از این ممدوح صله ها و مرسوم می گرفت. باید عنصری قصاید متعدد در مدح این امیر داشته باشد. چنانکه می گویند که عنصری قصیده ای را که به مدح کسی دیگر گفته بود به نام امیر خواند و مورد عتاب امیر واقع شد. حتی امیر یوسف مرسوم عنصری را نیز قطع کرد. عنصری مجبور شد که قصیده ای در اعتذار بسراید. از قصاید دیگری در مدح این ممدوح هیچ اثر و نشانی در دست نداریم. تنها قصیده اعتذاریه در دیوانش ثبت شده است.^۷ عنصری در آن بی گناهی خود را به اثبات رسانده و در مدح امیر می گوید:

به نام تو نتوانم سخن طرازیدن	که فضل تست جهان را زناثبات سپر
فضایل تو چو ابرست و من صدف که ازو	همی ستانم قطره همی کنم گوهر
ترا مدیح توان گفت کزیک انگشت	مرآفرین را بسته است صد هزار صور
تو برتری ز معانی و هرچه ما گوئیم	که هست خاطر ما زیرو مدحت تو زیر

(دیوان عنصری، ۶۸)

۵- شمس الکفاة خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمنندی

در امارت سلطان محمود به خراسان صاحب دیوان انشاء و رسالت بود. "در خدمت حضرت

۱- همان، ص ۱۹۴، تاریخ بیهقی، ص ۳۲۲.

۲- همان، ص ۶۳.

۳- همان، ص ۳۳۱.

۴- همان، ص ۳۲۵.

۵- همان، ص ۷۸، ۳۱۷، ۳۲۵.

۶- همان، ص ۳۲۹.

۷- دیوان عنصری، ص ۶۶.

سلطنت در مراتب و مناصب ترقی می کرد، تا دیوان عرض بدو تصویب شد. و عمل نواحی بُست و رنج و تحصیل ارتفاعات و معاملات آن نواحی علاوه شغل و اضافت عمل او فرموده آمد.^۱ پس از عزل فضل بن احمد اسفراینی خواجه احمد مدت هیجده سال در کمال اختیار و استقلال به امر وزارت سلطان محمود مشغول بود. با سعایت دشمنان مورد بی مهری سلطان قرار گرفت و معزول شد و به قلعه جنکی هندوستان محبوس گردید.^۲

پس از فوت سلطان محمود، سلطان مسعود او را نواخت، وزارت خود را در عهده خواجه گذاشت و همه تدبیرهای سپاه بدو مفوض شد. وی تا سال ۴۲۴ هـ که در گذشت در این مقام برقرار بود.^۳ خواجه احمد بن حسن میمندی فضل و ادب را با کفایت و تدبیر جمع داشت، عوفی می نویسد: "وزیری ستوده خیال و صاحبی با اقبال بود ... و به فصاحت قلم و سماحت شیم از اقران و اکفا در گذشته و به دست همت بساط و رفعت فلک اثر در نوشته، در فضل به مثابتی که صاحب عباد را با او امکان عناد نبودی و صابی در خدمت او صبی نمودی نوبت وزارت به ابوالقاسم رسید، طراوتی به روی ملک باز آورد و به دست کفایت حلقه در گوش فلک کرد، و او را بتازی و پارسی ابیات است و اشعار تازی او در یتیمه الدهر مسطور است."^۴ سه شعر عربی و سه شعر فارسی خواجه در معنی پیری و موسم بی تدبیری در لباب الالباب آمده است.^۵

عنصری در مناقب این وزیر دانشمند دو قصیده دارد. در قصیده اول به مطلع:

بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار بهارخانه مشکوی و مشکبوی بهار

(دیوان عنصری، ۹۱)

درباره صفت عمارت و باغ خواجه در میمند و مدح خواجه پرداخته است. و در قصیده دیگر

به مطلع:

ای شکسته زلف یار از بسکه تودستان کنی دست دست تست اگر با ساحران پیمان کنی

(دیوان عنصری، ۲۶۵)

۱ - جرفادقانی، پیشین، ص ۳۴۳ و غیاث الدین خواند میر، دستور الوزراء، به کوشش سعید نفیسی، تهران: ۱۳۱۷ ش، ۱۳۹-۱۴۰.

۲ - خواند میر، دستور الوزراء، ص ۱۴۰ و گردیزی، پیشین، ص ۱۹۶.

۳ - همان، ص ۱۹۶ و ۱۹۸.

۴ - عوفی، پیشین، ج ۱/۶۲. بیهقی در چند جا احوال خواجه احمد بن حسن میمندی را ذکر کرده است و او را به کفایت و درایت ستوده است. تاریخ بیهقی (اعلام) و چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، ص ۲۲ و ۳۱ و تعلیقات آن، ص ۲۵.

۵ - عوفی، پیشین، ص ۶۲-۶۳.

به صله های خواجه اشاره می کند :

خواجه بوالقاسم عمید سید آن کز نعت او شعرهای عنصری پر لؤلؤ و مرجان کنی
(دیوان عنصری، ۲۶۶)

مرد ره یابد به شعر از نعمت و احسان تو توزیس احسان کنی مداح احسان کنی
(دیوان عنصری، ۲۶۶)

اغراق و مبالغه های عنصری در حق این ممدوح از حد گذشته است :

بسی کس است که منکر بود بصانع خویش همی دهد به بزرگی و فضل او اقرار
(دیوان عنصری، ۹۷)

وربه دریا برگذاری تو سموم قهر خویش ماهیان را زیر آب اندر همه بریان کنی
چکیده مدح های عنصری در مدح خواجه را در اشعار زیر می توان دید ، می گوید :

نیستی خورشید و داری فعل خورشید از کرم نیستی جان و همی از لفظ کار جان کنی
گنج پردازی همی تارنج برداری ز خلق رنج برداری همی تا عالم آبادان کنی
آن سرشکی تو که از رخها بشوئی زنگ غم وان پزشکی تو که درد آزار را درمان کنی
تا جهان باقی بود بادت بقا تا علم را پایه بفزائی و کار ملک را سامان کنی
(دیوان عنصری، ۲۶۸)

۶ - خواجه ابوالحسن

احتمال داده اند که خواجه ابوالحسن همان خواجه عمید ابوالحسن منصور بن حسن میمندی برادر احمد بن حسن میمندی وزیر است.^۱ وی حاکم بست بوده.^۲ قصیده عنصری به مطلع زیر در مدح اوست:

اتفاق افتاد پنداری مرا با زلف یار

همچو او من گوژ پشتم، همچو او من بی قرار
(دیوان عنصری، ۱۰۹)

۱ - مقدمه دیوان عنصری ، به کوشش دبیرسیاقی ، بیست و چهار .

۲ - یوسفی ، فرخی سیستانی ، ص ۱۲۱ .

۷- ابو جعفر محمد بن ابی الفضل

ممدوح عنصری ابو جعفر محمد بن ابی الفضل شناخته نشد، عنصری یک قصیده غرا در مدح او دارد، به مطلع:

هزار گونه زره بست زلف آن دلبر ز مشک حلقه شده بر شکست یکدیگر
(دیوان عنصری، ۱۳۳)

و در ضمن همین قصیده لقب و نام و نسب او را آورده است:

اگرچه سوخته و خسته ام شفایابم به خدمت ملک خسروان ابو جعفر
محمد بن ابی الفضل آنکه محمدتش زمانه را شرفست و ملوک را زیور
(دیوان عنصری، ۱۳۵)

از قصیده عنصری احتمال می رود که وی منصب سپه سالاری داشته اما آگاهی نداریم که در زمان سلطان محمود غزنوی یا سلطان مسعود غزنوی چه منصبی داشته است.

سپه کشی که فلک را زبیم حمله او ستاره غیبه جوشن شد، آفتاب سپر
زمانه و ظفر و فتح در علامت اوست که یک زمانش فتح است و یک زمانش ظفر
(دیوان عنصری، ۱۳۵)
(دیوان عنصری، ۱۳۶)

عنصری وی را مرد سخاوت و داد و دهش می داند:

سخاش آتش افروختست است بر سیماب بقا نباشد سیماب را بر آتش بر
(دیوان عنصری، ۱۳۶)
زمین بسوده شد از پای زایران ملک که وفد نگسلد از وفد او، نفر ز نفر
هنوز ناشده زایر بدو فراکه ملک پذیره بدره فرستاد از خزینه بدر...
خزینه پرور مردم، رهی گداز بود ملک خزینه گداز آمد و رهی پرور
(دیوان عنصری، ۱۳۷)

و او را برای علم و دانش هم ستوده است:

اصول حکمت را لفظهای اوست نکت کتاب دولت را رسمهای اوست غرر
(دیوان عنصری، ۱۴۷)

۸ - محمد بن ابراهیم طایی

"سردار دلیر و جنگاور محمود، وی در جنگهای بسیار از آن جمله جنگ با سبازی تگین در
مرو و جنگ خوارزم و جنگهای هند شرکت داشته است."^۱
گردیزی در جنگ خوارزم او را سپه سالار محمود نوشته است.^۲
قصیده عنصری در صنعت جمع و تقسیم به مطلع:

نه خفته ست آن سپه چشم و نه بیدار نه مستست آن سپه زلف و نه هوشیار
(دیوان عنصری، ۱۳۹)

در مدح این سپه سالار است، در ستایش او می گوید:

کجا تو عادت بیینی ستوده	کجا تو مدحتی بیینی سزاوار
یکی از طبع او باشد به تعلیم	یکی از مدح او باشد به تکرار
دو مرکز را همی مردی و رایش	بد و آسان نماید هر دو دشوار
یکی از مرکز احسان و دولت	یکی از مرکز ارواح و انوار
ایا رادی کجا علم و شجاعت	به تورسته شدند از رنج و تیمار
یکی را با دل تو تازه جیره	یکی را با دل تو تازه بازار

(دیوان عنصری، ۱۵۱)

۱ - تعلیقات دیوان عنصری، دبیرسیاقی، ص ۳۶۸.

۲ - زین الاخبار، ص ۱۸۲.

معاصرین عصری - شعرا

دربار محمود مجمع شعرا بود. تذکره نویسان شعرای معاصر و همکار زیردست عصری را چهار صد نفر نوشته اند. دولت شاه سمرقندی می گوید: "که در رکاب سلطان یمین الدوله محمود همواره چهار صد شاعر متعین و ملازم بودند و پیشوا و مقدم طایفه شعرا استاد عصری بود همگنان به شاگردی او مقرر و معترف بودند و در آخر سلطان محمود استاد عصری را مثال ملک الشعرائی قلمرو خود ارزانی داشت و حکم فرمود که در اطراف ممالک هر کجا شاعری و خوشگوئی باشد سخن خود را بر استاد عصری عرضه دارد، تا استاد به غث و سمین آن را منقح ساخته در حضرت اعلی به عرض رساند".^۱

محمد علی شبانکاره ای در کتاب مجمع الانساب تعداد شعرای دربار سلطان محمود را تا ۶۰۰ نفر رسانده است. او می نویسد:

"سلطان محمود شعر دوست داشتی و شاعر را صلت بسیار دادی و همه روز در شعر بحث کردی و ششصد شاعر خوب داشت از استادان شعر و سرور شاعران عصری بود و همه شاعران در تحت تربیت او بودند".^۲

در زمان سلطان مسعود نیز اوضاع بر همین منوال بود و عصری مقدم شاعران به شمار می رفت.^۳ گذشت روزگار اسامی و اشعار بعضی از شعرای معاصرین عصری را از بین برده. از بعضی شعرا فقط نامی یا چند بیتی در تذکره ها و فرهنگها آمده است. ذکر همه آنها خارج از حوصله این وجیزه است.^۴ ما در اینجا فقط به فحول شعرای معاصر عصری می پردازیم که پیوستگی و رابطه نزدیکی به

۱ - تذکره الشعراء، ص ۵۰.

۲ - "سلطان محمود غزنوی و شعرا"، مجله شرق، سال ۱، ص ۶۲۲.

۳ - بیهقی، پیشین، ص ۹. رک به: ۳۵، و نعمانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۳.

۴ - برای شعرای معاصر عصری ر.ک. به: نظامی عروضی سمرقندی، پیشین، ۴۴ و عوفی، پیشین، ج ۲، باب نهم، در ذکر شعرای آل ناصر، ص ۳۲ - ۲۹۸، نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ص ۳۵ - ۴۵، محمد جعفر محبوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۱۴۳ و احمد علی خان درانی، یادی از فضلی غزنی، مجله کابل، شماره ۷، سال اول، ص ۲۶.

عنصری داشتند و یا مضامین مشترک در شعر آنها یافت می شود. تکرار شرح حال و آثار شعرا در اینجا باعث تطویل کلام می شود.

موارد مشابهت اوزان و مضامین در میان شعرای معاصر عنصری به وجه محدودیت و یکنواخت بودن آنها زیاد است و شبیه به فورمولی که شعرا پیروی آن را بر خود لازم می دانند، مطالعه یک دیوان خواننده را از مطالعه اشعار سایر شعرا بی نیاز می کند. تنها الفاظ و کلمات جای خود را تغییر می دهد.^۱ ناقدان قدیم اشاراتی به مشابهت مضامین در شعرای معاصر دارند. بگفته ابو هلال عسکری:

"و چون قومی از یک قبیله و یک سرزمین باشند، خاطره ها و پادهاشان نزدیک به هم خواهد بود."^۲ و آمدی گفته است: "هیچ بعید نیست که دو شاعر همزمان - که اهل دو شهر نزدیک به هم باشند - در بسیاری از معانی با یکدیگر اتفاق پیدا کنند."^۳

می توان گفت که اینگونه شباهتها یا اقتباس عمدی است و یا بر اثر تصادف و در همه موارد حکم به اقتباس یکی از دیگری محال است.^۴ نتیجه گیری تقدم و تأخر مضامین ممکن نیست. در مواردی می توانیم بگوئیم که مضامین فلان شاعر معاصر در شعر عنصری راه یافته، وقتی زمان شاعر متعین باشد مثلاً فردوسی و همانند او که پیری آنها مقرون به جوانی عنصری است و یابرعکس تأثیر عنصری در شعرای معاصر که بعد از وی آمدند، دیده می شود؛ از میان آنها می توان اسم عسجدی را ذکر کرد.

۱ - ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی (م بین سالهای ۳۶۷ - ۵۸۰هـ)

منطقی رازی تن خود و میان محبوب را به موی تشبیه کرده بود:

"یک لفظ نیاید از دل من وز دهان تو یک موی نیاید از تن من ور میان تو"^۵

عنصری تشبیه موی وتن و میان را در صنعت سؤال و جواب چنین بیان می کند:

گویم زتن خویش میانت کنم ای ماه گوید نتوان ساخت زیک موی میانی

(دیوان عنصری، ۳۲۳)

۱ - زین العابدین مؤتمن، شعر و ادب فارسی، تهران: ۱۳۳۲، ش، ص ۷۴.

۲ - الصنائین، ص ۲۳۱ و مشکلة السراقات، ص ۱۶۳. ر.ک. به: شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر پارسی، ص ۳۱۶.

۳ - الموازنه، ص ۴۵. ر.ک. به: شفیعی کدکنی، پیشین، ص ۳۱۶.

۴ - یوسفی، پیشین، ص ۵۲۳.

۵ - صفا، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۱.

۲- استاد ابوالقاسم فردوسی :

دهقان زاده خراسان ، سراینده حماسه ملی ایران و یکی از گویندگان مشهور عالم (م ۴۱۱ - ۵۴۱۶هـ).

داستان هایی راجع به آشنائی و حقد و حسد در میان عنصری و فردوسی نوشته شده است که مشهور ترین آنها قصه ملاقات فردوسی با عنصری و فرخی و عسجدی در باغ غزنه است . قصه مذکور چنین است :

"چون فردوسی از طوس گریخته به غزنین آمد ، عنصری و فرخی و عسجدی به تفرج صحرا بیرون رفته بودند و بر کنار آبی نشسته . چون فردوسی را از دور بدیدند که آهنگ ایشان داشت ، هر یک مصراعی گفتند که قافیه چهارم نداشت و از فردوسی مصرع چهارم خواستند که تا چون نداند گرانی ببرد .

عنصری گفت : چون روی تو خورشید نباشد روشن

فرخی گفت : همرنگ رخت گل نبود در گلشن

عسجدی گفت : مژگانم همی گذر کند از جوشن

فردوسی گفت : مانند سنان گیو در جنگ پشن

و این حکایت مشهور است .^۱

بعضی از نویسندگان بر این عقیده اند که عنصری بعد از برخورد با فردوسی او را به دربار محمود راهنمایی کرد و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده و شبلی نعمانی در شعرالعجم می نویسند که وی از حسد و حقد نگذاشت که فردوسی با سلطان محمود آشنائی پیدا کند .

در نظر محققان این داستان ها بی اساس است و افسانه ای بیش نیست .^۲ دولتشاه سمرقندی در شرح حال عنصری گفته که فردوسی عنصری را در نظم شاهنامه تحسین بلیغ کرده است .^۳ دکتر نسیم

۱- مستوفی ، پیشین ، ص ۷۳۸ . و زکریا بن محمد بن محمود قزوینی ، آثار البلاد و اخبار العباد ، بیروت : ۱۹۶۰ م ، ص ۴۱۵ - ۴۱۶ ؛ دولتشاه سمرقندی ، ص ۵۸ ؛ خواند میر ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۳۸۸ ج ، علشیر نوائی ، مجالس النفاث ، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت ، تهران : ۱۳۳۳ ش ، ص ۳۴۱ و آذر ، آتشکده آذر ، ص ۹۰ ؛ نعمانی شبلی ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۷۴۱ .

۲- براون ، پیشین ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ . و شیرانی ، پیشین ، ج ۵ ، ص ۱۲۸ - ۱۳۱ . نفیسی ، پیشین ، ج ۱ ، ص ۳۹ . نفیسی ، چند سخن درباره فردوسی ، مجله پیام نو ، شماره پنجم ، سال چهارم ، (مرداد و شهریور ، ۱۳۲۷) به نقل از در پیرامون تاریخ بیهقی ، ج ۱ تهران : ۱۳۴۱ ش ، ص ۱۵۶ .

۳- دولتشاه سمرقندی ، پیشین ، ص ۵۰ .

می‌گوید که فردوسی از شعرای پیشین زبان فارسی اسم رودکی و دقیقی را به نام آورده و اسم عنصری در شاهنامه به کار نرفته است.^۱

در ضمن داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی، قصه های عاشقانه "زال و رودابه" و «بیژن و منیژه» آمده است. می‌گویند که عنصری بعد از فردوسی به تقلید از او داستان های عشقی نوشت. هرمان اته می‌نویسد: "در زمان فردوسی و شاید تحت تأثیر خود او، عنصری امیرالشعرای دربار محمود در میدان این سبک جدید قدم زدن آغاز نمود و به موجب روایات تذکره ها، سه منظومه ازین نوع بساخت که عبارت باشد از شادبهر و عین الحیوة، وامق و عذرا و خنگ بت و سرخ بت."^۲

مانباید در قبول تأثیر فردوسی در مثنوی های عنصری تردید را به خود راه بدهیم زیرا قرائنی در دست هست که دال است بر این که عنصری شاهنامه فردوسی را در نظر داشته است. علاوه بر تأثیر عاشقانه موارد مشابهی بین هر دو شاعر وجود دارد. مثلاً وصف صبحگاه در هر دو شاعر یک حالت مشابه به خود گرفته است. رفتن شب و آمدن سپیده دم را عنصری بالحن و شیوه فردوسی وصف می‌کند. خواننده در شاهنامه با موارد متعدد رسیدن صبح مواجه می‌شود. از ذکر همه آن موارد در اینجا خود داری می‌شود. برای شاهد مثال به همین قدر باید اکتفا کنیم که فردوسی شب را زاغ سیاه و پرزاغ می‌خواند و در وصف طلوع خورشید می‌گوید:

چو خورشید رخشان بگسترد پر سیه زاغ پیران فرو برد سر^۳
در وصف شب و بر آمدن ماه می‌سراید:

چو روی زمین گشت چون پرزاغ از افراز کوه اندر آمد چراغ^۴
و در وصف صبحگاه عنصری می‌خوانیم:

شب از حمله روز گردد ستوه شود پرزاغش چو پیر خرو^۵

کیفیت فریاد عذرا از دوری و فراق وامق همانند زاری رستم و مادر سهراب بر مرگ فرزند گرامی ایشان در "رستم و سهراب" داستان شاهنامه فردوسی است. هر سه مورد در اینجا ذکر می‌شود:

1 - Auhad-ud-Din Nasim, K.B., *The Life and Works of Hakim Anwari*, Lahore: 1965, P.328.

۲ - اته، پیشین، ص ۶۸.

۳ - شاهنامه فردوسی، جلد دوم، چاپ بروخیم، ص ۴۹۷.

۴ - همان، ص ۷۸۱.

۵ - عنصری، وامق و عذرا، ضمیمه، ص ۴۱ و دیوان عنصری، ص ۳۳۷.

فریاد عذرا:

همی کرد در خانه عذراخروش
 گشاد از دو مشکین کمندش گره
 همی گفت وامق دل از مهر من
 کسی را که چیزی بود آرزو
 زاری کردن رستم برمرگ سهراب:
 بزد نعره و خونش آمد به جوش
 و زاری مادر سهراب:

به مادر خبر شد که سهراب گرد
 بزد چنگ و بدريد پيراهنش
 بر آورد بانگ و غريو و خروش
 مر آن زلف چون تاب داده کمند
 روان گشته از روی او جوی خون
 به سر برفگند آتش و بر فروخت
 همی گفت کای جان ما در کنون
 به تیغ پدر خسته گشت و بمرد
 درخشان شد آن لعل زیباتنش
 زمان تا زمان زو همی رفت هوش
 به انگشت پیچید و از بن فگند
 زمان تا زمان اندر آمد نگون
 همه موی مشکین به آتش بسوخت
 کجایی سرشته به خاک و به خون^۲

غیر از مثنوی ها عنصری مضامین فردوسی را در طی قصاید خود نیز گنجانیده است. فردوسی گفته بود:

بجز رای و دانش چه اندر خورد
 پسررا که چنان پدر پرورد^۴

چنان نامور بی هنر چون بود
 کش آموزگار آفریدون بود^۵
 عنصری همین معنی را چنین بیان می کند:

۱- عنصری، وامق و عذرا، ص ۲۶.

۲- شاهنامه فردوسی، ج ۲/ص ۵۰۴، (چاپ بروخیم).

۳- همان، ص ۵۱۷.

۴- همان، ج ۱/ص ۷۱.

۵- همان کتاب، ج ۱/ص ۱۰۴.

نظام فضل و هنر یوسف بن ناصر دین	بزرگوار پسر زان بزرگوار پدر ^۱
در شعر عنصری می خوانیم:	(دیوان عنصری، ۶۶)
چو مرد برهنر خویش ایمنی دارد	شود پذیره دشمن بجستن پیکار
که یاد آور شعر فردوسی است:	(دیوان عنصری، ۶۱)
به دانش بود مرد را ایمنی	به بسند ز بد دست آهرمنی ^۲
عنصری در دعای قصیده می گوید:	
تا زمانه است شاد بادش دل	تا زمین است سبز بادش سر ^۳
	(دیوان عنصری، ۵۱)
روش فردوسی در دعاگفتن پادشاهان ماضی شاهنامه همین بود. چنانکه می گوید:	
که جاوید بادی و پیروز و شاد	سرت سبز باد و دلت پرزداد ^۴

۳- ابو زید محمد بن علی الغضایری رازی (م ۴۲۶ هـ)

مقیم ری، از اکابر شعرا و مداح امرای دیلمی و سلطان محمود غزنوی، قصیده هایی در مدح محمود از ری به غزنی می فرستاد و از صلات محمود برخوردار می شد. قصیده به مطلع زیر را در شکرگزاری سلطان محمود سرود لیکن بوجه ملال و نهی و متضمن خود ستائی:

اگر کمال به جاه اندر است و جاه به کمال مرا بین که بینی کمال را به کمال^۵

عنصری در جواب این به همان وزن و قافیه در مدح سلطان محمود قصیده ای گفت و به انتقاد و خرده گیری از غضایری و نقد شعرش پرداخت "و اشتباهات لفظی و معنوی او را تعیین کرد".^۶ اینک مطلع قصیده عنصری:

۱- عنصری:

اصل نیک از فرع نیک آید نباشد بس عجب
(دیوان، ص ۸۸). و نیز ر.ک. به: دیوان عنصری، ص ۱۱۵.

۲- شاهنامه فردوسی، ج ۸، ص ۲۵۵۵، (چاپ بروخیم).

۳- دیوان عنصری، شعر ۱۱۶۱، ص ۵۱ و شعر ۱۲۳۱، ص ۱۰۸.

۴- شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۱۱، و ج ۸، ص ۳۱۳، (چاپ مسکو).

۵- دیوان عنصری، ص ۱۶۱ (به کوشش دبیرسیاقی).

۶- فروزانفر، پیشین، ص ۱۲۲.

خداایگان خراسان و آفتاب کمال که وقف کرد برو ذوالجلال عزوجل
(دیوان عنصری، ۱۶۷)

غضایری در قصیده دوم به مطلع:

پیام داد به من بنده دوش بادشمال ز حضرت ملک مال بخش دشمن مال^۱
در صدد جواب برآمده اعتراضات عنصری را رد کرد و در ضمن آن بر شعر عنصری ایراد گرفت:
وگر نبود تفضل غلط قتاد برو زبان بریدن تو واجبست و زخم کفال
خداایگان خراسان نوشتی اول شعر کجاست هند و کجانیمروز و رستم زال
مگر به شهر تو باشد به شهر ما نبود هوای با دندان و قضای با چنگال^۲

پژوهندگان علت معارضه عنصری و غضایری را بررسی کرده اند. به قول بعضی ها سر قصیه یافتن دو بدره زر غضایری از محمود بود.^۳ و بعضی مناقب برمکیان را که غضایری در ضمن قصیده سپاس خود سروده موجب معارضه او با عنصری می دانند. آن ابیات بدین شرح هستند:

به شعر یاد کند روزگار برمکیان دقیقی آنگه کاشفته شد برو احوال
سحاق ابن ابراهیم را چه بهره رسید ز فضل برمک و آن شعر قافیه بردال
به یک دویست ندانم چه داد فضل بد و فسانه پاک ندا رد ز نا محال و محال^۴

نوشته اند که غضایری در خدمت سلطان محمود به غزنی رفت و با شعرای دربار مشغول مشاعره و معارضه شد.^۵ نزاع او و عنصری تاحدی بود که عنصری دیوان او را به آب شست.^۶ محققین به اتفاق آراء هر دو قصیه را رد کرده اند و جعلی و ساختگی می پندارند.^۷ از شعرهای

۱ - دیوان عنصری، ص ۱۷۶، (به کوشش دبیرسیاقی)

۲ - همان، ص ۱۷۸.

۳ - نعمانی، پیشین، ج ۴/ص ۱۳۰. غضایری سروده بود:

مرا دویست بسفرمود شهریار جهان برآن صنوبر عنبر عذار مشکین خال
دوبدره زر بفرستاد و دو هزار درم به رغم حاسد و تیمار بدسگال نکال

(دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، ۱۶۵).

۴ - محمد معین، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تهران: ۱۳۲۶ ش، ص ۳۲۰، برای شعر غضایری نیز ر.ک. به: دیوان عنصری، ص ۱۶۵.

۵ - سمرقندی، پیشین، ص ۳۹.

۶ - هدایت، پیشین، ج ۳۶۸/۱. به نقل از سخن و سخنوران، فروزانفر، ص ۱۲۳.

۷ - فروزانفر، پیشین، ص ۱۲۳، صفا، پیشین، ج ۵۷۱/۱، عباس اقبال، "چند نکته تازه راجع به شاعر مشهور غضایری رازی" مجله آموزش و پرورش، سال نهم، شماره دهم (دیماه ۱۳۱۸)، ص ۱۸.

عنصری نیز استنباط می شود که غضبیری به غزنی نیامده بود:

سخن فرستی خام و نبشته بر سر شعر بجای تاج همی بیهده دهی خلخال
(دیوان عنصری، ۱۷۵)

در شعر زیر از شاعر مراد غضبیری رازی است:

به یک عطا سه هزار از گهر به شاعر داد از آن خزینگی زرد چهره لاغر
نه شاعری که قدیمیش رنج خدمت بود نه نیز هیچ به درگاه او گرفته گذرا
(دیوان عنصری، ۱۷۵)

رقابت بین عنصری و غضبیری تا این معارضات محدود نبوده بلکه کارشان به مهاجرات کشیده شده بود. اسدی در لغت فرس شعر غضبیری را در شاهد مثال لغت "ابریز" به معنی زر خالص آورده و گفته است: "غضبیری گوید در هجو عنصری:

بدین فصاحت و این علم شاعری که تراست مگوش خیره کش ابریز گردی واکسیر"^۲
از اعتراضات عنصری بر شعر غضبیری باب تازه انتقاد شعر و مناظره ادبی در ادبیات فارسی گشوده شد.^۳ و سبب توسعه و بسط شعر و ادب گردید. "چه یک شاعر، شعری در نهایت اهتمام می گفت و بعد طرف مقابل نهایت دقت می کرد و بالاخره آنچه قوه داشت به کار می برد، و غالباً در طرحها و زمینه‌هائی بس مشکل بدین غرض قصاید می گفتند که حریف نتواند از عهده جواب برآید."^۴

۴- ابوالحسن علی بن جلولوغ فرخی سیستانی (م ۴۲۹ هـ)

شاعر بزرگ و از سرآمدان سخن،^۵ وی را شاگرد عنصری دانسته اند؛^۶ غلام حسین یوسفی مخالف این عقیده است. او می نویسد: "فرخی وقتی با عنصری ارتباط یافته که به دربار محمود غزنوی

۱- دیوان عنصری، ۱۱۴، ح ۴.

۲- صفا، پیشین، ج ۱/ص ۵۷۲ و رجوع شود کتاب حاضر.

۳- این قصیده عنصری از جمله قدیمترین نقدهای ادبی دقیق است که در زبان فارسی به دست مانده (خدایگان خراسان و آفتاب کمال ...) صفا، پیشین، ج ۱/ص ۵۷۲. و نیز ر.ک. به: ایزدیار، "آیا اشعار نکوهش دقیقی از فردوسی است" مجله ارمنان، سال ۲۴، شماره ۷-۸، ص ۳۳۵.

۴- نعمانی، پیشین، ج ۴/ص ۱۳۱. شبلی نعمانی چند مثال معارضات از شعرای بعد از عنصری نیز کرده است. (همانجا).
۵- برای فرخی و شعر او ر.ک. به: دیوان فرخی سیستانی، مقدمه به کوشش دبیرسیاقی، همچنین دیوان فرخی سیستانی، مقدمه به کوشش علی عبدالرسولی و فرخی سیستانی، از غلام حسین یوسفی.

۶- دولتشاه سمرقندی، پیشین، ص ۵۸ و ۶۳.

آمده است و در این روزگار خود شاعری توانا بوده، به علاوه هیچ قرینه ای در دست نیست که تصور کنیم عنصری روزگاری پیش ازین در سیستان بوده و فرخی نزد وی شاگردی می کرده است.^۱ موارد اشتراک وزن و قافیه و مضامین در دیوان هر دو شاعر موجود است. فرخی را قصیده ایست در مدح یمین الدوله محمود بن ناصرالدین به مطلع:

بزرگی و شرف و قدرو جاه و بخت جوان نیابد ایچکسی جزبه مدحت سلطان^۲

و عنصری نیز سلطان محمود را در قصیده به مطلع زیر مدح گفته است:

توانگری و بزرگی و کام دل به جهان نکرد حاصل کس جزبه خدمت سلطان
(دیوان عنصری، ۱۹۱)

مشابهت هر دو قصیده به حدی رسیده است که به ظن بعضی ها قصیده عنصری با تحریفاتی داخل دیوان فرخی شده.^۳ ولی با مطالعه معلوم می شود دو قصیده است و با آن که مضمون هر دو مطلع یکی است مربوط به یکدیگر نیست.^۴

فرخی در بخشندگی امیر ابو یعقوب یوسف بن ناصرالدین سروده:

کف او را نتوان کردن مانند به ابر دل او را نتوان کردن مانند به یم
ور تو گوئی که کف میر چو ابر است خطاست کز کف میر درم بارد و از ابر دیم^۵
عنصری همین معنی را در مدح ایمر نصر بن ناصرالدین آورده است:

گفتم به ابر کردم تشبیه کف او گفتا که ابر هرگز نبود گهرفشان
(دیوان عنصری، ۲۲۳)

تشبیه پنجه برگ چنار در عنصری و فرخی چنین می خوانیم:

عنصری:

چنار کرد دعاتا مگر بود سخنش از آن چو پنجه مردم شدست برگ چنار
فرخی:

تا بر آمد جامهای سرخ رنگ از شاخ گل پنجه ها چون دست مردم سر بر آورد از چنار^۵

۱ - غلامحسین یوسفی، پیشین، ص ۵.

۲ - دیوان فرخی سیستانی، بکوش دبیرسیاقی، ۲۴۹.

۳ - همانجا.

۴ - همان، ص ۲۳۵.

۵ - همان، ص ۱۷۵. برای اطلاع بیشتر از مشابهت بین قصاید عنصری و فرخی ر.ک. به: پیشین، ص ۵۲۱ و ۵۲۲.

ظاهراً بین عنصری و فرخی رشته مودت برقرار بود، ذکرش در دیوان عنصری آمده است و عنصری شاعر بزرگ و صف های فرخی را می ستاید:

خارج شود ز نعت خط طبع عنصری عاجز شود ز وصف لب و هم فرخی
(دیوان عنصری، ۳۲۳)

۵ - سید الشعراء استاد لبیبی خراسانی

شاعر مشهور اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم که تا سال ۴۲۹ هـ در قید حیات بوده، قصایدش "در استواری و استحکام بنیان کلام چون عنصری" است. در هجو گفتن دست داشت. میانه اش با عنصری خوب نبود. در اظهار تأسف بر مرگ فرخی، عنصری را «پیر» و «دیوانه» خوانده، حتی آرزوی مرگش را می کرد:

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد پیری بماند دیر و جوانی برفت زود
فرزانه یی برفت و ز رفتنش هر زیان دیوانه یی بماند و ز ماندنش هیچ سودا

۶ - ابو النجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی (م ۴۳۲ هـ)

از بزرگان شعرای خوش قریحه و شیرین سخن زبان فارسی، مداح سلطان مسعود غزنوی بود. منوچهری در فن شاعری از شاگردان عنصری به شمار می رود.^۱ ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران می نویسد:

"ابوالقاسم حسن عنصری که منوچهری قصیده معروف خود را به مطلع ذیل:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم مازنده به جان و جان توزنده به تن
در مدح او سروده و او را در آن قصیده استاد خود خوانده است."^۲

منوچهری را شاگرد عنصری دانستن سهو است، آقای دبیرسیاقی در رد گفته تذکره نویسان

می گوید:

"این نکته که منوچهری عنصری را استاد خود خوانده است و برخی از تذکره نویسان باستناد آن

۱ - کیکاوس و شمشیر، قابوس نامه تعلیقات به کوشش سعید نفیسی، ص ۲۶۳.

۲ - هدایت، پیشین، ج ۳ / ص ۱۲۴۱ و دبیرسیاقی، پیشین، ص هفده.

۳ - صفا، پیشین، ج ۱ / ص ۵۸۴.

وی را شاگرد عنصری دانسته اند، نه از لحاظ تلمذ و تعلم است بلکه از نظر احترامیست که شاعر جوان به ملک الشعراء دربار محمود و مسعود گزارده و از جهت ارادتیست که به وی ورزیده است.^۱ جان ریپکادر این باره می نویسد:

"مانمی توانیم منوچهری را شاگرد عنصری بدانیم، اگر او عنصری را استاد خود می خواند غرضش خوشامد عنصری است. وی جوان و در علم کامل به دربار غزنه رسید. حتی سبک جداگانه هر دو شاعر گواه این مطلب است. منوچهری دوستدار ساختگی های بدیعی نیست و تنهابه تشبیه و استعاره متکی است. سبک شعری او جلوه گر طرب و شادمانی است. مخصوصاً در مسمطها که از ابتکارهای خود اوست. و او پی برده بود که در مدح چطور از عهده "لغز" بر آید."^۲

بعضی می گویند که منوچهری مدح ملک الشعراء سلطان کرد تا به این وسیله به دربار سلطان محمود راه یابد.^۳ منوچهری شاعر دربار مسعود بود و نه در دربار سلطان محمود. شبلی نعمانی عنصری را معرف منوچهری در دربار سلطان محمد می داند.^۴ از قراین معلوم می شود که منوچهری با پشتیبانی و نوازش وزیر احمد بن عبدالصمد به درگاه سلطان مسعود غزنوی روی آورده است چنانکه خود در ضمن قصیده به مطلع:

الا یاخیمگی، خیمه فروهل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل

می گوید:

خداوندا من اینجا آمدستم به امید تو و امید مفضل^۵

امانکته ای که ظاهراً باید اینجا آورده شود انگیزه قصیده منوچهری در مدح عنصری، حسد شعراء دربار به این شاعر جوان بود.^۶ "از این رو برای آن که نقطه اتکایی بیابد خود را به ستایش

۱ - منوچهری دامغانی، دیوان دیباچه، بیست و هفت، به کوشش دبیرسیاقی، تهران: ۱۳۴۷ ش و شیرانی، پیشین، ج ۵/ص ۱۸۲، ح ۱ (مرتب).

2 - Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, P.177.

برای سبک منوچهری ر.ک.به: فروزانفر، پیشین، ص ۱۳۴ - ۱۳۵. و دیباچه دیوان منوچهری، بیست و هشت.

۳ - سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، تهران: ۱۳۴۹ ش، ص ۲۸۷ (حاشیه).

۴ - شبلی نعمانی، پیشین، ج ۱/ص ۱۴۴.

۵ - دیوان منوچهری، مقدمه دکتر دبیرسیاقی، ص بیست و چهار.

۶ - ر.ک.به: دیوان منوچهری، ص ۷۹. قصیده در شکایت از حشودان و دشمنان خود تا آنجا که می گوید:

حاسدم گوید که ماپریم و تو برناتری نیست باپیران به دانش مردم برناقرین

تا آخر قصیده.

عنصری مجبور دید، زیرا عنصری برای آن که پیری بود تفوق خود را در دربار سلطان همچنان حفظ کرده بود از این رو بود که او، در برابر تفوق انکارناپذیر عنصری فروتنی بجایی آورد.^۱

خود منوچهری در تشبیب قصیده مذکور یاد آوری مهری دوستان شده است:

من دگریاران خود را آزمودم خاص و عام نی یکیشان رازدار و نی وفا اندر دوتن^۲

نیز در این قصیده شخص و شعر عنصری مورد توجه منوچهری قرار گرفته است:

شعر او چون طبع او: هم بی تکلف هم بدیع طبع او چون شعر او: هم باملاحت هم حسن

گاه نظم و گاه نثر و گاه مدح و گاه هجو روز جد و روز هزل و روز کلک و روزدن^۳

ستایش های منوچهری از عنصری در این قصیده اعتقاد و نفوذ عنصری و درجه و مقام بلند او

در بین شعرای دیگر را می رساند.^۴

منوچهری برای عنصری احترام عجیبی داشت. در قصاید دیگر وصف و نعت، عنصری را

می ستاید.^۵

گفتیم که سبک منوچهری با سبک عنصری یکی نیست و با این همه قصیده به مطلع زیر:

باد نوروزی همی در بوستان ظاهر شود تا به سحرش دیده هر گلبنی ناظر شود^۶

به اقتضای قصیده عنصری سروده شده است به مطلع زیر:

باد نوروزی همی در بوستان بتگرشود تاز صنعتش هر درختی لعبتی دیگرشود^۷

(دیوان عنصری، ۱۷)

درباره قصیده منوچهری به مطلع:

جهانا چه بد مهر و بدخوجیهانی چو آشفته بازار بازارگانی^۸

۱ - عبدالحسین زرین کوب، باکاروان حله، تهران: ۱۳۴۳ ش، ص ۴.

۲ - دیوان منوچهری، ص ۷۲.

۳ - همان، ص ۷۲ و ۷۳.

۴ - عبدالمعلی دست غیب، "عنصری شاعر قصیده پرداز، مجله پیام نوین، دوره ششم، شماره ده.

۵ - آمده در نعت باغ عنصری و عسجدی و آمده اندر شراب آن صنم نازنین

(دیوان منوچهری، ۱۷۸)

طناووس مدیح عنصری خوانند دراج مسط منوچهری (همان، ۱۰۹)

۶ - همان، ص ۲۳.

۷ - همان، ص ۲۳، حاشیه دبیرسیاقی.

۸ - همان: ص ۱۱۶.

دبیرسیاقی در تعلیقات دیوان منوچهری (صفحه ۲۶۵) تذکر داده است که این قصیده منوچهری ظاهراً در تقلید قصیده عنصری به مطلع زیر سروده شده است:

شه مشرق و شاه زابلستانی خداوند اقران و صاحبقرانی

(دیوان عنصری، ۲۵۶)

به استثنای وزن، قصیده منوچهری با قصیده عنصری هیچ ارتباط ندارد. منوچهری در این قصیده تصریح کرده است که آن را بر وزن قصیده ابوالشیص ساخته است.^۱ از نظر موضوع نیز این قصیده نزدیک به قطعه ابوالطیب مصعبی (شاعر دوره سامانی) است تا به عنصری. مصعبی دارد:

"جهانا همانا فسوسی و بازی که برکس نیایی و باکس نسازی

چو ماه از نمودن چو خور از شنودن به گاه ربودن چوشاهین و بازی... الخ^۲

۷ - حکیم ابو نظر عبدالعزیز بن منصور عسجدی مروزی (م ۴۳۲ هـ)

از مشاهیر شعرای دربار سلطان محمود غزنوی و شاگرد عنصری است.^۳ وی پیرو و مقلد صادق عنصری "در میان دو یست و شصت و پنج شعر عسجدی دو قصیده تمام و چند پاره باقی مانده به صورت قصیده دیده می شود که از نظر وزن و قافیه و شکل ظاهر و گاهی از حیث طرح به قصیده های عنصری شبیه است. اگر قبول کنیم که عسجدی شاگرد او بوده و به سال ازو کم داشته باید سبک او را به تأیید قرینه هایی که در شعرش باقیست از اسلوب عنصری متأثر بدانیم"^۴

صنعت تکویر و تفسیر و تبیین و شرح در قصیده عسجدی به مطلع:

باران قطره قطره همی بارم ابروار هر روز خیره خیره ازین چشم سیل بار

مأخوذ از قصیده های عنصری دارای این صنعتها است:

نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر یکی به رنگ عقیق و دگر به بوی عبیر... الخ

(دیوان عنصری، ۲۸)

و

فغان زان پریچهر عیار یار که بامش دایم به پیکار کار^۵

(دیوان عنصری، ۳۰۶)

۱ - دیوان منوچهری، ص ۱۲۰.

۲ - صفا، پیشین، ج ۱/ص ۳۹۳ و بیهقی، پیشین، ص ۴۸۱.

۳ - دولتشاه سمرقندی، پیشین، ص ۵۴ و آذر، پیشین، ص ۱۳۵.

۴ - مصفا، پاسداران سخن، بخش نخست، تهران: ۱۳۳۵ ش، ص ۴۴۶.

۵ - نیز رک به: دیوان عنصری، ص ۲۴۷ و ۴۰ و مصفا، پیشین، ص ۴۴۴ - ۴۴۶.

فصل سوم

تأثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان عصری در شعر او

آنچه ما در اینجا می‌خواهیم مطرح کنیم تاریخ و اوضاع دوران غزنوی نیست بلکه می‌خواهیم وقایع آن دوران را در دورنمای شعر عصری مشاهده کنیم. شعر یک شاعر، مأخذ مهمی است برای شناسائی دوران و عصر او. مانند همه شئون زندگی شاعر، شعر اواناشی از محیط زندگی اوست و همانطوری که شعر از محیط جدا نیست، محیط نمی‌تواند از شعر برکنار باشد.

عصری شاعری قصیده پرداز بود. مدح سرایان از ممدوحان تشویق و حمایت می‌شدند، از آزادی گفتار محروم بودند و مجال پرواز و جولانگری عقاید خود را نداشتند. خواست ممدوحان مدّ نظرشان بود و ایشان سخن بر مراد آنها می‌گفتند. در چهارمقاله ضمن داستان ابوریحان بیرونی مثال خوبی برای این آمده است، نظامی عروضی می‌نویسد:

"و سلطان از و عذر خواست و گفت: یا بوریحان! اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی، نه بر سلطنت علم خویش"^۱ و اگر کسی باوجود ممدوح خویش چیزی می‌گفت به سرنوشت مسعود رازی گرفتار می‌شد. وی سلطان مسعود غزنوی را از خطر حمله سلاجقه بر حذر داشته بود و نصیحت کرده که به ایشان فرصت ندهد که خودشان را نیرومندتر کنند، سلطان مسعود ناراحت شد و او را به هندوستان تبعید کرد.^۲

وظیفه یک شاعر مدیحه سرایی بود و بس، اما این که می‌گویند که عصری فقط قصاید پرمثلق و کذب و مبالغه می‌سرود، دور از حقیقت است. ما نباید فراموش کنیم که این حله‌های تنیده دل بافته

۱ - نظامی عروضی، پیشین، ص ۹۴.

۲ - بیهقی، پیشین، ص ۷۸۹.

زجان، بی تاروپود اوضاع سیاسی و اجتماعی و مذهبی به وجود نیامده بود. عنصری ندیم و ملک الشعرا دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی در سراسر حکومت ایشان در جزئیات امور وارد بوده در جنگها و سفرها همراه شان بود. همه وقایع و حقایق را از نزدیک مشاهده می کرد. چگونه ممکن بود که شکست هندوان و ترکمانان را ببیند و ساکت نشیند. شاهکارهای محمود "احساسات او را تحریک می کرد و غرور و طبع مناعت قلم را در وی ایجاد می نمود".^۱ این امر باعث شد که قصاید او با همه "اغراق و مبالغه" با اطلاعات دست اول "خزانۀ بایگانی ارزش ها" در آید و بسیاری از حقایق نامکشوف را به دست پژوهشگران بسپارد، سادات ناصری درباره فرخی، عنصری و عسجدی و دیگران که در سفرهای محمود با او بودند، می نویسد:

"امروز یک مورخ محقق دقیق می تواند از روی دیوان ایشان این مطالب را در یابد و تاریخ آن زمان را روشنتری کند و اوضاع و احوال و چگونگی برخورد های ملل و حکومتها و وضع اقتصادی مردم و روحیات ملتها و ستمکشیهای خلق و ستمگریهای بعضی فرمانروایان یا فیروزیها و چیرگیهای حکومتها را برای تدوین کتابهای تاریخ از روی همین مآخذ و منابع فراهم آورد و سخنی درست تر و تمام تر بگوید".^۲

قصاید و دیوان عنصری و فرخی در حکم شاهنامه زمان حکومت غزنویان است. محمد ناظم از مآخذ و منابع موثق هم عصر سلطان محمود غزنوی سخن گفته است و دیوان عنصری و فرخی را یکی از آنها می شمارد: «آخرین آنها که از لحاظ اهمیت کمتر از دیگر مآخذ نیست، دیوان شعرايي مثل عنصری و فرخی است».^۳

از دیوان ها که بگذریم تنها "دو فتحنامه" مشهور عنصری و فرخی به مطلع های زیر:

۱ - خلیلی، پیشین، ص ۳۰۸.

عنصری در مدح محمود اصالت گفته های خود را خاطر نشان می کند:

بیمینی که دولت بدو کارگر	امینی که ملت بدو استوار
ازین بیشتر بود گوش ملوک	سوی شاعران معانی گزار
که تا هر چه گویند ما آن کنیم	که ماند زما نیکوئی یادگار
کنون شاعران را بکردار او	دل دیده ماندست تاجار و چار
که گویند هرچ او کند تا مگر	بدان شعر شان را فزاید شمار (۷۳)

۲ - "ادبیات ماگران مایه ترین سرمایه ماست" مجله هفت هنر، آبانماه ۱۳۵۱، ص ۱۷.

۳ - یوسفی، پیشین، ص ۳۷۶.

عنصری

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر
فرخی (دیوان عنصری ۱۱۳)

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نور را حلاوتی است دگر^۱
روشنگر پیروزیهای سلطان محمود است و همان حالت "اعجاب و تحسینی" به خواننده دست می دهد
که از خواندن نوشته مورخان که "لابد نتیجه شنیده ها و خواننده های آنانست"^۲.
شعر عنصری نمودار روزگار خود اوست ولی دیوان فرخی بین گویندگان دوران غزنوی به این
صفت ممتاز است. وی از گفتن سخنان بی پروا هم باک ندارد. هرچه در دل دارد می نویسد. در هر
قطعه او احوال روزگار را می توان یافت.^۳ ولی دیوان عنصری یک حالت جدی و سنگینی دارد و شاید
این تقاضای مقام وی بود. غیر از تصاویر تاریخی، اجتماعی و مذهبی که از آنها جداگانه سخن خواهد
رفت، تصاویری از شکار^۴ سلطان که لازمه سپاهیگری است، یا مجلس شراب خوری ممدوحان^۵ و
وضع کاخها^۶ در شعر وی منعکس شده است، تأثیر اوضاع زمان در موارد فراوان در شعر وی دیده
می شود و برای گفتن همه آنها "عمر نوح" لازم است. ما ناگزیر به چند مثال اکتفا می کنیم.

وقایع تاریخی

در طی قصاید، عنصری لشکر کشیهای سلطان محمود را شرح می دهد.^۷ وقتی امیر سبکتگین

۱ - دیوان فرخی سیستانی، ص ۶۶.

۲ - یوسفی، فرخی سیستانی، ص ۲۲۲.

۳ - همان، ص ۳۷۵.

۴ - زیسکه بیند پیکان شاه روزشکار به کوه زیر کتف بست دیده را نخجیر (۵۵)

۵ - شراب خوری محمود غزنوی: دو خلقت است کف راد شاه را بدو وقت

چو جام گیرد بردستانش جامه و زر چنانکه باراد بردوستان و بر دشمن

چو تیغ گیرد بردشمنان حنوط و کفن

(۲۱۲)

۶ - صفت عمارت و باغ خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمنی، ر.ک. به: دیوان عنصری، ص ۹۱

۷ - جنگهای محمود که در قصیده عنصری به مطلع: ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر ... ذکر شده دبیرسیاقی در تعلیقات دیوانش (ص ۳۵۵) شرح آنها را بر حسب توالی تاریخ فهرست وار ذکر کرده است و فتوحات محمود را تا سال ۴۱۵ ه در این قصیده می توان جست.

درگذشت، امیر محمود در نیشابور بود. همزمان خبر مرگ پدر خبر جانشینی برادرش اسماعیل بن سبکتگین به وی رسید. امیر محمود عازم غزنی شد، با برادر جنگ کرد و بروی چیره گشت. بدین صورت سلطنت هفت ماهه او به آخر رسید.^۱ برخی از مورخین اسماعیل را^۲ و برخی محمود را جانشین سبکتگین نوشته اند.^۳ عنصری می گوید که امیر سبکتگین از کارهای محمود راضی بود و او را در زندگی خویش جانشین کرده بود و جنگ محمود با برادر را حق وی پنداشته، در مدح محمود ضمن ستایش وی عده لشکریان و پیلان اسماعیل را در آن جنگ منعکس کرده است:

پسدر کز اول تأیید و فریزدانی	به چشم خویش بدید اندر آن نبرده پسر
به زندگانی خویش به خسروی بنشاند	به تخت ملک برو پیش او بنیست کمر
به جنگ غزنین آن لشکر چوابر سیاه	همه سراسر آتش سنان و برق تبر
دویست پیل در آن جنگ هریکی کوهی	به زیر پای بناورد خاک کرده حجر
به حمله ملک شرق آن سپاه قوی	چو گرد گشت پراکنده و ضعیف چو ذر

(دیوان عنصری، ۱۱۵)

سلطان محمود در سال ۴۱۵ ه و سلطان مسعود در سال ۴۲۸ ه برای فروکش کردن فتنه علی تگین جانب ماوراءالنهر بررود جیحون پل بستند^۴ و امیر شهید از یبغو عهد گرفت که فرمانبردار وی باشد.^۵ اشاره ای بهر دو واقعه در یک رباعی عنصری آمده است:

خورشید خسراسان و خدیو زابل	از نخشب و کش بهار گردد کابل
غل بریغونهاد و پل بر جیحون	جیحون به پل دارد و یبغوی به غل

(دیوان عنصری، ۲۹۳)

قلعه سیستان "مدینه العذرا" که کسی بر آن پیروز نشده بود در شعر عنصری وصف آن را چنین می خوانیم:

گرو نکرد مگر جنگ سیستان که ملوک ازو کرانه گرفتند یکسره به ضجر

۱- گردیزی، پیشین، ص ۱۷۲.

۲- مستوفی، پیشین، ص ۳۹۰.

۳- بیهقی، پیشین، ص ۳۳۰.

۴- گردیزی، پیشین، ص ۱۸۶ و ۲۰۱.

۵- همان، ص ۲۰۲.

نبوده بود بر آن شهر هیچکس را دست ز عهد سام نریمان و گاه رستم زر
مدینه العذرا بود نام او تا بود از آنکه چیره نشد هیچکس براو به هنر
(دیوان عنصری، ۱۱۸)

سپس عنصری می گوید که فقط محمود مرد شجاع موفق شد که آن را بگشاید:
رکاب عالی چون سوی او کشید به رزم چنانش کرد کز آن محکمی نماند اثر
شد از کفایت تیغش به خوار مایه درنگ خلف گرفته و آن مملکتش زیر و زیر
(دیوان عنصری، ۱۱۹)

از تصویر حصارها در شعر عنصری بر می آید که قلعه ها چقدر با شکوه و مستحکم بودند. در برابر وقایع گذشته، حوادث و جنگهایی که سلطان محمود در آتیه در پیش داشت در خلال شعرها ترسیم شده است. پس از فتوحات هند محمود سودای فتح روم را در سر می پروراند. عنصری در بزرگداشت از وی نتوانست ازین نکته در بگذرد، می گوید:

ز تا نیسر بت آوردی به اشتر ز روم اکنون صلیب آور به استر
(دیوان عنصری، ۵۹)

و یا این که محمود شخصاً در جنگها می جنگید، از شعر زیر می توان قیاس کرد:
نه یکسوار است او بلکه صد هزار سوار بدین گواه منست آن که دید جنگ کتر
(دیوان عنصری، ۱۲۲)

تاریخ گزیده یاد آور این موضوع است که در سال اول حکومت محمود در سیستان، معدن زر سرخ به شکل درختی در زمین پدید آمد. چنانکه به شیب می رفتند، قویتر بود و زر خالص بر می آمد، تا چنان که دوزش سه گز گشت. و در زمان سلطان مسعود از زلزله کوه ناپدید شد.^۱ اینک مقایسه شود نوشته مستوفی با گفته عنصری:

گفتم که حد غزنین از فراو چه کرد گفتا که زر سرخ پدید آورید کان
(دیوان عنصری، ۲۲۵)

از عنصری در فتح سومنات هیچ قصیده ای در دست نداریم و گرنه شاید تاریخ و واقعات را بهتر می توانستیم در آن قصیده بررسی کنیم. صاحب طبقات ناصری به سهو شعرهای زیر از قصیده عسجدی:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد آثار غزو را علم معجزات کرد
شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه هر شاه را به لعب دگر شاه مات کرد...

را به عنصری نسبت داده است.^۱

کشتار و انهدام کشورها و بردگان و اسیران

قلعه گشائی و کشتار و انهدام شهرها لازم و ملزوم یکدیگر است. این خصیصه جنگ است که افراد هر دو قشون کشته شوند مگر با این تفاوت که غالب و پیروز بر مغلوبان هر نوع ستم روا دارند، خواه کشتار عام کنند یا زیردستان را طوق غلامی ببوشانند، برده کنند یا اسیر غل و زنجیر.

پیروزی و جنگهای محمود غزنوی در هند و سایر بلاد همین خصایص را در برداشت. غالب کتابهای تاریخی همین موضوع را تایید می کنند، در زین الاخبار گردیزی درباره جنگ خوارزم آمده است: "و چون این خبر به امیر محمود رحمة الله برسد تنگدل شد، و فوجی از غلامان سرای را بفرستاد تا بر اثر خمار تاش برفتند، و آن همه لشکر را تار و مار کردند، و خمار تاش را دستگیر کردند و بیاوردند و کشته و خسته راقیاس نبود".^۲ سلطان محمود در فتح قنوج ۵۳ هزار برده با خود آورد.^۳ در دوران سلطان مسعود غزنوی در فتح هانسی لشکریان او برهمنان را که طبقه بالای هندوان به

شمار می آمدند بادیگر مردم جنگی کشتند و زنان و فرزندان شان را برده کردند.^۴

کشتار و انهدام کشورها و بردگان و اسیران به نحوی از انحاء در قصاید عنصری راه یافته است. مقصود عنصری وصف ممدوح است. بهمین خاطر اول سطوت و شکوه لشکرها، شهرها و کشورها را مجسم می کند و بعداً یک مرتبه می گوید که شاه چطور بر آن لشکر پیروز شد. جنگ مرو و کشتارهای آن را در شعرهای زیر عنصری می خوانیم:

به جنگ مرو که از اوزگند تا در ری دهی نبود و نه شهری کزو نبود حشر
نه زان صفت که به وهم اندرش بیابی جفت نه زان عدد که به رنج اندرش بیابی مر

۱ - منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱/ص ۲۷۱. برای تأثیر تاریخی در شعر عنصری نیز ر.ک. به: خلیلی، پیشین، ص ۲۳، ۳۳، ۳۶ حاشیه ۱ و ص ۴۷ حاشیه ۱ و ص ۵۸.

۲ - گردیزی، پیشین، ص ۱۸۲.

۳ - همان، ص ۱۸۴.

۴ - بیهقی، پیشین، ص ۷۰۴.

گروه انبه ایشان چو لشکر یاجوج	سلیح محکم ایشان چو سد اسکندر
زمانه را و فلک را همی به کس نشمرد	کمینه مردی از ایشان ز کبر و عجب و بطر
گشاده گردن و گسترده کین و آخته تیغ	دوان چنانکه سوی صید شیر شرزه نر
چنان نبود که کام و مراد ایشان بود	که بدسگال دگر خواست، کردگار دگر
بکند حمله شاه زمانه شان از بیخ	چنانکه مرینه قوم عاد را صرصر
ز عکس خون مخالف که شاه ریخت هنوز	در آن دیار هوا ابرش است و خاک اشقر

(دیوان عنصری، ۱۱۵ و ۱۱۶)

و درباره شکستن لشکر و از بین بردن بلخیان می گوید:

بیامدند فروهشته تیر گرد میان	براندشان و فروخته تیر گرد جگر
دریده جوشن و خسته تن و گسسته امید	شکسته تیغ و شمیده دل و فکنده سیر
ز کشتمندان زی روستای بلخ هنوز	همی کشند سروپای کشته بر زنبیر

(دیوان عنصری، ۱۲۳)

انهدام شهرها و عکس ویرانیهای محمود غزنوی در هند در این شعر عنصری چه خوب تصویر

شده است:

زیسکه آتش زد شاه در ولایت هند	کشیده دود ز بتخانه هاش برکیوان
-------------------------------	--------------------------------

(دیوان عنصری، ۲۴۳)

وی عده اسیران محمود را چنین بیان می کند:

ور از اسیران گویی گرفت چندانی	که تنگ بود ز انبوهشان بلاد و قفار
گروه ایشان بگرفت طول و عرض جهان	به هر رهی و بهر برزنی قطار قطار

(دیوان عنصری، ۶۴)

سلطان محمود دشمنان خود را به دار می کشید و شاید بیشتر ایشان اسیر جنگ بودند. عنصری

می گوید:

همی درخت نماند ز بس که او سازد	ازو عدو را دار و خطیب را منبر
--------------------------------	-------------------------------

(دیوان عنصری، ۸۳)

غنائم جنگی

سلطان محمود غزنوی همیشه از جنگ و غزا پیروز بر می گشت به این طریق غنائم هنگفتی نصیب وی می شد. در جنگ با جیپال (۳۹۳ هـ)، جیپال و پانزده تن از خویشاوندان و همراهیان او به دست سلطان محمود اسیر شدند و از برده و ستور بسیار غنایم یافتند. می گویند که در گردن جیپال قلاده‌ای بود مرصع به جواهر به قیمت صد و هشتاد هزار دینار و دیگر سرهنگها نیز قلاید قیمتی داشتند.^۱

در فتح ری سلطان محمود خزانه آل بویه را به تصرف خود در آورد که حد و حساب نداشت.^۲ غنائم سفر قنوج "بیست و اند بار هزار هزار درم، و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه و اند فیل بود."^۳

عنصری در قصیده‌ای به غنائمی که سلطان محمود در جنگ با جیپال به دست آورد، اشاره می‌کند:

از آن غنیمت کآورد شهریار عجم	کسی درست نداند جز ایزد داور
به بلخ یکسره بنهاد تا همی دیدند	سرای گشته بدو همچو لعبت بربر
ز رنگ و بوی همی خیره گشت دیده و مغز	ز بس طویله یاقوت و بیضه عنبر
نه نیز چندان طرفه بخیزد از بغداد	نه نیز چندان دیبا بخیزد از شستر

(دیوان عنصری، ۱۱۷، ۱۱۸)

و شرح غنائم جنگی "گرگنج" به قول عنصری چنین است: به دُر جها گهر و به تختها دیبا، بگنجها درم و بتنگها دینار و هیچ کس شمار سیم سپید و زر عیار را نداند، هوا ز عکس جامه رنگین چون باغ ارم و زمین ز توده یاقوت چون گلنار سرخ، سلاح نغزو پریچهرگان گلرخسار". (دیوان عنصری، ۶۴)

و یا پیلانی که در جنگ تانیسر به دست سلطان افتاده عنصری شماره آنها را صد و ده پیل گفته است. (۱۲۵)

۱ - گردیزی، پیشین، ص ۱۷۷.

۲ - همان، ص ۱۹۳.

۳ - همان، ص ۱۸۴.

این همه غنائم جنگها مستقیماً در خزانه شاهی گذاشته نمی شد بلکه در میدانها به مردم و سفرای کشورهای دیگر عرضه می شد. محمود غزنوی در سال ۴۰۰ هـ قلعه بهیم نگر را تحت تسلط خود آورد. از جمله اموال غنایم یک خانه بزرگ سیمین یافت که طول آن سی گز و عرض آن پانزده گز بود.^۱ مورخین بر این متفق اند که آن همه غنائم را در میدان غزنی گذاشتند تا همه دیدند و انگشت به دندان شدند.^۲

در ابیات زیر عنصری از غنائم بهیم نگر و عرضه کردن آن چنین سخن به میان می آورد:

از آب جیلیم از آن روی کار زار بهم	خزینۀ ملکان بود در بهم نگر
خدای داند آنجا چه برگرفت از گنج	ز زر و سیم و سلیح و زجامه و زیور
فزون از آن نبود ریگ در بیابانها	که پیش شاه جهان بود توده گوهر
بجای خیمه، دیبانهاد بر اشتر	بجای موکب گوهر نهاد بر استر
بدار ملک خود آورد تخت ملک بهم	ز سیم خام و چو بتخانه پرنگار و صور
کهن شده است به غزنین فکنده درمیدان	دهل زنند برو خود دهل زنان برادر

(دیوان عنصری، ۱۲۴ و ۱۲۵)

و یا در معرض عام گذاشتن بیت جگر سوم که در جنگ تانیسر محمود به غزنی آورد، در شعر عنصری منعکس می شود.

از آن که جایگه حج هندوان بودی	بهار گنگ بکنند و بهار تانیسر
بتی که گفتند اینست باس دیو بزرگ	خود آمدست و نکردست نقش او بتگر
سرش به غزنی بفکنند بر درمیدان	از آن سپس که بدو بود هند را مغفر

(دیوان عنصری، ۱۲۵)

صبغۀ اشرافی

جلال و شوکت محمودی و مسعودی و حشمت آنان با اوج و وسعت سلطنت شان به پایۀ اهمیت و شهرت رسیده بود، غنائم هنگفتی از کشورگشائی ها به دست می رسید بر آمدن کان زر در

۱ - جرفادقانی، پیشین، ص ۲۹۳ و غیاث الدین خواند میر، تاریخ روضه الصفا، تهران: ۱۳۳۹ ش، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲ - جرفادقانی، پیشین، ص ۲۹۴ و گردیزی، پیشین، ص ۱۸۰.

سیستان باعث ثروتمندی فوق العاده شده بود. صاحب روضۃ الصفا راجع به مال و ثروت که محمود غزنوی که در زندگی جمع کرده بود چنین می نویسد: "گویند که سلطان پیش از وفات خود بدو روز فرمان داد تا از خزانه صره های درم سفید و بدره های دینار سرخ و انواع جواهر نفیس و اصناف تنسوقات که در اوقات سلطنت جمع آورده بود حاضر کردند و در صحن صفه عریض همه را بگسترند و آن صحن در نظر بینندگان بستانی می نمود که به گلهای ملون از سرخ و زرد و بنفش و غیر ذلک آراسته باشد".^۱ و همو می نویسد: "ابوالحسن بن علی میمندی گوید که روزی سلطان محمود از ابوطاهر سامانی پرسید که آل سامان از جواهر نفیس چه مقدار جمع کرده بودند، جواب داد که امیر رضی نوح بن منصور هفت رطل از جواهر در خزینه داشت، محمود روی برخاک نهاد گفت الحمدلله که حق عزو علا مرا از صد رطل زیاده داد".^۲

و چنین نیز آمده که وقتی سلطان قبل از مرگ حکم عرض خزائن فرمود از کثرت آن نتوانستند که از چشم محمود غزنوی بگذرانند و تاسه روز توانستند فقط الماس را ارائه دهند.^۳

در همین دوره است که سلطان مسعود تخت و تاج زرین می سازد. "وهم اندرین وقت یعنی سنه سبع و عشرين و اربعمائه، کوشک نو تمام شد به غزنین، با تخت زرین که از بهر این کوشک ساخته بودند، مرصع به جواهر. پس امیر شهید رحمه الله بفرمود: تا آن تخت زرین را بنهادند اندر کوشک، و تاج زرین به وزن هفتاد من از زر و جواهر ساخته بودند. از بالای تخت بیاویختند به زنجیرهای زرین، و امیر مسعود رحمه الله بران تخت بنشست، و آن تاج آویخته بر سر نهاد".^۴

این همه ثروت مخصوص پادشاهان نبود بلکه فواید آن عاید عامه مردم نیز می شد، بندگان محمود کمر زرین می بستند^۵ و گرز زرین به دست می گرفتند، چه رسد به تمکن امیران و وزیران و سرداران و شاعران درباری.

عنصری در دستگاه غزنویان عزت و احتشامی بسزا داشت. از نقره دیگدان می زد و از زر

۱ - خواند میر، پیشین، ج ۴/ص ۱۲۲.

۲ - همانجا.

۳ - کتاب بحیره، ص ۱۵۸ به نقل از فرخی سیستانی، ص ۲۷۰، برای ثروت بیکران وی ر.ک. به: طبقات ناصری، ج ۲/ص ۲۷۲ و تاریخ بیهقی، ص ۳۵۹.

۴ - گردیزی، پیشین، ص ۲۰۰.

۵ - زر که تاج خسروان بودی و اکنون بسته اند بندگان تو کمر شمشیر زرین بر میان (۲۵۴)

آلات خوان می ساخت و زندگی مرفه داشت و گرداگرد خود نفایس و جواهرات می دید. بر اساس همین ثروتها ناگزیر از تجمل حرف می زند. انعکاس زندگی اشرافی در شعر گویندگان این دوره بارز است، لیکن در شعر عنصری بیشتر از دیگران تصویر شده. در آن جا سخن همه از چیزهای گرانبها از جمله زر و سیم، عنبر، زبرجد، زمرد، پرنیان و دیبا است.

بهار شعر عنصری از لوازم تجمل ترکیب می یابد:

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود	تا ز صنعتش هر درختی لعبتی دیگر شود
باغ همچون کلبه بزاز پر دیبا شود	باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
سوسنش سیم سپید از باغ بردارد همی	باز همچون عارض خویان زمین اخضر شود
روی بند هر زمینی حله چینی شود	گوشوار هر درختی رشته گوهر شود ^۱

(دیوان عنصری، ۱۷)

و از همین مقوله است این تصویر محبوب:

غنود ستند بر ماه منور	خط و زلفین آن بت روی دلبر
یکی را سنبل نورسته بالین	یکی را لاله خود روی بستر
ز مشکین جعد زنجیرست گویی	ز عنبر حلقه زلفین چنبر
یکی را نقره بی بار نافه است	یکی را آینه بی زنگ مجمر
به دندان و لبش بنگر به عبرت	دو معنی هر یکی را بود همبر
یکی لؤلؤی عمانی و پروین	یکی یاقوت رمانی و شکر

و اینک تصویر لشکریان محمود:

گروهی را کمر شمشیر زرین	درو یاقوت رمانی پدیدار
به خون دیده عشاق ماند	چکیده بررخ زرین ز تیمار
دوالش دیمه نار است زرکش	میان نارو گوهر دانه نار
صف پیلانش اندر ساز زرین	چو بر کوهی شکفته زعفران زار

(دیوان عنصری، ۳۱)

آتش در شعر عنصری شجری است با برگهای خفچه و بار آن عقیق و یاقوت است. (دیوان

عنصری، ۳۰۲)، و بهترین نمونه اثر تجمل در دیوان عنصری قصیده ایست در صفت عمارت و باغ خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی به مطلع زیر:

بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار بهار خانه مشکوی و مشکبوی بهار
چند شعر آن از نظر خوانندگان گرامی می گذرد:

حصارهای پر امثالهای مینا رنگ ارم نیند و جدا هر یکی ارم کردار
بسان قبه و ارتنگ مانویش غلاف بسان کعبه و دیبای خسرویش ازار
چو دیبهی که برنگ پرند هندی هست زیرجدینش بود پود و زمردینش تار

(دیوان عنصری، ۹۲)

خجسته باز گشاده دهان مشکین دم گشاده نرگس چشم دژم ز خواب و خمار
چو جام زرین کاندرمیان او عنبر چو جام سیمین کاندرا میان او دینار
یکی نه چشم و لیکن به گونه چشمی که دیده اش از شبه باشد مژه ز زرعیار

(دیوان عنصری، ۹۲ و ۹۳)

دید اشرافی بدینگونه در شعر او مورد استفاده قرار می گیرد که هر عنصری از عناصر طبیعت، انسان، حیوان و حتی ساختمان ها رنگ اشرافی به خود می گیرد. اگر شعر عنصری را از نظر بگذرانیم می بینیم که تشبیهاتی که در تأثیر محیط صبغة اشرافی در دیوان عنصری آمده "تشبیهات شاهانه" است و نمایندۀ تشبیهات ابن معتز^۱.

و فور صنایع و بدایع در شعر عنصری نتیجه ای است از خصایص زندگی اشرافی و تصنعی و نوعی تزئین مدایح. شفیع کدکنی می نویسد:

"از قرن چهارم به بعد زندگی مردم نوعی زندگی تصنعی است و افراط و تفریط بر آن فرمانرواست. شاعران این دوره تصویر را وسیله ای برای القاء معانی ذهنی خود نمی دانند، بلکه نوعی تزئین به حساب می آورند که در هر مدیحه ای باید از آن ترین سود جست"^۲.

۱ - عبدالملک ابی منصور ثعالی، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، قاهره، ۱۳۲۶ ق، ص ۱۸۲.

۲ - محمد رضا شفیع کدکنی، پیشین، ص ۱۴۶.

دین پروری و سیاست مذهبی غزنویان

با تجدید استقلال در قرن سوم هجری ایرانیان گذشته خود را دریافتند و به حفظ سیاست ملی و نژادی می کوشیدند. خاصیت نژادی ایرانی به حد کمال رسیده بود. "نگاهداری سلسله انساب و اثبات شرف نسبی در میان ایرانیان این دوره اهمیت داشت و برخی از خاندانها می کوشیدند نسب خود را چنانکه بوده یا ادعا می کرده اند حفظ کنند و علی الخصوص رعایت نسب برای پادشاهان و امرا ضروری بود چنانکه هیچیک از سلاطین و مدعیان سلطنت ایران در قرن سوم و چهارم نبوده اند که نسب خود را به نوعی به شاهان و پهلوانان قدیم نرسانند مثلاً یعقوب بن لیث نسب خود را به ساسانیان می رسانید و سامانیان مدعی بودند که نسب ایشان به بهرام چوین و ازو به منوچهر پادشاه پیشدادی می رسید"^۱.

وقتی سلسله سامانی به دست غلامان ترک نژاد (غزنویان) منقرض شد و آنها جانشین سلسله های ایرانی نژاد شدند، سعی کردند که خود را ایرانی الاصل و آزادگان نشان دهند. چنانچه نسب خود را به یزدگرد شهریار رسانیدند.^۲ در حالی که از قراین و شواهد بر می آید که خاندان غزنوی ترک نژاد و غلام بوده اند.^۳

ایرانیان هیچ مساعدتی به دولت غزنوی نشان نمی دادند. محمود که "واسطه عقد" خاندان غزنوی بود "بجای سیاست ملی و تقویت حکومت نژادی" به مذهب توسل جست. در عقیده وی دین و سیاست توأم بود و خود را سزاوار حکومت و رهبر دین می دانست. هر چیزی که مورد پسند پادشاه و سلطان باشد طرف توجه عامه مردم هم می شود. این طرز تفکر و شیوه حکومت محمود غزنوی شاعران و دانشمندان را که از حمایت وی برخوردار بودند و داشت که وی را به دینداری و شریعت خواهی بستایند و در اجتماع به همین صفات معرفی کنند. بیشتر قصاید عنصری و فرخی در ستایش محمود همین رنگ به خود گرفته. عنصری در قصاید خود دنبال راه خیال ممدوح دینداری و سلطنت را باده و براهین "نجومی، فقهی و فلسفی" به اثبات رسانده است. بروی کار آمدن محمود را خواست خدا می داند. در قصیده یی به مطلع زیر:

۱ - صفا، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲ - جوزجانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳ - نظام الملک طوسی، سیاستنامه، به کوشش جعفر شعار، ص ۱۶۰؛ بیهقی، پیشین، ص ۲۵۳ - ۲۵۵ و مستوفی، پیشین ص ۳۸۹.

توانگری و بزرگی و کام دل به جهان
نکرد حاصل کس جز به خدمت سلطان
(دیوان عنصری، ۱۹۱)

و باز می سراید :

نخست باری سامانیان که گفتندی
همی فراختر آمد بساطشان ز زمین
بدان بزرگی و آن عز و آن کفایت و جاه
به میر عادلشان حاجت آورید خدای
امیر عادل بگشاد دل به نصرت حق
که رسوم و سیرت من داده ملکر اسامان
همی ز کیوان بگذشتشان سرایوان
بدان ولایت و نعمت که داشتند ایشان
اگرچه بودند آن قوم خسروان زمان
میان ببست به پیکار صد هزار غیان
(دیوان عنصری، ۱۹۵)

و در قصیده به مطلع زیر :

قویست دین محمد (ص) بآیت فرقان
چنانکه حجت سلطان به رایت سلطان
(دیوان عنصری، ۲۳۱)

برای سلطان محمود معجزات و کرامات قائل شده است . می گوید :

ز خیر هر چه رسول خدای را خبرست
رسول گفت که بیغوله های روی زمین
وزین سپس برسد دست و تیغ محمودی
همی درست شود آن که مصطفی (ص) فرمود
همی نماید از سایه خدای عیان
مرا همه بنمودند از کران به کران
بهر کجا بنمودند ازو مرا یکسان
کنون بحکم خدای از خدایگان جهان
(دیوان عنصری، ۲۳۱)

در جای دیگر محمود را "حجت پیغمبری" می خواند :

هر چه پیغمبر بگفت از تو پدید آید همی
حجت پیغمبری، بی حجت پیغمبری
(دیوان عنصری، ۲۷۳)

سلطان محمود غزنوی بت شکن^۱، سنی متعصب بود و دوستدار دین اسلام . برای اشاعه اسلام چند بار به هند حمله برد . قرامطه ملتان وری و راه بیت الحرام و عراق را از بین برد . راجع به قرامطیان

1 - Haig, Wolsely (Edited), *The Cambridge History of India*, Delhi, 1958, Vol. III, P. 25 .

و هندو شاه استر آبادی ، تاریخ فرشته ، نول کشور ۱۲۹۰ ق ، ج ۱ ، ص ۲۷ .

ملتان وری گردیزی چنین نوشته است: "و چون سنه احدی واربعمائه اندر آمد، از غزنین قصد ملتان کرد، و آنجا رفت و باقی که از ولایت ملتان مانده بود به تمامی بگرفت. و قرامطه که آنجا بودند بیشتر از ایشان بگرفت، و بعضی را بکشت، و بعضی را دست بیرید و نکال کرد. و بعضی را به قلعه ها باز داشت، تا هم اندر آن جایها بمرند."^۱

"و چنین خبر آوردند امیر محمود را رحمه الله: که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و قرامطه بسیارند بفرمود: تاکسانی را که بدان مذهب متهم بودند، حاضر کردند و سنگریز کردند. و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت و بعضی را بیست و سوی خراسان فرستاد تا مردن اندر قلعه ها و حبس های او بودن."^۲

از کشتن رسولان که بر مذهب باطنیان بودند خودداری نمی شد.^۳ قرامطه عنوان کفر داشتند. متن نامه ای که سلطان محمود بعد از فتح ری و کشتن باطنیان به خلیفه عباسی القادر بالله نوشت گواه این معنی است که آنها کفر خود را در ری آشکار کرده بودند. فقها هم نظر دادند که این قوم نماز نمی گزارند و زکوة نمی دهند و به شرایط دین معترف نیستند.^۴

همه غزوات و کشتارهای سلطان محمود به رضایت خدا و پیغمبر منتهی می شد^۵ و به همین جهت جنگهای او را غزوات خوانده اند و خود لقب غازی داشت.^۶

تصاویری که جنبه مذهبی و دینداری غزنویان داشته باشد در قصاید عنصری فراوان است. ما اینجا فقط چند مثال می آوریم:

او پیروزی سلطان محمود بر شهر گرگنج و کشتن قرمطیان را از بهر نصرت دین محمد (ص) مختار تلقی می کند:

بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد ز بهر نصرت دین محمد (ص) مختار

۱- گردیزی، پیشین، ص ۱۸۰.

۲- همان ص ۱۹۳.

۳- همان، ص ۱۸۱.

۴- برای متن این نامه ر. ک. به: صفا، پیشین، ج ۱/ص ۲۳۶.

۵- اگر چه در بعضی مواقع سلطان محمود و سلطان مسعود وقتی می خواستند که وزیری یا دشمنی را بکشند به او تهمت قرمطی بودن می زدند، چنانکه سلطان مسعود حسنک وزیر را برای قرمطی بودن به دار کشید. (بیهقی، پیشین، ص ۲۲۱- ۲۳۶) و گردیزی، پیشین، ص ۱۹۶.

۶- مستوفی، پیشین، ص ۳۹۲.

و یا در قصیده به مطلع زیر:

(دیوان عنصری، ۶۴)

آیا شنیده هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

(دیوان عنصری، ۱۱۳)

چه تصویری بهتر از کشتن قرمطی و کافرو گبر در ملتان می توان به دست آورد:

به مولتان شد و درره دویست قلعه گشاد که هر یکی را صد بند بود چون خیبر
ز بوم و بتکده هائی که شاه سوخت هنوز نبرده باد همه توده های خاکستر
نه قلعه ماند که نگشاد و نه سپه که نزد نه قرمطی که نکشت و نه گبر و نه کافر

(دیوان عنصری، ۱۲۱)

و خواهش می کند که ممدوح (محمود غزنوی) بلاد روم را از اسقف خالی کند، همان طوری

که کشور هند از برهمن و جیپال خالی شد:

کند حسام تو ز اسقف تهی بلاد الروم چنانکه کشور هند از برهمن و جیپال

(دیوان عنصری، ۱۷۳)

و یا از کعبه قرمطیان را براند:

فرو ستردی از دین نشان بدعت را ز کعبه هم رقم قرمطی فروستری

(دیوان عنصری، ۲۸۴)

در تاریخ فرشته آمده است: "در سنه اثنی و عشر و اربعمائه (۴۱۲) جماعتی کثیر از علماء و صلحا و اهل اسلام متفق شده به حضرت سلطانی رسانیدند که سلطان هر سال از برای ثواب به هندوستان می رود و در آنجا آثار اسلام ظاهر می سازد لیکن مدتیست که از دست اعراب و قرامطه راه بیت الحرام مسدود شده است و مسلمانان از ترس ایشان وضعف خلفای عباسی از احراز مثنوبات حج محروم اند. سلطان محمود ملتمس ایشانرا اجابت نموده ابو ناصحی را که قاضی القضاة ممالک محروسه بود امیر حاج ساخت و سی هزار دینار زر سرخ برای اعراب که بر سر راه قافله بودند به وی سپرده روانه بیت الحرام گردانیدند و مردم بسیار از اعیان و اشراف و اکابر و اصاغر همراه او شدند غرض به مقام "فید" با اعراب روبرو شدند. رهبر اعراب حماد بن علی کشته شد و اعراب گریختند و قاضی ابو محمد مناسک حج ادا نموده سالماً و غانماً مراجعت نمود." ۱ از این بر می آید که آرزوی

عنصری و امثال او بر آورده شد.

و اینک چند شعر دیگر عنصری که دین پروری محمود را بهتر توجیه می کند:

کی بود ایمان او هم داستان کاندلر جهان ذره ای بدعت شود یا نقطه ای کفران بود

(دیوان عنصری، ۲۳)

تیغ خسرو را دو برهانش در هر ساعتی کفرکان برهان ببیند ساعتی ایمان شود

(دیوان عنصری، ۲۶)

ببست رهگذر دیو و بیخ کفر بکند بجای بتکده بنهاد مسجد و منبر

نجست ازینهمه کافرستان که ویران کرد بجز رضای خدا و رضای پیغمبر

(دیوان عنصری، ۱۲۸)

می توان گفت: "تأثیر شعر عنصری از شمشیر محمود در تأیید سلطنت او کمتر نبوده است.^۱ زین العابدین مؤتمن قصادی را که درباره حیثیات و اعتبارات سلطنتی به نظم در آمده و اثبات قدرت و عظمت و حقانیت ممدوح می کند از بهترین قصائد مدحیه زبان فارسی می داند" چه بر خلاف دیگر قصاید که متضمن یک سلسله مضامین یکنواخت و به اردو غیر منطقی و بیروح و مبالغه آمیز است مستند به یک رشته ادله و براهین منطقی و تاریخی است. و گذشته از این به خاطر تفنن و طبع آزمائی منظوم نشده بلکه غرض و هدف معینی در نظم آن منظور بوده است.^۲

ضعف روح ملی ایرانیان

پس از گسترش دین اسلام و نفوذ ترکها در سیاست ایران، سیاست ملی ایران روی به ضعف نهاد. آثار باستانی آن بی ارج و خوار شد. زیرا آنها سرمایه گبریان بود و عنوان "اساطیر الاولین" گرفته بود. سلطان محمود مسلمان و همانطوری که گفتیم در مذهب متعصب بود. قهرمانان ملت ایرانی در نظری هیچ بودند. سپاهش از هزار مرد چون رستم تشکیل می شد. چنانچه در تاریخ سیستان آمده است: "و حدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد، و برنامه سلطان محمود کرد و چندین روز همی بر خواند، محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ چیر نیست مگر

۱ - فروزانفر، پیشین، ص ۷۵.

۲ - شعر و ادب فارسی، ص ۱۷.

حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. ابوالقاسم گفت زندگانی خداوند درازباد ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید.^۱

در این دوره تشویق مثنوی سرایی و به نظم آوردن آثار باستانی ایرانی نشد و بجای آن قصاید مدحی و مثنویهای "در وصف بیان مناقب و محاسن و جهانگشایی و جهاننداری" سلاطین و امرا رونق گرفت.^۲ زیرا متقابلاً "فکر مفاخرت به اسلاف و تفضیل قوم ایرانی بر دیگر اقوام جهان محرک اصلی نویسندگان و شاعران در جمع و نظم روایات می بود."^۳

شعرای این دوره علاقه مندی به رسوم و آداب ایرانی و ملی آنها نشان نمی دادند بلکه تحت تأثیر دین خود به اسلام و نامداران قوم عرب و اساطیر سامی تمثل می جستند. اثر این عوامل در شعر محسوس است. در شعر وی معارف اسلامی از معارف ایرانی بیشتر است. و ممدوحان خود را به شجاعان عرب نسبت می دهد:

وگر شجاعت گویی چو او نه عنتر بود نه عمرو بود و نه معن و نه مالک اشتر
(دیوان عنصری، ۱۱۴)

و یا در مدح سلطان محمود می سراید:

گر سلیمان پیش ازین از رای دیوان رابست رایش از پیغمبری و انگشتی بودی جری
هر چه در ایام دیوی بود بسته شد ز تو نه ترا پیغمبری بایست و نه انگشتی
چوب موسی گر چه او بارید سحر ساحران ساحری کرد آخر اندر امت وی سامری
(دیوان عنصری، ۲۷۴)

غرض این که ممدوحان وی بر بزرگان عرب نیز پیشی و فضیلت دارند. و اگر بسته و گریخته به مناسبت اسم شاهان و پهلوانان ایرانی در قصاید وی راه یافته خوار مایگی آن را می توان اندازه گرفت. زیرا کارهای ایشان برای عنصری تازگی ندارد. اگر فریدون بی کشتی از دجله گذشت، محمود بارهایی کشتی رودخانه ها را عبور کرده است. کار فریدون در نظر او افسانه می نماید.

۱ - تاریخ سیستان، بتصحیح محمد تقی بهار، تهران: ۱۳۱۴ ش، ص ۷. فردوسی میهن پرست و زنده کننده عجم بود. اختلاف نظریه ها از این داستان بخوبی فهمیده می شود.

۲ - ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، تهران: ۱۳۲۴ ش، ص ۱۵۰.

۳ - همان، ص ۱۴۹.

اگر ز دجله فریدون گذشت بی کشتی به شاهنامه بر، این بر حکایت است و سمر
 به چشم خویش بسی دیده ام که شاه زمین به نیک زوز و به نیکی زمان و نیک اختر
 ز جند راهه و تنجه وز شاه تبت برون گذشت نه کشتیش بود و نه لنگر

(دیوان عنصری، ۱۲۰، ۱۲۱)

آیین محمود قویتر از آیین خسرو و بهمن است :

چنین که بینم آیین تو قویتر بود بدولت اندر ز آیین خسرو و بهمن

(دیوان عنصری، ۲۴۰)

و یا پیش عدل امیر نصر بن ناصرالدین عدل انوشیروان ظلم است :

بجای علمش جهلست علم افلاطون بجای عدلش ظلمست عدل نوشروان

(دیوان عنصری، ۲۱۸)

اعیاد ایرانی و اسلامی و گاه شماری ایرانی

اعیاد ایرانی مانند نوروز، مهرگان و سده با اعیاد اسلامی یعنی فطر و اضحی در دربار و در بین مردم آن روزگار معمول بود.^۱ در دربار برای اعیاد اسلامی و ایرانی جشن می گرفتند و برای سلاطین هدایا آورده می شد. شعرا در تهنیت شعر گفته و از صله های گران بها برخوردار می شدند.^۲ عنصری نیز در تهنیت و وصف این جشنها شعر سروده است. در وصف جشن سده می گوید :

سده جشن ملوک نامدارست ز افریدون و از جم یادگارست
 زمین گویی توامشب کوه طورست کزو نور تجلی آشکارست
 گر این روز است شب خواندش نباید وگر شب روز شد خوش روزگارست
 همانا کاین دیار اندر بهشت است که بس پر نور و روحانی دیارست

(دیوان عنصری، ۱۴)

از شعر عنصری بر می آید که در اواخر عهد محمود جشن سده متروک شده بود :

خدا یگانا گفتم که تهنیت گویم به جشن دهقان آیین و زینت بهمن

۱ - بیهقی، پیشین، ص ۳۵۹ و ۷۸۹، صفا، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۱ و یوسفی، پیشین، ص ۱۳۹.

۲ - بیهقی، همانجا.

که اندر و بفروزند مردمان مجلس
 تو مرد دینی و این رسم، رسم گبرانست
 بگوهری که بود سنگ و آهنش معدن
 روانداری بر رسم گبرکان رفتن
 جهانیان برسوم تو تهنیت گویند
 ترا به رسم کسان تهنیت نگویم من
 (دیوان عنصری، ۲۳۹ - ۲۴۰)

و در تهنیت عید فطر می گوید:

خجسته باد بدو عید و روزه پذیرفته
 خجسته باد بر او سال و ماه و لیل و نهار
 (دیوان عنصری، ۸۶)

اسم ماه ها و روزهای ایرانی در شعر عنصری آمده است. مثلاً تیرماه:
 اگر به تیرمه از جامه بیش باید تیر
 چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر
 (دیوان عنصری، ۵۲)

و یاروز "رش" و ماه "اردیبهشت":

در آمد در آن خانه چون بهشت
 به روز رش از ماه اردیبهشت
 (دیوان عنصری، ۳۲۸)

از این می توان استنباط کرد که گاه شماری ایرانی در آن دوره متد اول بود. از نوشته غالب نویسندگان نیز این امر به تحقیق پیوسته است. ذبیح الله صفا می نویسد:

"اگرچه باغلبه مسلمین گاه شماری عرب به حکم احتیاج در ایران معمول شده بود لیکن در این قرن هنوز در بسیاری از نواحی ایران گاه شماری ایران یعنی تقویم اوستائی معمول بود".^۱

عنصری ترک و رنگ زندگی سپاهی

از عهد سامانیان غلامان ترک را برای امور لشکری تربیت می کردند. البتگین بنده و پرورده سامانیان بود و خود مربی سبکتگین سر سلسله غزنوی.^۲ غلامان ترک به همان نحو که در شجاعت و سپاهیگری مشهور بودند نمونه ای از زیبایی هم بودند سروقد، تنگ چشم و دهان و سیمین بر. آنان

۱ - صفا، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲ - نظام الملک، پیشین، صص ۱۵۹ - ۱۶۰.

دردستگاه های امرای غزنوی تأثیر و نفوذ بسزائی داشتند و بساط عشق و عاشقی راه انداخته بودند.^۱ اسم ایاز او یماق معشوق سلطان محمود غزنوی^۲ و طغرل عضدی که امیر ابو یعقوب (یوسف بن سبکتگین) به او علاقه داشت^۳ سرفهرست است. اصلاکار این غلامان ترک شده بود در مجلس "رامش افزائی" و در میدان جنگ "لشکر آرائی" و به همین سبب کلمه ترک از قرن چهارم به معنی معشوق و شاهد به کار رفته است.

از زیبایی ترکها و حسن سلحشوری آن دوران ادبیات فارسی نیز متأثر شد. غزل مذکر رواج پیدا کرد. زبان شاعرانه به کلی لشکری گردید. قصاید از مدح گذشته رنگ حماسی به خود گرفت. اشعار بزمی در لباس رزمی جلوه گر شد. حتی تشبیهاتی که در اشعار غنائی به کار می رفت منشأ جنگی داشت. و در حقیقت «دورنمای جمال عبارت است از دورنمای میدان جنگ: زلفین کمند است، ابرو خنجر، مژه تیر، چشم قاتل و امثال آن»^۴.

از تجلیات عنصر ترک در شعر عنصری یکی تغزل است از قبیل:

ایا ترک سیمین تن سنگدل	هویدا به تو راز پنهان من
به فرمان من باش تا بر خوری	ترا بد نیاید ز فرمان من
نگردم ز پیمان تو من به دل	مگردان تو دل را ز پیمان من

و: (دیوان عنصری، ۳۱۷)

ای ماه سیه پوش تو روشن شده ماهی	هم شمع سرای من وهم پشت سپاهی
---------------------------------	------------------------------

و: (دیوان عنصری، ۳۲۳)

ای ترک میر فتنه یغما و خلخی	هم سرومشک زلفی وهم ماه گلرخی
-----------------------------	------------------------------

(دیوان عنصری، ۳۲۳)

و رباعی زیر تصویری است کامل از این تأثیر:

- ۱- صفا، همان، ج ۱، ص ۲۲۶.
- ۲- عروضی سمرقندی، پیشین، متن ۵۵. محمود شعرائی را که در وصف ایاز شعر می سرودند صله ها می داد. غضایری رازی در ضمن قصیده ای به این موضوع اشاره می کند:
- هزار بود هزار دگر ملک افزود
- (زین العابدین مؤمن، تحول شعر فارسی، تهران: ۱۳۳۹ ش، ص ۲۵۱.
- ۳- بیهقی، تاریخ بیهقی، ۳۲۹.
- ۴- نعمانی، شبلی، شعرالعجم، ج ۴، ص ۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۵۰.

ای ماه به روی لاله رنگ آمده ای از سینه و دل حریر و سنگ آمده ای
گر تو به دهان و چشم تنگ آمده ای دل تنگ چرایی؟ نه به جنگ آمده ای

(دیوان عنصری، ۲۹۷)

درباره معشوق سپاهی می گوید:

چه سود از نگار سپاهی ترا سخن رابه مدح سپهبد رسان
در تصاویر وی رنگ زندگی سپاهی نیز نشانه بارزی دارد. جادویی غمزه تیغ است و نیکویی
چهره لشکر (دیوان عنصری، ۴۹)، زلف گره خورده مانند زره است (دیوان عنصری، ۸۴) و سر
مژگانش خنجر (دیوان عنصری، ۳۰۵)، ستاره غیبه جوشن و آفتاب سپر:

سپه کشنی که فلک را زبیم حمله او ستاره غیبه جوشن شد آفتاب سپر

(دیوان عنصری، ۱۴۵)

توهمات اجتماعی

قبل از این که این بحث را به پایان برسانیم یاد آوری این نکته لازم است که توهمات اجتماعی
نیز در عنصری و شعرش منعکس شده است. حرز و تعویذ برای دفع ضرر همواره مؤثر است. این
موضوع را چنین خاطر نشان می کند:

هرگز ضرر دهر مراورا نگزاید گر حرز کند مدحش و خواند به ضرر بر

(دیوان عنصری، ۱۴۰)

و اعتقاد به جن و دیو و غول در ضمن اشعارش اشاره شده است:

سپه ز راه بیابان به مرو بیرون برد بدان رهی که رودجنی اندرو به حذر
نبوده هرگز جز دیوکس در آن ساکن نبوده هرگز جز غول کس درو رهبر

(دیوان عنصری، ۱۲۲)

فصل اول

صور خیال^۱ در شعر عنصری

تصویر های شعر عنصری تلفیقی است . وی تصویر های پیشینیان را با استدلال و منطق خود در لباس تازه، جلوه گر کرد . و " در بعضی موارد توانسته نوعی حالت شگفتی در خواننده ایجاد کند ، از قبیل قصیده :

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان بی روان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان
(دیوان عنصری، ۲۲۷)

وی این قصیده را در وصف شمشیر سروده و تصاویر آن بیش و کم از نوعی تازگی نیز برخوردار است . همچنین از وصفهای راه (دیوان عنصری، ۲۲۴) بیابان (دیوان عنصری، ۲۲۲) مرکب (دیوان عنصری، ۳۷ و ۱۳۲) سپاهیان دشمن (دیوان عنصری، ۶۳) گلها (دیوان عنصری، ۹۳) در قصاید خویش آورده است ، و یا ابیاتی از این دست :

حریر پوشد از یاد مدح شاه جهان حروف شعر چو من مدح او کنم تحریر^۲
اسناد مجازی در تصاویر ارزش هنری و شعری دارد :
و گر ز صفت خانه نظر کنی سوی باغ زبرجدین شود اندر دو چشم تو دیدار^۳
(دیوان عنصری، ۹۶)

تصویرهایی که در منظومه و امق و عذرا^۴ از خیال عنصری مرتسم شده از لحاظ مضامین تازه نیست ولی دارای زمینه ای حسی تر و شاعرانه تر است . شفیع کدکنی چند بیت از این مثنوی آورده است^۴ :

۱ - خیال شاعرانه در چهار چوب علم بیان و معانی و در زمینه چهار بحث ، مجاز و استعاره و تشبیه و کنایه خلاصه شده است . همچنین چند صنایع معنوی مانند اغراق ، ایهام و حسن تخلص و التفات و تجاهل العارف که در دایره معنوی خیال است بر آن مباحث افزوده حوزه عمومی خیال شاعرانه را گسترش داده است . برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: شفیع کدکنی، پیشین، ص ۹۷.

۲ - همان ، ص ۴۳۰.

۳ - همان ، ص ۴۳۱.

۴ - همان ، ص ۴۲۸.

هر آنگه کزو بوی و رنگ آمدی	جهان برگل و مشک تنگ آمدی
یا در وصف صبح:	(دیوان عنصری، ۳)
چو شد جامه روز فرخنده چاک	بر آمد شب تیره گون از مفاک
و حتی اغراقهای شاعرانه از این نوع:	(دیوان عنصری، ۶)
زسم سواران و گرد سپاه	زمین ماه روی و زمی روی ماه
	(دیوان عنصری، ۴۰)

تشبیهات

جنبه تشبیهی در صور خیال عنصری غالب است. تشبیهات وی گوناگون، ساده و طبیعی است، و نماینده قوه ابتکار شاعر در خیال وی:

باغ همچون کلبه بزاز پر دیبا و باد همچون طبله عطار پر عنبر می شود (دیوان عنصری، ۱۷)
محبوب ماه رخسارش را در غالیه پنهان می کند و زلف مشکینش بر لاله شادروان می گسترد (دیوان عنصری، ۲۵) زلف شکسته پری رخسار چنبروار است. و از گرفتن گره ها زره شده، از بسکه لعب می نماید و از بسکه بوی می دهد که گاهی مشعبد است و گاهی عطار (دیوان عنصری، ۸۴) رخ معشوق چون نوشکفته گل (دیوان عنصری، ۱۰۰) رخسار لاله شکفته (دیوان عنصری، ۱۰۰) بنا گوش ماهتاب، خط سنبل، رخ آفتاب، و بالا سرو جویبار است (دیوان عنصری، ۱۰۵) از عطاری و نقاشی دو گنج است: زلف تیره و رخسار رخشنده (دیوان عنصری، ۱۴۹) غمزه محبوب تیغ است و جعد سلسله (دیوان عنصری، ۲۱۱) نظارگان از دولب و خط او قند به خروار و مشک سوده به من می برند (دیوان عنصری، ۲۱۱) رخس پاکتر از ضمیر صادق و زلفین سیاه چون دل فاسق است (دیوان عنصری، ۲۹۷).
هوا از نمایش تیغ چون معدن نیلوفر شده و سنان نیزه درو چون برگ نیلوفر (دیوان عنصری، ۷۹) سلطان محمود مانند باد که در خرمن کاه می افتد در صف لشکر می رود (دیوان عنصری، ۱۸) خجسته مرکب ممدوح باد و آتش است (دیوان عنصری، ۲۰۷) صف پیلان با سازهای زرین زعفران زار است که برکوهی شکفته باشد (دیوان عنصری، ۳۱) اسب سوار همانند شجری بر تیغ کوهسار است (دیوان عنصری، ۱۲۲) گرزهای زرین و سیمین سپاهی ها همچون تن عاشق دل داده و ساعد معشوق دلبر است (دیوان عنصری، ۵۷).

چنانکه دیدیم هر دو طرف تشبیهات عنصری از عالم خارج گرفته شده است. جز چند موارد که یک طرف خیال حسی است و طرف دیگر عقلی و انتزاعی:

بدان مرکب فرخش ننگری که ساکن یقین است و جنبان گمان

(دیوان عنصری، ۲۱۵)

بهار نعت خداوند خسرو عجم است که بوستان شد از و طبع و خاطر شعرا

(دیوان عنصری، ۱)

و یا یک طرف خیال عقلی است و دیگری حسی:

سخت آب حیاتست هر کجا بچکد به طبع زنده شود گرچه برچکد بحجر

(دیوان عنصری، ۸۰)

ایا وفای تو بندی که نیستش سستی و یا سخای تو بحری که نیستش معبر

(دیوان عنصری، ۶۷)

و گاهی هر دو طرفین تشبیه از عالم خیالی است:

پیار سایی ماند همی پرستش او بهر دوگیتی نیکست پارسارا کار

(دیوان عنصری، ۸۵)

به تنگدستی ماند همی مخالفتش همیشه جفت بود تنگدستی و تیمار

(دیوان عنصری، ۸۵)

وی از آوردن ادات تشبیه: همچنان، همچون، بسان، برسان، چون و کردار خودداری نکرده است و در بعضی اشعار وجه شبه هم ذکر کرده است:

دل هزیمتیانش بسان سیمابست که لرزه بیشتر آنگه کند که یافت قرار

(دیوان عنصری، ۸۵)

نباتهاش توگفتی که کژد ماندی گره گره شده و خاراها بر او نشتر

(دیوان عنصری، ۱۲۰)

وجه شبه شاعرانه در این شعر که برگ چنار را با پنجه مردم تشبیه داده است بسیار جالب است:

چنارکرد دعا تا مگر بود سخنش از آن چو پنجه مردم شدست برگ چنار

(دیوان عنصری، ۹۶)

این نوع تشبیه را دانشمندان به دیدهٔ تحسین ننگریسته اند. امام عبدالقاهر جرجانی می گوید: "لطف تشبیه غرابت آن است و دوریش از ابتدال، حصول آن هم بدینگونه دست می دهد که وجه شبه امری باشد که زود به خاطر نرسد."^۱

ولی در شعر عنصری تشبیهاتی دیده می شود که بدون ادات تشبیه و وجه شبه به کار برده شده است که صاحب ترجمان البلاغه آنرا تشبیه مکنی^۲ و صاحب المعجم تشبیه کنایت^۳ عنوان کرده است:

گاه برماه دوهفته گرد مشک آری پدید گاه مر خورشید را در غالیه پنهان کنی
گاه بی جوش از برگلبرگ برجوشی همی گاه بی مشک از بر کافور مشک افشان کنی

(دیوان عنصری، ۲۶۵)

تشبیهات حروفی قبل از عنصری استعمال داشته است^۴ ولی عنصری یک قدم بالاتر گذاشته علوم و مسائل قراردادی را وارد تشبیه کرده است و محدود به اصطلاحات هندسی و ریاضی می شود:

دل من دایره گشت ای شگفتی مر او را نقطه آن دلبند خالا

(دیوان عنصری، ۴)

گهش چو سلسله دارد شکسته برپیوند گهش چو دایره دارد کشیده برپرگار

(دیوان عنصری، ۳۱۰)

در بعضی از موارد نیز چیزی یا حالتی را به کیفیتی که از ترکیب چند چیزیه وجود آمده مانند کرده و مشبه به از امور متعدد انتزاع شده است:

رجم دیوان را ستاره چون شود در تیره شب تیر تو چونان رود در جوشن ویر گستان

(دیوان عنصری، ۲۳۰)

وی تشبیهات تفصیلی را که در آنها تشبیه در سه چهار بیت بیان شده است نیز آورده است:

گروهی را کمر شمشیر زرین در و یاقوت رمائی پدیدار

۱ - اسرار البلاغه، ص ۴۳۶، تحقیق ه ریتز، استانبول، به نقل از: عبدالحسین زرین کوب، شعر بی دروغ، شعری نقاب، تهران: ۱۳۴۶ ش، ص ۶۳.

۲ - رادویانی، پیشین، ص ۵۰.

۳ - شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار المعجم، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: ۱۳۳۸ ش، ص ۳۵۱.

۴ - گشت برگشت سیه چو عین اندر عین تاب برتاب سیه زلف چو جیم اندر جیم
(ژیلبر لازار، اشعار پراکنده، جلد ۲، تهران: ۱۳۴۲ ش، ص ۱۳۴.)

به خون دیده عشاق ماند چکیده بر رخ زرین ز تیمار

(دیوان عنصری، ۳۱)

مجزّه وار یکی جوی اندر و گذرد بر آب خضر تبه کرد آب او بازار
چورای عالم صافی چو جان عارف پاک چو شعر نیک روان و چو دین حق دوار

(دیوان عنصری، ۹۳)

در بعضی تشبیهات برای چیزی مشبه به آورده است و پس از آن مشبه به را مشبه قرارداده و دنباله یک مشبه به دیگری را گرفته است مانند شعر زیر که اول سپاه را مثل دریا پنداشته و بعداً دریا را همچون گنگ تصریح داده است:

همان گه سپاه اندر آمد به جنگ سپه همچو دریا و دریا چو گنگ^۱
عنصری بعضی تصاویر تشبیهی را مانند "تصویر عقرب زلف" را که در اصل از زبان عرب گرفته شده و از تصاویر مبتذل این عصر است با بیان پرسشی تازگی بخشیده است:

بر رخ تست کژدم و عجب است زخم او مرا میان جگر

(دیوان عنصری، ۴۹)

و نوع زیبای آن که بسیار کم است این تصویر است:

وگر فرو شود آهن به آب و طبع این است چرا بر آید جوشن همی بروی غدیر^۲

(دیوان عنصری، ۵۲)

همین طور عنصری بعضی تشبیهات بدیع را که در تصاویر شعرای پیشین و معاصر آمده است با پرسش تازه تر کرده است:

چون نارخی ز نور پر مایه که دید گسترده به روز بر ز شب سایه که دید
بر توبه بر ازگناه پیرایه که دید ایمان و نفاق هر دو همسایه که دید^۳

(دیوان عنصری، ۲۹۱)

۱ - عنصری، واثق و عذرا، ص ۳۹.

۲ - پیشین، ص ۴۲۱.

۳ - کسائی گفته بود:

"به لب و چشم راحتی و بلا به رخ و زلف توبه ای و گناه"

(صفا، پیشین، ج ۱/ص ۴۴۸).

در تشبیهات عنصری تصاویر قرآنی و اساطیر سامی هم برای بیان مطلب آمده است و بیان شاعر را حسن بخشیده :

مکن خلافتش و خدمت کنش که خدمت شاه مثل سفینه نوح است و تیغ او طوفان
(دیوان عنصری، ۱۹۴)

حالت هزیمتیان را به این صورت تصویر کرده است :

هزیمت رفتگان چونان همی رفتند روی از پس چن اندر رستخیز آنکس کجا گوینده بهتان
(دیوان عنصری، ۳۲۱)

غیر از این عنصری به تشبیه چند نوع دیگر پرداخته است که هر یک با موضوعی ارتباط دارد و برای بهتر مفهوم شدن اینجا نقل می گردد :

الف. تشبیه تفضیل

گفتم چو مشک گشت دو زلفت به رنگ و بوی گفتا که رنگ و بوی ازو برده مشک ناب
(دیوان عنصری، ۱۰)

پیش روی تو ماه را چه شرف پیش سوی تو مشک را چه خطر
دو رُخ و دولبت به رنگ و مزه چیره آمد بر ارغوان و شکر
(دیوان عنصری، ۴۹)

از قامت و قد تو برد سرو بلندی در حلقه زلف تو برد قیر سیاهی
(دیوان عنصری، ۳۲۳)

ب. تشبیه شرطی

اسب گردو نست ازو گر سرو بر گردون بود خانه بستانست ازو گرمه درستان بود
(دیوان عنصری، ۲۰)

عزمت نگین تو و خیرست حسامت گر عز منقش بود و خیر مجسم
(دیوان عنصری، ۱۸۹)

سروست و بت نگار من آن ماه جانور ار سرو سنگدل بود و بت حریر بر^۱
(دیوان عنصری، ۳۱۱)

ج. تشبیه تسویت

بدندان و لبش بنگر به عبرت دو معنی هریکی را بود همبر
یکی لولوی عمانی و پروین یکی یاقوت رمانی و شکر
(دیوان عنصری، ۴۰)

گویم ز دل خویش دهانت کنم ای دوست گوید نتوان کرد زیک نقطه دهانی
گویم ز تن خویش میانت کنم ای ماه گوید نتوان ساخت زیک موی میانی
(دیوان عنصری، ۳۲۴)

د. تشبیه معکوس

ز سم ستوران و گرد سپاه زمین ماه روی و زمی روی ماه^۲
رادویانی این نوع تشبیه را بدیع ترین تشبیه دانسته است.^۳

تصاویر گلها

از آنجا که دوره شعر عنصری به طبیعت نزدیک است تصاویر مربوط به باغها و گلها به تصاویر تشبیهی او رونق تازه داده است. گل لاله، گل سوری، نرگس (عبر)، نیلوفر و خجسته بگونه های مختلف شکوفان می شود. گل^۴، گل سوری^۵ و لاله روی محبوب است. در بعضی موارد آتش به لاله تشبیه می شود^۶ و گاهی اشک معشوق از لاله هم سرخ تراست^۷ و چشم عبر است.^۸

۱- رادویانی، پیشین، ص ۵۲.

۲- عنصری، پیشین، ص ۴۰.

۳- رادویانی، پیشین، ص ۵۳.

۴- دیوان عنصری، صص ۱۰، ۴۴، ۱۴۹.

۵- همان، صص ۱۵۲، ۲۱۱.

۶- همان، ص ۱۴.

۷- همان، ص ۲۹.

خجسته باز گشاده دهان مشکین دم گشاده نرگس چشم دژم ز خواب و خمار

(دیوان عنصری، ۹۲)

حلیم طبعی ممدوح خار را نیلوفر می کند.^۹ همین طور روی محبوب بوستان است که گل نرگس و نرگس و شمشاد و ارغوان در بردارد:

قدش چو عرعر و رویش که بوستان گردد گلست و نرگس و شمشاد و ارغوان در بر

(دیوان عنصری، ۱۴۴)

بنفشه زار عمارت ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی حریر سبز است:

بنفشه زارش گویی حریر سبزی که نیل ریزه بروبر پراکنی هموار

(دیوان عنصری، ۹۳)

بنفشه بر لب جوی رسته مانند گوگردی است که بر آتش نهاده باشند:

بدان ماند بنفشه بر لب جوی که بر آتش نهی گوگرد بفخیم

(دیوان عنصری، ۳۱۵)

بنفشه به گیسو^{۱۰} و خد^{۱۱} هم تشبیه شده است.

استعاره

استعاره در صور خیال عنصری نسبت به تشبیه کمتر است. ابیات باز مانده از یک منظومه او (وامق و عذرا) از نظر استعاره سرشار تر است. و شاید مجال وزن سبب شده باشد که تا این حد به استعاره روی آورد از قبیل: همی راند بیجاده برسند روس (دیوان عنصری، ۹) یا: غریوان دو مرجان خندان من (دیوان عنصری، ۲۵) که البته استعاره ها خود هیچ گونه ارزش ابداعی ندارد و از تشبیهات رایج دوره قبل ساخته شده اند. اگرچه در دیوان او نیز ترکیبات استعاری از نوع: بهار معنی رنگ، بهار حکمت بوی، بهار عقل ثبات، بهار کوه بقا (دیوان عنصری، ۱) و:

همه زمین جگرو کوه صبر و صاعقه تیغ سپهر تاختن و باد گرد و ابر سپر

(دیوان عنصری، ۱۲۶)

۸- همان، صص ۱۴۴ و ۴۰.

۹- دیوان عنصری، ص ۱۹.

۱۰- همان، ص ۲۷۷.

۱۱- همان، ص ۷۳.

کم نیست، و حتی استعاره هایی از نوع: دندان هوا، چنگال اجل (دیوان عنصری، ۱۶۹) دارد که مورد انتقاد رقیب او، غضایری رازی قرار گرفته است.^۱

استعاره در دیوان عنصری به موضوعی خاص بستگی ندارد، در مدح و توصیف و مضامین حماسی از استعاره کمک گرفته است. در وصف سپاه هند می گوید:

ز گرد موکبشان چشم روز روشن کور ز بانگ مرکبشان گوش چرخ گردان کر

(دیوان عنصری، ۱۱۶)

سخاوت محمود را به این نحو در تصویر استعاری نشان می دهد:

ز بهر زایران باشد همی در انتظاراندر گرفته نقش مهر او به چشم روزگار اندر

(دیوان عنصری، ۱۵۳)

زبان نیازار به وی برگشایی به پاسخ سخاوت بود ترجمانش

(دیوان عنصری، ۱۵۶)

غیر از این استعاره هایی مانند چرخ اقبال (دیوان عنصری، ۲۵۷) و چشمه خورشید (دیوان عنصری، ۲۱۵) نیز آورده است.

اغراق

یک عنصر تصویرهای شعری عنصری، اغراق است. عنصری شاعریست قصیده سرا، و شرح جنگها، مسافرتها و توصیف سپاهیان در قصاید وی صورت حماسه گرفته است. در حماسه سرایی کار اغراق از تشبیه و استعاره مؤثر تر است. اگرچه دوره عنصری دوره ایست که شاعر ممدوح را آنچنان که هست نشان می دهد مگر در بعضی موارد که شاعر سعی کرده است که ممدوح را آنطور که باید باشد توصیف می کند که در این صورت دست به اغراق می زند و تصاویری خلق می کند که باعث شگفتی عقل انسانی می شود. زین العابدین مؤتمن اغراق را "زائیده محیط متراکم و معلومات وسیع و ذوق خیالبا ف و روح فلسفی" می داند و می گوید: "روح شرقی و بخصوص ایرانی با اغراق و مبالغه در هر چیز سازگار است"^۲

۱ - کذکنی، پیشین، ص ۴۲۸.

۲ - شعر و ادب فارسی، ص ۸۳.

دانشمندان اغراق را مانند هجو، "تمک شعر" پنداشته گفته اند: الشعر اکذبه اعذبه. که در شعر آنچ بدروغ تر با فروغ تر^۱.

برای تجلی تصاویر اغراقی عنصری چند شعر ذکر می شود:

اگر کسی بنویسد فضایلش جزوی بساط هفت زمینش نه بس بود دفتر

(دیوان عنصری، ۷۶)

مژه از چشم عدو یک یک بنیزه برکند و بر بخواهد در نشاند هم بجای اونصال

(دیوان عنصری، ۱۵۸)

چنان کایزد همیشه بی عوارست تسو ایزد نیستی و بی عواری

(دیوان عنصری، ۲۶۳)

اگر برسنگ بگشایی تو بازو و گر کف را به دریا در گذاری

به سنگ اندر گشایی چشمه خون به دریا در پدید آری صحاری

(دیوان عنصری، ۲۶۴)

چون حلقه ربایند بنیزه تو بنیزه خال از رخ زنگی بزدایی شب یلدا^۲

(دیوان عنصری، ۳۰۱)

چون دو رخ او گر قمرستی به فلک بر خورشید یکی ذره ز نور قمرستی

چون دو لب او گر شکرستی به جهان در صد بدره زر قیمت یک من شکرستی^۳

(دیوان عنصری، ۳۲۵)

مبالغه

عنصری در تصویرهای شعری خود از صنعت مبالغه هم بی خبر نمانده است. شبلی نعمانی عقیده دارد که تا آن وقت تصنع و تکلف چندان زیاد نشده بود لذا در مقابل مبالغات متأخرین صنعت مبالغه او غیر مطبوع به نظر می رسد. مثلاً در تعریف اسب چنین گفته:

۱ - رادویانی، پیشین، ص ۶۳.

۲ - همانجا.

۳ - رازی، پیشین، ص ۳۶۳.

شکمت آید از مرکب تو خرد را	کش از باد طبع است و از خاک منظر
به گام پسین بردود گر برانی	به تقریبش از باختر تا به خاور
نه جستن کند کم ز دریابه دریا	نه منزل کند کم ز کشور به کشور

(دیوان عنصری، ۳۷)

به نور و ظلمت ماند زمین و ابر همی	به دُر و مینا ماند سرشک ابرو گیاه
فریفته است زمین ابر تیره را که ازو	همی ستاند دُر و همی دهد مینا ^۱

(دیوان عنصری، ۱)

استدلال

صورت‌های خیال در شعر عنصری با فکر و لحن منطقی همراه است. غلام حسین یوسفی این استدلال شاعرانه را نتیجه قدرت و هنرمندی شاعر می‌داند و می‌گوید: "وی (عنصری) در ضمن بااستنتاج از این مقدمات موضوع را باور کردنی جلوه می‌دهد. به واسطه این گونه استدلال‌های شاعرانه در بعضی از موارد مصراعی از شعر عنصری به صورت مثلی رایج و سخنی پذیرفتنی در آمده است."^۲ ایات زیرین نمونه استدلال شاعرانه عنصری است:

پادشاهی در جهان از نام او معروف شد	نام آن معروفتر باشد که با عنوان بود
------------------------------------	-------------------------------------

(دیوان عنصری، ۲۳)

بیش ازین نصرت نشاید بود که او را داده اند	چون نصرت بگذری زانسو همه خذلان بود
از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را	باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود

(دیوان عنصری، ۲۳)

سرخ‌ی از خون نگسلد هرگز چنان کز نار نور	مردمان گویند، لیکن من ندارم استوار
زانکه من بارم به رخ بر خون و روی اوست سرخ	زانکه رویش جای نور است و دل من جای نار ^۳

(دیوان عنصری، ۱۰۶)

۱ - نعمانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۶.

۲ - یوسفی، پیشین، ص ۵۱۰.

۳ - در قصیده‌های شماره ۸ و ۹ دیوان عنصری نسبت به دیگر قصاید استدلال بیشتر به کار رفته است.

تجاهل العارف

ورنشد ابروش عاشق چند باشد گوز پشت

ورنه می خورده است چشمش از چه باشد در خمار؟

(دیوان عنصری، ۱۰۵)

در زیر امر اوست جهان و جهان خود اوست یارب خدایگان جهانست یا جهان^۲

(دیوان عنصری، ۳۲۰)

حرکت و ایستائی در صور خیال عنصری

نصاویری که با حرکت و جنبش زنده همراه باشد در شعر عنصری وجود ندارد. اگرچه خود از حرکت و تصویر حرف می زند و می خواهد که جنبش و پویائی طبیعت را نشان بدهد و می گوید:

هوا و راغ تو گویی دو عالم اند بزرگ یکی پر از حرکات و دگر پراز تصویر

(دیوان عنصری، ۲۸)

در این راه موفق نشده. فقدان حرکت و ایستائی در شعر مبنی بر فعل است. فعل مضارع تصاویر شعری را پیش چشم زنده نگه می دارد، برعکس فعل ماضی که با جنبش و سیری همراه نیست، غیر از این اگر یک طرف تشبیه انسان باشد و دیگر طبیعت در تصویر شعر حرکت ایجاد می شود در بعضی جاها در شعر عنصری فعل به قرینه حذف شده است که احتمالاً همه افعال ربط (است واند) است و فعالی که به کار برده هم از این قبیل است و دارای هیچ گونه حرکتی نیست.

در تشبیه اگر از "مانی" یا "بتان" سخن می گوید، باز هم سخن از خامه مانی و جعدبتان است (دیوان عنصری، ۲۸). بنفشه زار که آثار حرکت و حیات در آن هویداست به حریر سبز تشبیه می شود که بی جان است و هیچ گونه حرکت از آن نباید انتظار داشت:

بنفشه زارش گسویی حریر سبزستی که نیل ریزه بروبر پراکنی هموار

(دیوان عنصری، ۹۳)

۱- دیوانی، پیشین، ص ۷۹؛ وی می نویسد: "عنصری را اندرین معنی طریقی روشن است، و اندر قصیده های خویش ازین نوع بسیار دارد، و لیکن بدین قدر اختصار کردم". (همان صفحه).

۲- را دیوانی، پیشین، ص ۷۸، همچنین وطواط، حقایق السحر، ص ۵۸.

و یا نوعی صفاتی به کار برده که حرکت راسب می کند :

ز گرد موکبشان چشم روز روشن کور ز بانگ مرکبشان گوش چرخ گردان کر

(دیوان عنصری، ۱۱۶)

تشخیص

صورت شخصیت بخشیدن به اشیا در شعر عنصری بسیار نامحسوس است. همانطور که در بحث ایستائی و حرکت در صور خیال او یاد کردیم تصویرهای او عاری از حرکت است. اما در بعضی جاها از طبیعت و امور خیالی و تجربیدی تصویرها انتزاع کرده موفق به تشخیص آنها شده است. در نظر او ابر بهاری دارای خصایص حیات انسانی است که از دیدن عطای محمود غزنوی همه سخاوت خویش را هزل و هدر نموده بر خویشتن خندید و از حسد بگریست، دلیل خنده اش رعد است و آب دیده اش مطر (دیوان عنصری، ۷۵).

همینطور هرگاه ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین کمر می بندد توفیق می آید و بر آن کمر بند بوسه می دهد (۱۳۹)، یا در این شعر :

گفتم کجاست دولت و با کیست هم نشین گفتا که پیش اوست کمر بسته بر میان

(دیوان عنصری، ۲۲۵)

۱ - ناقدان اروپایی در تعریف آن می گویند : " بخشیدن صفات انسان و بویژه احساس انسانی به چیزهای انتزاعی ، اصطلاحات عام و موضوعات غیر انسان یا چیزهای زنده دیگر " . شفیع کدکنی ، پیشین ، ص ۱۱۶ . در کتابهای بلاغت همواره مثالهای استعاره مکنیه مثالهایست در حوزه تشخیص : همان ، ص ۱۱۸ .

فصل دوم: صنایع لفظی در شعر عنصری

نگارهای بهاری چو شعرهای بدیع یکی است پرز موشح دگر پر از تشجیر
در ادب فارسی عنصری را به عنوان اولین شاعری که صنایع بدیع و ساختن قصاید مصنوع را در
شعر فارسی رواج داد می‌شناسند. رادویانی تحت عنوان "کلام الجامع والموعظة والحكمة والشکوی"
گوید: "غالب سخن عنصری بدین طبقه است و هیچ قصیده از بدایع خالی نیست. و اندر مفاخرت
دقیقی گوید:

مدیح تابه بر من رسید عریان بود ز فر وزینت من یافت طیلسان و ازار
عنصری سزاوار تر است بدین و چون نگرنده تأمل کند واقف شود بدانچه می‌گفتم.^۱
به عقیده وی پیش از عنصری شاعر دیگر بگفتن قصیده‌های مقسم مبادرت نجسته بود و اگر
گفته بود از بیتی تجاوز می‌کرد. و می‌گوید که استادی عنصری به چنین صنعت‌های بدیع پدید آمد.^۲
اگر به تاریخ گذشته ببینیم شعر فارسی از بدو تاریخ خود با صنایع لفظی و معنوی آراسته بود. در
شعر دوره صفاری پروین چون دسته نرگس است.^۳ همچنین دوره سامانی نیز نمایشگر صنایع از قبیل:
متضاد، استدراک، ترصیع، و جمع و تفریق و جمع و تقسیم است.^۴ با این قضاوت به این می‌رسیم که
عنصری صنایع موجود در شعر را توسعه داد و قصاید مصنوع که تا آخریت دارای یک صنعت بدیعی
است رواج داد و چون بعضی از این صنایع را در نهایت درجه خوبی به کار برده شعرای دیگر هم از وی
متابعیت نمودند.^۵

عنصری صنایع بدیعی را در شعر خود به درجه اعجاز رسانیده است. بیست شعر باقی مانده
از یک قصیده (دیوان، ص ۳۱۷ - ۳۱۸) که در همه آنها صنعت ذوقافیتین به کار برده در مصرع اول

۱ - رادویانی، پیشین، ص ۱۳۲.

۲ - همان، ص ۶۸.

۳ - هست پروین چو دسته نرگس (فیروز مشرقی)، ژیلبر، پیشین، ج ۲/ص ۲۰.

۴ - ر.ک. به: رادویانی، پیشین و وطواط، حقایق السحر، تحت عنوانهای یاد شده.

۵ - نعمانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۴.

دوقافیه با حرف روی "الف" و "ت" و در مصراع دوم با حرف روی "ر" و "ن" آورده است. و شاید اولین کسی است که صنعت ذوقافیتین را وارد شعر فارسی کرد. عنصری به شعر موصل که از قبیل متکلفات شعر است هم توجه داشته است.

با وجود هجوم صنایع در شعر عنصری معنی را فدای لفظ نکرده است. بلکه لفظ و معنی هم طراز و هم سنگ است. در بعضی موارد در یک شعر چند صنعت به چشم می خورد ولی بدون این که لطمه ای به معنی شعر بزند در نظر خواننده جالب به نظر می آید. از قبیل:

بیش ازین نصرت نشاید بود کورا داده اند چون ز نصرت بگذری زانسو همه خذلان بود
از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود

(دیوان عنصری، ۲۳)

که صنعت تمثیل و متضاد با استدلال شاعرانه نشان دهنده قوه شاعر است. شعر عنصری مشحون این صنایع است و آوردن یک یک آنها کار بسیار دشوار و مشکلی است. مثنی نمونه از خروار از نظر خوانندگان گرامی می گذرد:

۱ - جمع و تقسیم

عجب دو چیز به یک چیز داد یک چیزش به ملک داد سرتیغ او قرار و قوام^۱
(دیوان عنصری، ۳۱۶)

سه چیز را بگرفتند از سه چیز همه ز دولت اصل و زحق صحبت و ز فخر سنم^۲
(دیوان عنصری، ۳۱۶)

دو چیز را حرکاتش همی دو چیز دهد علوم را درجیات و نجوم را احکام^۳
(دیوان عنصری، ۳۱۶)

چهار چیز به دو چیز داد نیز هم او به خلق زهد و امان و به دین صلاح و نظام^۴
(دیوان عنصری، ۳۱۶)

۱ - رادویانی، پیشین، ص ۷۰.

۲ - همانجا.

۳ - همانجا.

۴ - همان، ص ۷۱.

آن چه رویت آن شکفته گردش اندر گلستان

وان چه جراره است خفته سال و مه برگلستان^۱

(دیوان عنصری، ۳۲۱)

بدان گردیست آن سیمین ز نخدان	بدان خمیدگی زلفین جانان
یکی گویی که از کافور گویست	یکی گویی که هست از مشک چوگان ^۲

(دیوان عنصری، ۲۴۷)

۲ - مطابقه (ردالصدر علی العجز)

قسم اول

به نام خدمت میمون او گرفتم فال	به یمن دولت منصور او گرفتم نام
--------------------------------	--------------------------------

(دیوان عنصری، ۱۸۴)

قسم دوم

منظری دارد او که گویی هست	آفرین خدا از آن منظر
---------------------------	----------------------

(دیوان عنصری، ۵۰)

مخبری دارد او که موجودست	مایه فضلها در آن مخبر
--------------------------	-----------------------

(دیوان عنصری، ۵۰)

قسم سوم

اگر نه تیمار از بهر دشمنت بودی	برامش تو زگیتی برون شدی تیمار ^۳
--------------------------------	--

(دیوان عنصری، ۱۳۶)

قسم چهارم

گویم ز دل خویش دهانت کنم ای دوست	گوید نتوان کرد زیک نقطه دهانی
گویم ز تن خویش میانت کنم ای ماه	گوید نتوان ساخت زیک موی میانی ^۴

(دیوان عنصری، ۳۲۴)

۱ - همانجا .

۲ - صاحب ترجمان البلاغه این صنعت را تقسیم تنها شمرده است، ص ۶۷ .

۳ - همان، ص ۲۹ .

۴ - همان، ص ۳۰ .

قسم پنجم

تا جهان بودست کس بریاد نشاندهست مشک زلف او را هر شبی بریاد مشک افشان بود^۱

(دیوان عنصری، ۲۰)

قسم ششم

گرت زمانه نیارد نظیر شاید از آنک تو از خدای به رحمت زمانه را نظری^۲

(دیوان عنصری، ۲۷۸)

۳ - تفسیر ظاهر (جلی)

چهار وقتش پیشه چهار کار بود کسی ندید و نبیندش ازین چهار جدا
به وقت قدرت رحم و به وقت زلت عفو به وقت تنگی رادی به وقت عهد وفا

(دیوان عنصری، ۲)

مرگ بد خواهان او را از دو گونه گشتن است صورتش یکسان بود گر این شود گر آن شود
چون عدو نزدیک شد، بر رمح شه گردد سنان چون عدو از دور شد، بر تیر او پیکان شود

(دیوان عنصری، ۲۶ و ۲۷)

یابیندد، یا گشاید، یا ستاند، یا دهد

تا جهان باشد همی مر شاه را این چار کار

آنچه بستاند: ولایت. آنچه بدهد: خواسته

آنچه ببندد: دست دشمن، آنچه بگشاید: حصار^۳

(دیوان عنصری، ۱۰۶)

۴ - تفسیر خفی

خاصه کردش به هشت چیز خدای که بدان هشت دیدش اندر خور

۱ - همان، ص ۳۱. وطواط، پیشین، ص ۲۲.

۲ - همانجا، ص ۳۱. وطواط، پیشین، ص ۲۴.

۳ - همان، ص ۸۷. نیز رک به:، حقایق البحر، ص ۷۸. و المعجم، ص ۳۷۱.

زندگان و ملک و دولت و دین پادشاهی و عدل و فضل و نظر

(دیوان عنصری، ۴۸)

محمد را بدین گیتی دو چیزست بدان گیتی دو با این دو برابر
بدین گیتی کف محمود و جاهش بدان گیتی لوای حمد و کوثر

(دیوان عنصری، ۵۸)

همه نام کینشان به پرخاش مرد دل جنگجوی و بسیج نبرد
همی توختند و همی تاختند همی سوختند و همی ساختند^۱

(دیوان عنصری، ۳۳۰)

۵- لف و نشر مرتب

چه چیزست رخساره و زلف دلبر گل مشکبوی و شب روز پرور
گل اندر شده زیر نورسته سنبل شب اندر شده زیر خورشید انور

(دیوان عنصری، ۳۵)

ز روی و ز بالا و زلف و لبش خجل شد گل و سرو و مشک و شکر

(دیوان عنصری، ۴۴)

سیب و گل و سیم دارد آن دلبر من سیش زرخ و گل دو رخ و سیمش تن

(دیوان عنصری، ۲۹۵)

۶- ایهام

ز فرتو ظاهر شده رزم دشمن ز پیروزی کوس تو گوش او کر

(دیوان عنصری، ۳۷)

سپهرست و بر خلق مردان مدارش ستاره ست و بامغز شیران قرانش

(دیوان عنصری، ۱۵۶)

۱ - وطواط، پیشین، ص ۷۸. این دو بیت در ترجمان البلاغه رادویانی (ص ۸۶) شاهد تفسیر خفی است و تصریح دارد که دوییت مذکور از مثنوی "خنگ بت" است.

تو آن شاهی که اندر شرق و در غرب
جهود و گبرو ترساو مسلمان
همی گویند در تسبیح و تهلیل
که یارب عاقبت محمود گردان^۱
(دیوان عنصری، ۳۱۸)

۷- کنایه

بدان سنگ رنگ آتش آب چهره
نه آب و نه آتش هم آب و هم آذر
گفتم ستاره دارد در نوش تا بکرد
نوش ستاره دارش چشم ستاره بار
(دیوان عنصری، ۳۶)
(دیوان عنصری، ۱۴۲)

۸- متضاد

خسرو مشرق یمین دولت آن کزیمن او
هرچه دشوارست بر دولت همی آسان شود
(دیوان عنصری، ۲۶)
به نیکخواه و بد اندیش مهر و کینش را
یکی به سعد بشیر و دگر به نحس نذیر
(دیوان عنصری، ۲۹)
ز نور روز گریزد همیشه ظلمت شب
چو فخر پیدا گردد نهفته ماند عار
(دیوان عنصری، ۹۷)
همیشه دانش از و شاکرست وزر بگله
از آن که کرد مراین را عزیزو آن را خوار^۲
(دیوان عنصری، ۳۰۹)
اریقین خواهی که بینی از گمان آویخته
آنک آن فره سرینش بنگر و لاغرمیان^۳
(دیوان عنصری، ۳۲۱)
چویانی دل تازه پژمرده دید
دل زنده را خفته چون مرده دید^۴

۱- رازی، پیشین، ص ۳۵۵.

۲- رادویانی، پیشین، ص ۳۳.

۳- همان، ص ۳۵.

۴- وامق عذراء، متن، ص ۲۶.

۹- تعجب

نیست مانی ابر پس چون باغ ازو ارتنگ شد نیست آزر باد پس چون باغ ازو شذ پرنگار
 چون درخت گل که هر چند ابر نوروزش همی بیشتر شوید مر او را بیشتر گردد نگار
 پیش ازین از گل گلاب آمد همی و اکنون نگر کز گلاب آید همی گل ، نادرست این روزگار^۱
 (دیوان عنصری، ۳۱۲)

۱۰- ابداع

ز راستی و بلندی که مر ترا بالاست به وصف اندر معنی بلند گردد و راست^۲
 (دیوان عنصری، ۳۰۳)
 همی بکشتی تا آدمی نماند شجاع همی بدادی تا آدمی نماند فقیر^۳
 (دیوان عنصری، ۳۰۷)

۱۱- عکس^۴

اگرچه تنها باشد همه جهان با اوست و گرچه با او باشد همه جهان تنهاست^۵
 (دیوان عنصری، ۳۰۳)
 بوسه ندهد ما را، ما را ندهد بوسه غمگین دل مادارد، دارد دل ما غمگین^۶
 (دیوان عنصری، ۳۲۱)

۱۲- ترصیع

شجاعت را دل پاکش مثال است سخاوت را کف رادش نمودار
 (دیوان عنصری، ۳۲)

۱- رادویانی، پیشین، ص ۹۱.

۲- همان، ص ۱۳۱.

۳- همان، ص ۱۳۲.

۴- عکس الفاظ.

۵- همان، ص ۹۶.

۶- همان، ص ۹۷.

- به دیدار ماهی ، به کردار شاهی
به فرمان کیایی ، به میدان قضائی
- به فرهنگ پیری ، به دولت جوانی
به نعمت زمینی ، به قدر آسمانی^۱
- (دیوان عنصری، ۲۵۷)
-
- فغان از آن دوسیه زلف و غمزگان که همی
بدین زره ببری و بدان زره ببری^۲
- (دیوان عنصری، ۳۲۵)

۱۳ - کلام محتمل المعنین الضدین

- روسیبی را محتسب داند زدن
شادباش ای روسبی زن محتسب^۳
- (دیوان عنصری، ۳۰۲)
-
- ای برسر خوبان جهان برسر هنگ
پیش دهنت ذره نماید خرچنگ^۴
- (دیوان عنصری، ۳۱۵)
-
- سخن مر سوری را کند تاجدار
سری را کند هم سخن چاه دار^۵
- (دیوان عنصری، ۳۳۱)

۱۴ - حسن تعلیل

- به جود مرکف او را همی حسد کند ابر
ازان سیه ز حسد گشت روی ابر مطیر
- (دیوان عنصری، ۵۵)
-
- هیچ هندو ننگرد از بیم او در آینه
زانکه جوید روی خویش از تیغ او بیند خیال
- تیغش ایشان را شبی دادست کآنرا روز نیست
روی ایشان بیشتر انست هم رنگ لیال
- (دیوان عنصری، ۱۵۹)
-
- زبی قراری زلفش بمانده ای به عجب
نه او به طبع چنانست ازو شگفت مدار

۱ - رادویانی ، پیشین ، ص ۸ .

۲ - همان ، ص ۱۰ .

۳ - همان ، ص ۹۰ . وطواط ، پیشین ، ص ۳۷ .

۴ - همانجا .

۵ - همانجا .

چه از تپیدن دلهاکه اندرو بسته ست چنان شدست که نتواند او گرفت قرار^۱
(دیوان عنصری، ۳۱۱)

۱۵ - موازنه

باغ همچون کلبه بزاز پردیبا شود باد همچون طبله عطار پر عنبر شود
(دیوان عنصری، ۱۷)

آن که او را جوید ار چاکر بود مهتر شود وانکه زو بگریزد ار مهتر بود چاکر شود
(دیوان عنصری، ۱۹)

۱۶ - تجنیس

الف. تجنیس تام

اگر به تیر مه از جامه بیش باید تیر چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر
(دیوان عنصری، ۵۲)

به رزم رام همی کرد رام شیرانرا بگستردی همی حق به تیغ حق گستر
(دیوان عنصری، ۱۲۵)

گفتم فغان کنم ز تو ای بت هزار بار گفتا که از فغان بود اندر جهان فغان
(دیوان عنصری، ۲۲۳)

کجا جوی خون بینی ای دلربای رخان مرا اندر آن جوی جوی
(دیوان عنصری، ۳۲۳)

ب. تجنیس ناقص

گر ز جنس فرشته هستش خلق پس چرا خلق او ز جنس بشر
(دیوان عنصری، ۴۷)

ز باد و مرغ همی بگذرد چو باد و چو مرغ زدشت بی هنجارو ز رود بی معبر
(دیوان عنصری، ۸۱)

ج. تجنیس مرکب

- عدل اونوش روان گشته است کاندروصف او بیتهای شعر توقیعات نو شروان بود
(دیوان عنصری، ۲۱)
- از آن به هشت بهشت آیتی است روز قضا وزین به هفت زمین نعمتی است گاه نوال
(دیوان عنصری، ۱۶۷)

د. تجنیس زاید

- نفس خون گردد از نامش به کام کامگار اندر ز نام او شکست آید به نام نامدار اندر
(دیوان عنصری، ۱۵۳)
- من ز تیم تو به تیمار گرفتار شدم تو به تیمار مهل، باز به تیم آر مرا^۱
(دیوان عنصری، ۳۰۰)
- شد ست کام تو برکامه عطا صورت شدست نام تو برنامه ظفر عنوان^۲
(دیوان عنصری، ۳۱۸)
- آبست و زعفران حسد تو که حاسدت بر چشم چشمه دارد و بر چهره زعفران^۳
(دیوان عنصری، ۳۲۰)
- چه گوید چه اندیشد از مهر من که مه مهر من باد مه چهر من^۴

ه. تجنیس اشتقاق (مقتضب)

- آسمان راضی بباشد گر بخوانیمش بهشت ساکنش نیز از رضای تو همی رضوان شود
(دیوان عنصری، ۲۷)
- ز حرص مدحش اندر زمین ایران شهر همی بروید شعر ار پراکننده شعیر
(دیوان عنصری، ۵۵)
- تا به دست شاه باشد مار باشد بی فسون کشتن بد خواه او راتیز باشد بی فسان^۵
(دیوان عنصری، ۲۲۸)

۱ - دراین شعر تجنیس مرکب هم به کار رفته است .

۲ - رادویانی ، پیشین ، ص ۱۵ .

۳ - همان ، ص ۱۴ .

۴ - وامق و عذرا ، ص ۲۶ .

۵ - رادویانی ، پیشین ، ص ۲۲ .

و. تجنیس مزدوج (مکرر)

فغان زان پریچهره عیار یار که با منش دایم به پیکار کار
(دیوان عنصری، ۳۰۶)

ز زلف تو برده است شبوی بوی از و گشت پر مشک مشکوی و کوی
(دیوان عنصری، ۳۲۳)

به چشم اندرون دیده از رون اوست به جسم اندرون جنبش از خون اوست^۱
(دیوان عنصری، ۳۲۸)

چنان شد که از پادشه زادگان جزو کس نبودش ز آزادگان^۲

از و خواستندی همه رای خویش گرفته به بُدندش دل آرای خویش^۳

بیفتاد بیهوش چون مردگان نه تازه و لیکن چو پژمردگان^۴

ز. تجنیس خطی

مهرش اندر جسم من آمیخته شد باروان چهرش اندر چشم من آمیخته شد بابصر
(دیوان عنصری، ۸۷)

یکی بدنجان پیکان همی کشید از دست یکی به دست همی کند خنجر از خنجر^۵
(دیوان عنصری، ۱۲۷)

ح. تجنیس لفظی

یکی چون سرخ گل بی خار دلبنند یکی چون نرگس و خارش جگر خوار
(دیوان عنصری، ۱۴۹)

۱ - غیر از صنعت تجنیس مزدوج، صنعت تجنیس خطی و ترصیع هم در این شعر به کار رفته است.

۲ - وامق و عذرا، متن ص ۴.

۳ - همان، متن، ص ۷.

۴ - همان، متن، ص ۲۴.

۵ - رادویانی، پیشین، ص ۲۶.

۱۷- مراعاة النظير

سختاوت و سخن و طبع و رای او گویی	ز خاک و آب و ز باد آمدند و از آذر
ز آذر آید نور و ز باد زاید جان	ز آب خیزد در و ز خاک زاید زر

(دیوان عنصری، ۷۷)

یکی بدنجان ، پیکان همی کشید از دست	یکی به دست همی کند خنجر از خنجر
------------------------------------	---------------------------------

(دیوان عنصری، ۱۲۷)

۱۸- تنسيق صفات

چو مرد برهنه خویشتن ایمنی دارد	شود پذیره دشمن بجستن پیکار
نه رهنمای به کار آیدش نه اخترگر	نه فال گوی به کار آیدش نه خواب گزار
رود چنانکه خداوند شرق رفت به رزم	زمانه گشته مراو را دلیل و ایزد یار
به پیش آن سپه کوه صف و سیل صفت	سپهر تاختن و مار زخم و مور شمار
مبارزانش به نیروی پیل و زهره ببر	ببأس آهو و کبر پلنگ و قد چنار
همه سپر تن و شمشیر دست و تیرانگشت	همه سپه شکن و دیویند و شیر شکار ^۱

(دیوان عنصری، ۶۱ - ۶۲)

تو جهانی دیگری جوهر درنگ آتش فعال	آب نفع و باد صولت ، هم توهفتی هم چهار
ماه طلعت مهر دولت زهره زینت تیز فهم	مشتري اخلاق و بهرام آفت و کیوان دمار ^۲

(دیوان عنصری، ۳۱۱)

۱۹- تضمین

اگر شمشیر و گرد لشکر او	بخواهد روز جنگ و روز جولان
یکی دریا کنند صحرای آموی	یکی صحرا کند دریای عمان ^۳

(دیوان عنصری، ۲۴۸)

۱ - رادویانی ، پیشین ، ص ۷۳ - ۷۴ .

۲ - همانجا .

۳ - همان ، ص ۱۰۳ . تضمین : " بنا کردن بیت بود در سخن که از معنی آن بیت بیت دیگر پیدا آید ."

۲۰- مساوات

سؤال رفتی پیش عطا پذیره کنون همی عطای تو آید پذیره پیش سؤال^۱
(دیوان عنصری، ۱۷۲)

۲۱- سؤال و جواب

گفتم چشمم ز بس کزو خون آید از لاله به رنگ و سرخی افزون آید
گفت آن همه خون نبذ که بیرون آمد؟ کز رنگ رخم اشک تو گلگون آید
(دیوان عنصری، ۲۹۰)

گفتم که چرا چو ابر خونبارانم؟ گفت از پی آنکه چون گل خندانم
گفتم که چرا بی تو چنین پژمانم؟ گفت از پی آنکه توتنی من جانم
(دیوان عنصری، ۲۹۴ و ۲۹۵)

قصایدی که مطلع های آن آورده می شود تا پایان دارای همین صنعت است .
هر سؤالی کزان لب سیراب دوش کردم همه بداد جواب
(دیوان عنصری، ۷)

گفتم متاب زلف و مرا ای پسر متاب گفتا که بهر تاب تو دارم چنین بتاب
(دیوان عنصری، ۱۰)

گفتم نشان ده از دهن ای ترک دلستان گفتا ز نیست ، نیست نشان اندرین جهان
(دیوان عنصری، ۲۲۲)

۲۲- حسن سؤال

برو براه مرادش که دولت آید پیش بکار تخم مدیحش که گوهر آرد بر
(دیوان عنصری، ۷۷)

جزوی و کلی از دو برون نیست آنچ هست جزوی همه تو بخشی و کلی همه خدای

من از خدای و از تو همی خواهم این ذو چیز تا او ترا بقا دهد و تو مرا قبا^۱
(دیوان عنصری، ۳۲۴)

۲۳- مقلوب

یکی پادشا بود در نیمروز که از داد دیدی بزرگی و روز
به گنج اندرش ساخته خواسته به جنگ اندرش لشکر آراسته^۲
(دیوان عنصری، ۳۳۲)

۲۴- تأکید المده بمایشبه الذم

رفیق حزم و لیکن به جمله دشمن حزم درست رای و به کار آمده به کَر و به فَر
(دیوان عنصری، ۱۲۶)

تو مشک زلفی لیکن ترا ز گل نافه است توسرو قدی لیکن ترا جمال چمن
(دیوان عنصری، ۲۱۱)

گرچه سندان را کنی چون موم روز عزم خویش موم رادر زیر حزم خویش چون سندان کنی^۳
(دیوان عنصری، ۲۶۸)

۲۵- استدراک

سپهسالار لشکر شان یکی لشکر شکن کاری شکسته شد ازو لشکر و لیکن لشکر ایشان^۴
(دیوان عنصری، ۳۲۱)

۱- "هزار قبا یافت بدین عنصری" رادویانی، پیشین، ص ۷ و ص ۱۳۰، "در این شعر صنعت مقلوب بعض نیز آمده است (بقا و قبا)، ترجمان البلاغه، ص ۱۶. در کتاب المعجم، ص ۲۵۱ این در شعر به دیلمی نسبت داده شده است.

۲- وطواط، پیشین، ص ۱۶. رادویانی، پیشین، ص ۱۷. به گفته وی "اندرین مثالست هر دو قسم را" (مقلوب بعض و مقلوب کل).

۳- همان، ص ۸۲.

۴- همان، ص ۹۵.

۲۶- در اعتراض الکلام فی الکلام قبل التمام

صلاح بسنده مخلص که دائم افزون باد و آن کسی که همی نفی جست شد کم و کاست
(دیوان عنصری، ۳۰۴)

به گفته رادویانی "اهل فضل واصحاب آداب این عمل را به غایت ستوده اند".^۱

۲۷- مدح موجه

گشاده دارد برزایرش دوازده چیز بدان صفت که نمائد بجز به یکدیگر
دلش چودستش و عشرت چو طبع و رای چو روی عمل چو قول و زبان چون هنر و بدره چو زر^۲
(دیوان عنصری، ۳۱۲)

۲۸- ذوقافیتین

بکرد بادل تو ای ملک وفا بیعت بکرد باسیر پاک تو هنر پیمان
ز طبع و دست تو گیرد همی سخاحجت ز خاطر تو نماید همی خطر برهان... الخ
(دیوان عنصری، ۳۱۷)

۲۹- لغز

عنصری لغز شمشیر را با این مطلع سروده است:
چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان بی روان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان
(دیوان عنصری، ۲۲۷)

۳۰- قصیده های تمام مطلع

عنصری قصیده (شماره ۳۷) "در مدح امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین" را تمام مطلع سروده.

است با این مطلع:

۱- همان، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۷۸.

گر از عشقش دلم باشد همیشه زیر بار اندر
چرا گم شد رخس باری به زلف مشکبار اندر
(دیوان عنصری، ۱۵۲)

۳۱- ردالقافیه

پاسخی ده تا نشان یابم ز نا پیدا دهان
مردمان پیدا دهان دارند و نا پیدا سخن
در جهان هرگز که دید از چیز ناپیدا نشان
تو چرا پیدا سخن داری و نا پیدا دهان^۱
(دیوان عنصری، ۳۱۸)

۳۲- اعنات، (لزوم مالایلم)

التزام حروف در قافیه:

خواسته بخشی که خواهنده چنان داند که هست
اندر ایران از عطای تو بوادی زین سپس
زیر هر پیچی ز انگشت تو گنجی شایگان
زر نستاند ستاننده از دهنده رایگان^۲
(دیوان عنصری، ۲۲۹)

چنان پرشد از تو گمان مخالف
امل را بماند اجل برگرفته
که گوئی تو اندر میان گمانی
گرفته یمین تو تیغ یمانی^۳
(دیوان عنصری، ۲۵۸)

هزار لاله و گردش ز مشک لاله هزار
بهار چین و شکفته در او نهفته بهار^۴
(دیوان عنصری، ۳۱۰)

۳۳- شعر موصل

ستی پس پشت پشت بستی بستست
پیش پشتی ستی بسی نشستست
(دیوان عنصری، ۳۰۳)

هر دو و مصراع متصل نوشته می شود.

۱- "نیز صنعت اعنات که در هر چهار مصراع کلمه "نا پیدا آمده است".

۲- رادویانی، پیشین، ص ۳۷.

۳- همانجا.

۴- همان، ص ۳۹. در اعنات قرینه آورده است.

بخش سوم

فصل اول
ارزیابی قصاید عنصری

قصاید عنصری

عنصری شاعری قصیده پرداز است که شعر مدحی را در عصر غزنوی به کمال رساند. "توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری تواند کرد، نیامده بود مگر رودکی که وی را سبقت فضل و کمال بود و عنصری خود به فضل و برتری او اقرار داشت."^۱

شصت و چهار قصیده از عنصری باقی است و همه در مدح دیگران ساخته شده اند. عنصری از مدح گفتن باک نداشت. مدح ممدوح نگهدارش از دست محنت حدثان (دیوان عنصری، ۲۲۰) و از مدح دگر کس استغفار است (دیوان عنصری، ۸۵). وی در قصیده ای می گوید:

عزیز از من به نزد من دو چیزست	روان است و زبان آفرین خوان
یکی در طباعت یزدان عزیزست	یکی در آفرین و مدح سلطان

(دیوان عنصری، ۲۴۷)

قصیده های بلند از وی به یادگار مانده است. قصیده به مطلع زیر:

آیا شنیده هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

طولانی ترین ظفر نامه وی محسوب می شود. این قصیده گذشته از وقایع تاریخی مرقع آثار هنری است. از نظر لفظ، ترکیب، قدرت توصیف میدانهای جنگ، احاطه بر مضمون و پیوند مطلب، استشهاد و تمثیل، هنر غیر قابل انکاری در این قصیده دیده می شود. ترکیبهای بدیع و زیبا که برای

وصف بهترین وسیله است در این چکامه کم نیست اسلوب لفظی و جمله بندی آن قابل پیروی و استشهاد و به منزله یکی از سند های قدرت زبان فارسی است.^۱
از قصیده های مشهور دیگر وی قصیده ایست به مطلع:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

(دیوان عنصری، ۶۱)

که ابوالفضل بیهقی عنصری را برای استادی و باریک اندیشی در آن ستوده است. چنانکه می گوید:

"و چنین قصیده نیست او را که هر چه ممکن بود از استادی و باریک اندیشی کرده است. و جای آن بود چنان فتح و چنین ممدوح."^۲

نقادان امروزی شاعران قصیده سرا را به دیده حقارت می نگرند و اشعار مدحیه در نظرشان مانند "مجسمه ای زیباست که در عین طرافت و نفاست فاقد روح و معنویت است."^۳ ولی همین قصاید سرمایه ادبیات تشخیص داده شده است و نمی توان یک باره آنها را از دفتر ادبیات خارج کرد. تحول و گردش روزگار مجبور می کند که فکری را به دل مان راه بدهیم و گر نه "شعر و ادبیات مانند اشیای عتیقه" باید نگهداری بشود که جهت اصلی ساختن آنها از بین می رود و ارزش هنری پیدا می کند. "روزی که عنصری مطلع قصیده خویش را ساخته و فرمود:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار بدون تردید یک شمشیر مخصوص و یک لشکر کشی معین را در نظر داشته و برای شادمان ساختن کشور گشای غزنوی قصیده خود را به رشته نظم در آورده است. اما امروز که روزگار هزاران چرخ خورده و تاریخ حقایق دیگری را راجع به این لشکر کشی ها به ما درس داده است غرض و منظور اصلی عنصری در هنگام مطالعه قصیده از نظر ما محو می شود و توجه ما منحصر به زیبایی الفاظ و انجام کلمات و روانی شعر معطوف می گردد و در این صورت باید گفت شعر عنصری را گردش ایام از ادبیات عملی به ادبیات محض مبدل ساخته و زنگ اغراض را از آن سترده است."^۴

۱- مصفا، پیشین، صص ۱۴-۱۴۵.

۲- تاریخ بیهقی، ص ۹۲۴.

۳- مؤتمن، پیشین، ص ۳۶ و عبدالعلی دست غیب، پیشین، ص ۱.

۴- لطفعلی صورتگر، سخن سنجی، تهران: ۱۳۴۶ ش، صص ۲۱-۲۲.

عنصری قصاید خویش را معمولاً با تغزلی یا مقدمه ای شیوا آغاز می کند. حدود ۴۲ قصیده در دیوان وی با تغزل آمده است. این تغزلات بیشتر در مضامین "صفت و طبیعت، شمشیر، اسب، تهنیت جشن ها و وصف محبوب" آمده است. در این جایتهی چند از این تغزلات یاد می گردد:

گل نوشکفته است و سرو روان بر آمیخته مهر او باروان
خرد چهر او برنگارد به دل که دل مهر او باز بندد به جان

(دیوان عنصری، ۲۱۴)

گر از عشقش دلم باشد همیشه زیر بار اندر چرا گم شد رخس باری به زلف مشکبار اندر
اگر طعنه زند قدش به سرو جویبار اندر چرا رخنه کند غمزه ش به تیغ دوالفقار اندر
شکسته زلف مشک افشان بگرد روی یار اندر به شیطانی نیت ماند به یزدانی نگار اندر

(دیوان عنصری، ۱۵۲)

در بیست و دو قصیده شاعر بدون هیچ مقدمه به مدح پرداخته است. به این نوع قصیده ها مقتضب یا محدود گفته می شود. در قصیده در صفت اسب در ابتدا می گوید:

چهار پای کش پیکر از هنر هموار نگار گر ننگار چو او به خامه نگار
جهنده ای که همی برق ازو برد جستن رونده ای که همی باد ازو برد رفتار

(دیوان عنصری، ۱۳۲)

قصاید عنصری بر معیار کمال قصیده قرار گرفته است که عبارتند از: ۱ - حسن مطلع، ۲ - حسن تخلص، ۳ - حسن مقطع.^۱

حسن مطلع

موضوع یا سخنی را به نحو احسن شروع کردن کمال شاعری است. "اساتید شعر، می گویند که مطلع، سترپوش و سرپوش سخن است و مخصوصاً سفارش می کنند که باید مطلع در لفظ و معنی بسیار مطبوع و دلنشین و جذاب باشد تا در روح شنونده تولید رغبت و نشاط بشنیدن باقی اشعار کند. و این امر را در اصطلاح حسن مطلع و حسن ابتدا می گویند".^۲

۱ - نعمانی، پیشین، ج ۵، ص ۱۳.

۲ - جلال الدین همایی، صناعات ادبی، تهران: ۱۳۳۹ ش، ص ۱۵۹.

مطلع های عنصری با زیبایی و رسایی لفظ حال و مقام را ابلاغ می کند و توجه شنونده را برای نتیجه گیری از ابیات بعد جلب می نماید. عنصری قصیده ای دارد در مدح سلطان محمود بعد از فتح خوارزم در سال ۴۰۷ هـ؛ مطلع قصیده چنین است:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد بایدکار

(دیوان عنصری، ۶۱)

هر دو مصراع این مطلع دارای معانی مستقل است و مؤید انسجام و متانت شعر شده و شنونده منتظر که آثار شمشیر خسروان و کار بزرگان را گوش بدهد. سادات ناصری می نویسد: "به خاطر ندارم که مطلعی شیرین تر و هنرمندانه تر، در قصیده مدحیه زبان فارسی، از آنچه عنصری گفت شنیده باشم".^۱ در ظفرنامه مشهور عنصری که "درین قصیده خویش خواسته است که شعری رنگین تر و فتح نامه ای جامع تر از دیگر سخن سرایان زمان خود بسازد و ابتکار ذکر تاریخچه فتوحات محمودی ضمن قصیده ای غرا این رنگینی و جامعیت را کمال بخشیده است".^۲ در اول بیت هشدار می دهد که ای فلان و فلان شما خبرهای هنر خسروان بسیار شنیده اید ولی خبری که من می خواهم به شما بدهم از همه مهمتر است زیرا این خبر عیان شده است. طرز تخاطب عنصری مانند "نحن نقص احسن القصص" شده است. وی می گوید:

آیا شنیده هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

(دیوان عنصری، ۱۱۳)

در قصیده در صفت عمارت و باغ خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی از اول به صفت عمارت پرداخته است. ساختمان را به بت خانه تشبیه کرده است که صورت های رنگا رنگ در آن نهاده باشند:

بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار بهار خانه مشکوی و مشکبوی بهار

(دیوان عنصری، ۹۱)

در تغزلات عنصری (تشبیب قصیده) هم مطلع رشیق و دقیق و شیرین است. هنگامی که امیر ابو یعقوب یوسف بن سبکتگین با عنصری میانه خوبی نداشت و رسم او را قطع کرده بود، عنصری برای

۱ - سادات ناصری، «بررسی قصاید عنصری»، مجله هفت هنر، آبان، ص ۱۳.

۲ - دیوان عنصری، به کوشش دبیر سیاقی (تعلیقات)، ص ۳۶۵.

عرض معذرت قصیده ای نوشت که در تغزل از شعر اول آن درد هجر و فراق می تراود:

چگونه بر خورم از وصل آن بت دلبر که سوخت آتش هجرش دل مرا در بر

(دیوان عنصری، ۶۶)

و در قصیده ای که در مدح امیر نصر بن ناصر الدین سروده مقدمه را به صفت خزان شروع کرده

است. رفتن بهار و آمدن خزان را به این الفاظ مجسم کرده است:

نگاری که بد طیلسان پرنیانش بزر از چه منسوج شد برمیانش

(دیوان عنصری، ۱۵۵)

از تبعی در دیوان وی مطلع های شیوا و مقدماتی دلکش تر می توان یافت، را دیوانی مطلع های

عنصری را تحت عنوان "فی حسن المطالع" نقل کرده است.^۱

حسن تخلص یا گریز

زیبایی و لطف قصیده را در گریز دانسته اند. گریز یا تخلص عبارت است از این که در طی قصیده شاعر بعد از مقدمه مختصری به موضوع اصلی (مدح) وارد شود. بدون این که شنونده متوجه تغییر مطلب شود.^۲ در اصطلاح علم بدیع گریز "حسن تخلص" نامیده می شود. عنصری در قصایدی که با تشبیه شروع شده خوب از عهده گریز برآمده است. رشیدالدین و طواط بیشتر تخلصات عنصری را نیکو می داند.^۳ شبلی نعمانی بر شعرای متأخرین برای افتخار ایجاد معانی نغز و مرغوبی در گریز خرده گرفته است که ایشان این معانی را از آن خود می دانند. وی عنصری را مبدع این نوع گریزها دانسته در صف آنها جا داده است، بلکه می گوید: "در حقیقت راه را برای آیندگان صاف کرده است". وی چندین گریزهای نغز عنصری را هم نقل کرده است.^۴

عنصری در قصیده ای که در صفت اسب و مدح سلطان سروده است از صفت اسب به مدح

سلطان چنین گریز می زند:

۱- را دیوانی، پیشین، صص ۵۵-۵۶. برای مطلع های خوب عنصری ر.ک. به: دیوان، صص ۲۰۰، ۲۲۷، ۱۸۰، ۱۵۷ و ۷۳.

۲- نعمانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۴ و مؤتمن، پیشین، ص ۱۵.

۳- و طواط، پیشین، ص ۳۲.

۴- نعمانی، پیشین ج ۱، صص ۵۰-۵۲. نیز ر.ک. به: را دیوانی، پیشین، صص ۵۸-۶۰.

سپهروار به گرد هنرهمی گردد سپهر باشد اسبی کش آفتاب سوار
خدايگان جهان آفتاب فرهنگ است که یک نمایش فرهنگ او شدست هزار

(دیوان عنصری، ۱۳۳)

عنصری در گریز کلمات "میر" یا "شاه" رابه کار می برد ولی در شعر بعد اسم یا لقب ممدوح را ذکر می کند. در قصیده ای که در آن صنعت سؤال و جواب به کار برده از محبوب خود تقاضای نشانیدن شرار غم می کند، در جواب توصیه شراب خوری می شود. باز سؤال می کند:

گفتم خورم شراب چه گویی صواب هست
جواب می باید : گفتا ثنای دولت سلطان خوری صواب
و همینطور : گفتم به یمین دولت آن سید ملوک
گفتا به فر دولت آن مالک الرقاب
گفتم شه معظم سلطان نا مجوی

گفتا امیر سید محمود کامیاب (دیوان عنصری، ۱۱)

و در تغزل در وصف معشوق :

بت که بتگر کندش دلبر نیست دلبری دستبرد بتگر نیست
و می گوید :

به لطیفی دگر چنو نبود به کریمی چو میر دیگر نیست

(دیوان عنصری، ۲)

در قصیده مدح امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین در مقدمه آتش جشن سده را باخشم شاه برابر

می داند :

همی مر موج دریا را بسوزد بدان ماند که خشم شهریارست (۱۴)

(دیوان عنصری، ۱۴)

عنصری در گریز قصیده از آوردن مضامین گوناگون خودداری نکرده است، بهار نعت خداوند خسرو عجم است (دیوان عنصری، ۱) در نوروز، روز هر روز چو قدر شهریار می افزاید و شب مانند دشمنان او کاسته می شود (دیوان عنصری، ۱۷).

رز پژمرده رواست، دولت میر، باید تازه باشد :

رز از ز پیری پژمرد و تیره گشت رواست جوان وتازه و روشن بسست دولت میر

(دیوان عنصری، ۵۲)

غزل نیکوان گفتن بی سود است، چرا نعت و ثنای میر ابو یعقوب گفته نشود (دیوان عنصری، ۶۶). نگار خوبتر از مدح شهریار نمی شود (دیوان عنصری، ۸۴) غزل برماه زیبارخ فرخ بود و ثنا بر شاه نیک اختر (دیوان عنصری، ۱۰۱) در قصیده ای که با وصف زلف شروع می شود: فروشکن تو مرا پشت و زلف برمشکن بزن به تیغ دلم را، به تیغ غمزه مزین باز می گوید:

تراکه ماه زمینی بس از من این که کنم تخلص از غزل تو به مدح شاه زمن

(دیوان عنصری، ۲۱۲)

شکسته سر زلف ترک کاشغری می تواند مردمان را از راه بیرد ولی شاعرانه، زیرا که: از آن که هست مرا حرز خدمت ملکی که شد شناخته زو راستی و دادگری در رنج و بلای عشق ملجای راحت کجا است؟ فقط در خدمت امیر (دیوان عنصری، ۷)، عشق همراه با شادی برای آن کس میسر است که بنده سلطان بود (دیوان عنصری، ۲۱). خدمت خسرو دادگر می تواند از جو رو جفای محبوب نگهدار باشد (دیوان عنصری، ۴۴) مضمون اخیر در گریزهای وی تکرار گونه است و از آن در گفتار "چند نکته در نقد قصاید عنصری" (تکرار) بحث خواهد شد.

بخش دعائی قصاید

در قصیده های فارسی معمولاً قبل از اختتام چند شعر دعائیه برای ممدوح آورده می شود و دعای قصاید مشتمل است بر دو قسمت: ۱ - شریطه و ۲ - دعا.

عنصری نیز پیرو این سنت است وی در دعای قصاید شادی، دوام دولت و زندگانی ممدوح را اراده کرده است و نفرین کرده خاکساری دشمنان ممدوح را خواستار است. برای تهنیت جشن ها هم دعا را وسیله قرارداد داده است. شعرهای شریطه در قصاید وی از نیم مصراع تا دو شعر می رسد. در شعر زیر در شریطه ایجاز به کار برده است:

تا جهان باقی بود بادت بقا تا علم را پایه بفزائی و کار ملک را سامان کنی

(دیوان عنصری، ۲۶۸)

و گاهی شریطه را در دو شعر می آورد:

همی تابرزند هنگام نوروز	نسیم باغ با عود قماری
شود گلبن عماری و گل زرد	چو کوبهای زرین بر عماری

(دیوان عنصری، ۲۶۴)

شعرهای دعای قصاید تا پنج شعر گفته شده است. عنصری صدر و ذیل و دعا متناسب آورده

است:

همیشه تا مه و خورشید روشنند و بلند	چو روز روشن باش و بلند همچون خور
------------------------------------	----------------------------------

(دیوان عنصری، ۶۸)

همی تابر فلک اختر بتابد	بجنبد بر زمین سیار و طیار
هوا از ابر نم بیند ز دریا	زمین را مایه بخشد ابر از امطار
همیشه عید بادت روز نوروز	همی تا تازه باشد عید مختار

(دیوان عنصری، ۳۴)

از پژوهشی در اشعار اسلاف عنصری که جز چند قصیده و ابیات پراکنده در دست نداریم به این

نتیجه می رسیم که عنصری در شریطه و دعا به تازگی ها پرداخته است:

۱ - عنصری همانند قصاید مقتضب یا محدود قصاید بدون شریطه آورده و بعد از مدح وارد

دعا شده است. در دیوان وی دنباله قصیده از بین رفته است^۱ و در قصاید با قیمانده هشت قصیده بدون

شریطه دیده می شود.^۲ در پایان قصیده به مطلع:

امید نیکی و تاج ملوک و صدر کرام	بزرگ خسرو آزادگان و فخر انام
---------------------------------	------------------------------

بدون شریطه می گوید:

خجسته بادش آغاز هرچه خواهد کرد	و زان خجسته ترش نیز حاصل فرجام
به کامکاری و اقبال و روز و روز بهی	نگاهدارش یا ذوالجلال و الاکرام
چنین که هست عزیز و چنین که هست بزرگ	چنین که هست قوی و چنین که هست تمام

(دیوان عنصری، ۱۸۶)

۱ - ر.ک. به: دیوان عنصری، صص ۱۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۲۱۱ و ۲۳۱.

۲ - همان، صص ۱، ۷، ۴۰، ۴۴، ۸۱، ۱۸۳، ۲۰۰ و ۲۶۹.

و یا در قصیده در مدح ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین سبکتگین به مطلع :
 غنودستند برماه منور خط و زلفین آن بت روی دلبر
 در پایان می گوید :

به ملک اندر همی بادند باقی به کام دوستان آن دو برادر
 یکی او شاه چوانی که خود هست یکی سالار و از شادی توانگر

(دیوان عنصری، ۴۳)

۲ - به ندرت در قصاید بعد از مدح دعا گفته و دوباره شریطه و دعا آورده است ، در قصیده به مطلع :

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان بی روان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان
 در دعا می گوید :

شادی و شاهی تو داری شادباش و شاه باش جامه شادی تو پوش و نامه شادی تو خوان
 نیک باد آن جان همیشه کز تو باشد نیک بخت شاد باد آن دل همیشه کز تو باشد شادمان

(دیوان عنصری، ۲۳۰)

بعد از این در شریطه می گوید :

تا به نوروز اندرون باشد نشان نوبهار تا سپاه تیر ماه آرد نشان مهرگان

(دیوان عنصری، ۲۳۰)

و دعا در اختتام قصیده چنین به نظر می رسد :

خرمی و زندگانی و بزرگی و هنر باتو باد این هر چهار، ای شاه گیتی جاودان^۱

(دیوان عنصری، ۲۳۰)

۳ - بعد از تغزل و گریز دعا آورده است ، در قصیده به مطلع :

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود عشق زلفش را بگرد هر دلی جولان بود
 در اثنای مدح می گوید :

جاودان فرمانش باد و خود همی گوید فلک تا مرا دوران بود محمود را فرمان بود

(دیوان عنصری، ۲۲)

۴ - بعد از شریطه و دعا که قصیده باید پایان یابد، مجدداً به روال اصلی برمی گردد. در قصیده در مدح سلطان محمود و انتقاد از قصیده غضایری به مطلع:

خدایگان خراسان و آفتاب کمال که وقف کرد برو ذوالجلال عز و جلال
اگرچه در میان مدح محمود به غضایری تاخته است و قصیده را با این دعا به پایان رسانده:
همیشه تا فلک است و جهان و جانورست همی بخندد آجال برسر آمال
دوام دولت را با تو باد مهر و وفا قوام ملت را با تو باد قرب و وصال

(دیوان عنصری، ۱۷۳)

بار دیگر مستقیماً غضایری را خطاب کرده بروی خرده گرفته است:
ایا غضایری ای شاعری که در دل تو بجز تو هر که بود جمله ناقص اند و نکال ...

(دیوان عنصری، ۱۷۴)

۵ - بعد از شریطه و دعا شریطه را مکرر آورده است:

شریطه

الا تا مایه ظلمت ز نورست الا تا مایه نور از نهارست
الا تا هر کجا نازست رنج است الا تا هر کجا خرامست خارست

دعا

بقا بادش چنان کورا مرادست

شریطه

همی تا دور گردون را مدارست (دیوان عنصری، ۱۶)

۶ - گاهی بجای ممدوح برای دوستانش دعا گفته است:

مباد جز بدو ناله دل ولی و عدوش یکی به ناله زار و دگر به ناله زیر

(دیوان عنصری، ۳۰)

عنصری در دعا و شریطه توانسته است که در انتخاب لفظ و معنی دقت و حسن سلیقه را به کار ببرد یعنی خاتمه شیرین که در اصطلاح علم بدیع حسن مقطع و حسن ختام گفته می شود. یاد آوری می شود که حسن ختام شامل شریطه نیز هست.^۱
با این همه در شریطه و دعا بعضی مضامین مکرر به نظر می رسد و با یکنواختی مضمون گاهی

۱ - همایی، پیشین، ص ۱۵۹، مقایسه شود با ادوارد براون، پیشین، ج ۲، ص ۵۶.

فصل دوم مضامین قصاید عنصری

مدح

قصاید عنصری بیشتر در مدح است و موضوع مدایح شجاعت و جنگجویی ممدوحان و میدان کارزار و جود و سخاوت آنهاست. ممدوح او در شجاعت و سخاوت ثانی ندارد.^۱
همی بکشتی تا آدمی نماند شجاع همی بدادی تا آدمی نماند فقیر

(دیوان عنصری، ۳۰۷)

چه عرضه باید کردن به فخر خدمت خویش بر آن کسی که جهان برسخای اوست عیال
(دیوان عنصری، ۱۷۲)

در مدیحه هایش اغراق را در وصف ممدوح از دست نمی دهد. خارق العادات از ممدوحش سر می زند:

اجل بیاید و انگشت برنهد بعدو به ساعت اندر کو تیر برنهد به کمان
(دیوان عنصری، ۲۴۲)

تو نیزه به سنگ سیه در گذاری تو پیکان ز پولاد بیرون جهانی
(دیوان عنصری، ۲۵۷)

در آن دوران مضامین مدح یک حالت یکسانی پیدا کرده و در قصاید مختلف شعرا به عبارت مختلف تکرار می شود. فرخی سیستانی از این حالت جمود و رکود به ستوه آمده از ممدوح می پرسد که چطور به شیوه تازه وی را مدح گوید:

سزای تو ترا شاهانم آفرین گفتن	همی شرم آیدم زین خام گفتاری چنین گفتن
خجل گشتم ز بس حلم تراکوه و زمین گفتن	فرو ماندم ز بس جود تراماء معین گفتن
حدیث تیغ و تیر و قصه تاج و نگین گفتن	ترا بر کشوری یا بر فزوتتر زان امین گفتن
جلال و همت قدر ترا چرخ برین گفتن	پناه داد و دین خواندن بلای کفر و کین گفتن

چه خوانم مرترا شاهاکه دل شد سیرازین گفتن بگو تا من بگردانم ترا مدح متین گفتن^۱

توصیف

گاه جای بجای اشعار وصفی نیز در قصاید وی دیده می شود. مدح بی رنگ اثری نمی گذارد. عنصری برای این که حسن اثر پیدا کند، سراسر قصاید را با وصف آراسته است. تنوع در موضوع های وصف قابل ملاحظه است غیر از وصف مدح (ممدوح) و معشوق (غزل) وصف بهار و خزان، مرکب ممدوح (اسب و فیل)، شمشیر، راه و بیابان ها، آتش سده و جشن سده و عمارت و باغ آورده است، و در وصف به واقعه نگاری نزدیک شده است.

به قول سیمونیدس^۲ دانشمند یونانی: "نقاشی شعر صامت و شعر تصویری گویا و زبان داراست"^۳. وصف های عنصری مصداق همین مقال است.

در وصف لشکر انبوه و نتیجه جنگ سلطان محمود غزنوی با پسر چیپال چنین می گوید:

شنیده ای که چه کرد او به جنگ بر چیپال	به کامش اندر زهر کشنده کرد شکر
زمین ز لشکر او موج سبز دریا بود	ز گرد ایشان گیتی سیاه و روز اغبر...
اگرچه بود حشر بی کرانه ایشان را	نمود خسرو مشرق به آن حشر محشر
گروه ایشان در دست شاه گشته ستوه	سپاهشان دل پرکین و شهرشان ابتر
هنوز لشکر مارا ز خون مردانشان	سم ستوران لعل است و تیغها احمر

(دیوان عنصری، ۱۲۶ - ۱۲۷)

تصویری بهتر از این از لشکر نمی توان ترسیم کرد.

در همین قصیده وصف راهی که محمود غزنوی در نور دیده آورده است با مبالغه شاعرانه سختی های راه را بسیار بزرگ جلوه داده است، زیرا مقصود وی بزرگداشت کارهای ممدوح است:

ور از بهاطیه گویم عجب فرومائی	که شاه ایران آنجا چگونه شد به سفر
رهی که خاک درشتش چوتوده های خشک	بسان عالم و منزلگه اندر او کشور
اگرش گرگ بیوید بریزدش چنگال	ورش عقاب بپرد بیفتدش شهر

۱ - دیوان فرخی، به کوشش دبیر سیاقی، ص ۴۲۵.

2 - Semonides.

۳ - صورتگر، پیشین، ص ۱۸۶.

نباتهاش توگفتی که کژد ماندی گره گره شده و خاراها براو نشتر
 برون گذشت ازو شاه شهریار چو باد ببرد دین و به آزار مذهب آزر

(دیوان عنصری، ۱۱۹ - ۱۲۰)

عبدالعلی دستغیب درباره مضامین وصفی عنصری تحقیق جالبی کرده است. از نتیجه گیریهای وی چند سطر اینجا آورده می شود:

"وصف بهار در شعر عنصری در صف نخستین توصیف ها قرار دارد هوا از رنگ و بو آن چنان سرشار است که شاعر حیرت زده از خود می پرسد: رنگ و بوی هوا از صباست یا به عکس. باد نوروژی در باغ بتگر می شود. درختان گوشوار زمردین به گوش می کنند بعد از بهار توصیف معشوقه در اشعار شاعر بلخی جای آمده است. در این جا نیز چیره دستی شاعر نمایان است اگر معشوقه بخندد شکر گران می شود. و اگر زلفش به اهتزاز در آید مشک ارزان می گردد تغزل و توصیف های هنرمندانه در شعر او کم نیست".^۱

وصف خزان در قصیده های وی با بیان جلوه های بهاری همراه است. می گوید که زیورهای بهاری از بین رفته و زردی خزان را به زر تشبیه کرده جانشین آنها کرده است:

نگاری که بد طیلسان پرنیانش به زر از چه منسوج شد برمیانش
 نگاری که نوروز کرد از درختان چرا باز بسترد باد خزان
 خصومت کند با باد ازیرا که بستد همه زیورگلستان

(دیوان عنصری، ۱۵۵)

وصف های عنصری از اطلاعات شاعر و شیوه استدلال وی رنگ خاصی به خود گرفته است. وی مضامینی را که دیگران در لباس استفهام و حسن تعلیل و امثال آن در شعر بیان می نمایند در صورت سؤال منطقی آورده است. نگاری که نوروز....

عنصری یک قصیده در صفت عمارت و باغ خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی (دیوان عنصری، ۹) و یک قصیده در صفت اسب و مدح سلطان محمود غزنوی گفته است (دیوان عنصری، ۱۳۲) و وصف شعر خود با چه افتخاری می کند:

زبان من مثل ابر و شعر من مطرست چو رفت باز نگردد به سوی ابر مطر^۱

(دیوان عنصری، ۶۸)

غزل

مضامین عشقی و غنائی در قصیده های عنصری همان تغزل قصیده هاست. او پس از دقیقی بزرگترین شاعری است که درکار تغزل و غزل نامش چشم گیر است. دل پاک عنصری وقف مهر جانان است:

مرا بهره دو چیز آمد ز گیتی دل پاک و زبان مدح گستر
یکی بر مهر جانان وقف کردم یکی بر آفرین شاه کشور

(دیوان عنصری، ۴۰)

طرف مخاطب وی ترک کاشغری شاهد جنگی است، که شیوه وی در مجلس رامش افزائی و در میدان جنگ لشکر آرای است. او در حسن یکتا، ماه سروقد و سرو جویبار، دل آرای، سمن بوی، شبه موی^۲، بلاجوی و جفاگوی است. هم وصل و هم حرمان، هم درد و هم درمان است. شاعر به وصل او برخورداری می شود ولی در وصل اندیشه هجران او را بیمناک می کند:

هجراو زامید وصل او بود شیرین چو وصل وصل او را بیم هجرش تلخ چون هجران شود

(دیوان عنصری، ۲۵)

و در هجران و فراق دل خود را به این نحو مطمئن می سازد:

مده به عشق عنان ای دل ار نخواهی رنج که هر که عاشق شد رنجه دل زید هموار

(دیوان عنصری، ۸۴)

وقتی وی هیچ چاره ای نمی بیند به صبر متوسل می شود:

درد مرا به گیتی دارو پدید نیست دردی که از فراق بود درد بی دواست

۱ - برای درك قدرت او در توصیف ر.ك. به: دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، صص ۱، ۱۴، ۱۷، ۲۸، ۳۱، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۹۱، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۵۷، ۲۰۶، ۲۲۷. این فهرست با كمك فهرست مظاهر مصفا در پاسداران سخن (ص ۱۰۰) آماده شد با این تفاوت که شماره صفحات آن فهرست از دیوان عنصری به کوشش یحیی قریب است و نیز ر.ك. به: نعمانی، شعر المعجم، جلد اول، صص ۵۲ - ۵۳.

۲ - عنصری در وصف محبوب بیش از هر چیز از زلف سخن می گوید تکیه کلام عنصری را در غزل ها کلمه "زلف" می توان شمرد. این که علاقه شدید عنصری به وصف زلف آشکار شود ر.ك. به: مظاهر مصفا، پیشین، بخش نخست، صص ۱۰۵ - ۱۲۱.

گنجی است عاشقان را صبر ارنگه کنی کو روی زرد سرخ کند پشت گوژ راست

(دیوان عنصری، ۳۰۳)

اصل هنر غزل عنصری در رباعیاتش تجلی می‌کند، با الفاظ پر شور معشوقه خود را مجسم می‌کند:

معشوقه خانگی به کاری ناید کو دل ببرد رخ به کسی ننماید
معشوقه خراباتی و مطرب باید تا نیم شبان آید و کوبان آید

(دیوان عنصری، ۲۸۹)

در عشق ثبات قدمی را از دست نمی‌دهد و با مکر و حيله هم باشد غیرت عشق او را اجازه نمی‌دهد که دوست او را کسی دیگر دوست داشته باشد. چنانکه گوید:

در عشق تو پای کس ندارد جز من در شوره کسی تخم نکارد جز من
بادشمن و با دوست بدت می‌گویم تا هیچکست دوست ندارد جز من

(دیوان عنصری، ۲۹۵)

غزل وی اگرچه "حاوی معانی ساده و دل‌انگیز عاشقانه است" ولی چون از ذهن منطقی و استدلالی برآمده از طراوت غزل کاسته است. خود عنصری به این نقیصه اقرار می‌کند:

غزل رودکی وار نیکو بود غزل‌های من رودکی وار نیست
اگرچه بکوشم به باریک و هم بدین پرده اندر مرا بار نیست

(دیوان عنصری، ۳۰۳)

نمونه ای از غزل عنصری:

بگرد ماه بر از غالیه حصار که کرد بروی روز بر از تیره شب نگار که کرد
نبود یار به طبع و به جنس ظلمت و نور به روی خوب تو این هردو چیز یار که کرد
ترا که کرد بتا از بهار خانه برون جهان به روی تو بر جان من بهار که کرد
به ماه مانی آنگه که تو سوار شوی چگونه ای عجبی ماه را سوار که کرد
اگر ز عشق تو پرناز گشت جان و دلم مرا بگوی رخانت به رنگ نار که کرد
گراستوار نبودی ز دور بر دل من مرا به مهر تو نزدیک و استوار که کرد

(دیوان عنصری، ۳۰۵)

اعتذار

موضوع قصیده در مدح امیر ابو یعقوب یوسف بن سبکتگین به مطلع :

چگونه بر خورم از وصل آن بت دلبر که سوخت آتش هجرش دل مرا در بر

(دیوان عنصری، ۶۶)

اعتذار است. امیر ابو یعقوب یوسف مرسوم عنصری را کاسته بود. در خیال عنصری "میر از بنده سخن گستر" سیر شده بود. عنصری دلتنگ شده شعر گفتن را کنار گذاشت و به دربار هم نرفت. ابوسهل دبیر در اثنای گفتگو عنصری را آگاه کرد که امیر از تو رنجیده خاطر است، برای این که از تو کار نا پسندیده سرزده است و آن این که قصیده ای که در مدح کسی دیگر سروده بودی با تغییر نام بمدوح به نام او کرده ای. از شنیدن این اتهام عنصری در اعتذار قصیده ای در مدح امیر سرود که در آن قسمها خورده که این قصیده فقط به نام امیر و برای امیر بود:^۱

اگر نگفتم آن شعر جز به نام تو من بدانکه کافرم اندر خدا و پیغمبر

(دیوان عنصری، ۶۸)

سپس گفته که سعایت دشمنان در کار بود و گرنه برای من که شاعری کردن دشوار نیست :

مرانباشد دشوار شاعری کردن که در محاسن تو عرض کرده ام لشکر

(دیوان عنصری، ۶۸)

خواجه ابوالحسن عنصری را پیش خود خوانده بود. عنصری نتوانست که در خدمت وی برود.

در قصیده ای مدح همو به مطلع :

اتفاق افتاد پنداری مرابا زلف یار همچواو من گوژ پشتم، همچواو من بی قرار

(دیوان عنصری، ۱۰۹)

از نرفتن پیش امیر عذر خواهی می کند: اول وی را برای عفو برگناه معذرتان مدح می کند:

از گنه کاری همی منت پذیرد پرگناه تا بیامرزد مرایشان را به وقت اعتذار

(دیوان عنصری، ۱۱۰)

و اگرچه می داند که خدمت او افتخار مهمی است :

خدمت او گیر ار ایدون افتخارت آرزوست ار نگیری خدمت او از تو گیرد افتخار

(دیوان عنصری، ۱۱۱)

با وجود این عذر موجه می آورد که من نمی توانم در خدمت تو کار کنم :

تا شناسد نام رو نام (؟) طبایع مرا ترا آرزوید آمدن با خدمت تو کردگار
باز ماندم زانکه به دانی تو مرحال مرا بسته ام ، نا آمدن این بنده را معذور دار

(دیوان عنصری، ۱۱۲)

تهنیت

موضوع دیگر در قصاید عنصری تهنیت جشن ها است . در دربار غزنوی جشن های مختلف مانند عید شوال ، جشن نوروز و سده گرفته می شد . عنصری در آن موقع بار یافته تهنیت می گفت . در قصیده در مدح امیر نصر بن ناصرالدین به مطلع :

پدید آرد آن سرو بیجاده بر همی گرد عنبر به بیجاده بر

(دیوان عنصری، ۴۴)

در تهنیت جشن سده می گوید :

سده است امشب ای شاه دادش بده بدو گوهر و هر دو از یک دگر

(دیوان عنصری، ۴۵)

در تهنیت عید شوال (فطر) شعر زیر را سروده است :

خجسته باد ترا عید و روزه پذیرفته ولی به ناز و به شادی، عد و به محنت و شر

(دیوان عنصری، ۶۸ و ۸۶)

هجو

از لحاظ حجم دیوان او مضامین هجو و هزل قابل توجه و مورد اعتنا نیست . عنصری به صراحت ، زبان به نکوهش مردم می گشاده ولی شایستگی را از دست نداده است . در هجوهای او اسم مخاطب مجهول مانده است . فقط در یک شعر اسم رشید برده :

ز پالان فزونست ریش رشید تنیده در آن خانه صد دیو پای

(دیوان عنصری، ۳۲۶)

اینک هجوهای دیگر عنصری :

گر چو شته دلت بیفشارند قطره ای خون از آن برون ناید

(دیوان عنصری، ۳۰۶)

چریده دیولاخ، آکنده پهلو به تن فربه، میان چون موی لاغر

(دیوان عنصری، ۳۰۸)

گولی تو از قیاس که گر پرکشد کسی یک کوزه آب ازوبه زمان تیره گون شود

(دیوان عنصری، ۳۰۶)

گرفتم بجایی رسیدی به مال که زرین کنی سندل و سندلک

(دیوان عنصری، ۳۱۴ و ۳۲۲)

ای گرفته کاغ کاغ از خشم ما همچون کلاغ کوه و بیشه جای کرده چون کلاغ کاغ کاغ

(دیوان عنصری، ۳۱۴)

به مستحقان ندهی هر آنچه داری و باز دهی به معجرو دستار سبزک و سیماک

(دیوان عنصری، ۳۱۴)

به هیچ درنروی تا در آن نیابی سود به هیچ کس نروی تا در آن نبینی رنگ

(دیوان عنصری، ۳۱۵)

از همه مهمتر اشعاری است که عنصری در ذم غضایری و شعر او نوشته است. هر دو طرف به یکدیگر تاخته اند و موضوع به هجو یکدیگر کشیده شده است. عنصری غضایری را مخاطب ساخته می گوید:

ایا غضایری ای شاعری که در دل تو بجز تو هر که بود جمله ناقص اند و نکال

نگاهداری تودر خدمت ملوک زبان به جد به کوش و مده عقل را به هزل و هزال

(دیوان عنصری، ۱۷۴)

تأسف بر جهان گذار

عنصری اگرچه شاعر قصیده سرا بود و در نعمت و جاه زندگی می کرد، همه در فکر و خیال مدح و یا توصیف پری رویان نبود. می دانست که زندگی طرب انگیز این جهان تو خالی است. افسوس کنان می گوید:

ای دریغاکزین منور جای زیر خاک مغاک باید شد

پاک ناکرده تن ز گرد گناه پیش یزدان پاک باید شد

با چنین خاطری چو آتش و آب باد پسیمود و خاک باید شد

(دیوان عنصری، ۳۰۶)

اندرز و حکمت

عنصری در ضمن مدح و توصیف، مسایل اخلاقی را تذکر می دهد، که برای خوانندگان مایهٔ علو همتی و بلند نظری می شود. مثلاً اشعاری که به طور تمثیل در قصیده ای آمده است:

میان زاغ سیاه و میان باز سپید شنیده ام ز حکیمی حکایتی دلبر

(دیوان عنصری، ۱۲۹)

اگر تو خویشتن اندر قیاس من داری همی فسوس تو بر خویشتن کنی ایدر^۱

(دیوان عنصری، ۱۳۰)

او "همانند سخن فردریک ویلهلم نیچه شاعر و فیلسوف آلمانی الاصل زندگی را در "اراده به قدرت" می داند:

چو مرد برهنر خویش ایمنی دارد شود پذیره دشمن بجستن پیکار

(دیوان عنصری، ۶۱)

و سپس این چند بیت پر معنی که علاوه بر ترغیب انسان به برتری جوئی، امکان یافتن هنر و مردانگی را هم تصدیق می کند:

عجب مدار که نامرد مردی آموزد از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر

به چند گاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده باعنبر^۲

(دیوان عنصری، ۸۲)

وی زندگی را در حرکت می داند و تحریص همت و تشحیذ مردانگی شیوهٔ او است:

نجنبند همی کوه سنگین ز جای برهر کسی سنگ ازان است خوار

چو در آسیا سنگ جنبان شود مر او را فراوان بود خواستار

نبارد سرشک از هوا بر زمین نخیزد سیه ابر تا از بحار

۱ - میرزا مقبول بیگ بدخشانی، ادب نامه ایران، لاهور، بدون تاریخ، ص ۹۷.

۲ - دستغیب، پیشین، ص ۱۶.

بجینیدن ابر سنازد صدف ز هر قطره ای لؤلؤ شاهوار

(دیوان عنصری، ۷۴)

مثل زنند که جوینده خطری حزم از آرزوی خطر در شود به چشم خطر

(دیوان عنصری، ۶۶)

اخلاق حمیده عفو و رحم و رادی و وفا را چنین می ستاید :

چهار وقتش پیشه چهار کار بود کسی ندید و نیندش ازین چهار جدا

به وقت قدرت رحم و به وقت زلت عفو به وقت تنگی رادی به وقت عهد وفا

(دیوان عنصری، ۲)

گناه دشمن پوشد چو تیره گشت به عفو بچیرگی در عفو از شمایل حکماست

(دیوان عنصری، ۳۰۳)

شاهان را که از سلام می رنجند و به دشنام خلعت می دهند نصیحت گفتن زهره شیر می خواهد.

عنصری از همه چیز بی پروا ممدوح را به داد و راستی و ثبات قدم تشویق می کند :

زمانه داد تو داده است داد ملک بده خدای کام تو رانده است کام خویش بران

(دیوان عنصری، ۲۴۶)

به راستی تو گرای و به مردمی تو بسیج به دشمنان تو شتاب و به دوستان تو نگر

(دیوان عنصری، ۸۰)

اگر زمانه نگردد تو با زمانه بگرد وگر سپهر نباید تو با سپهر بیای

(دیوان عنصری، ۲۷۱)

خاقانی بر عنصری ایراد گرفته بود که عنصری از تحقیق و حکمت و پندی بهره بود.^۱ چنانکه

دیدیم ایراد خاقانی وارد نیست.

اعتقاد به جبر و قضا و قدر و مباحث کلامی، فقهی و مانند آن و یا مضامین علمی و مضامین

قرآنی و حدیث در قصاید وی جایی دارد.

که حرفی ندانست از آن عنصری

نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد

- ۱

دیوان خاقانی، به کوشش دکتر سجادی، تهران، ۱۳۳۸ ش، ص ۹۲۶.

سبک شعر عنصری

اگر بگیرد مدحت مرا به سحر حلال بیاورم که هم قدرت است و هم امکان
نخست یادگر از روزنامه نام منست به هرکجا سخن پارسی است در کیهان
مرا شناسد لفظ بدیع و وزن غریب مرا شناسد دعوی دفتر و دیوان

(دیوان عنصری، ۲۱۹)

نه تنها عنصری بر لفظ بدیع و وزن غریب و قدرت و امکان در مدح بالیده است بلکه ازرقی نیز شعر عنصری را "سحر مثال" گفته است:

اگر به دولت محمود می پدید آمد ز طبع عنصری آن شعر های سحر مثال^۱
در شعر عنصری از لحاظ لفظ و معنی نمی توان شک برد. استاد فروزانفر راجع به شعر وی گفته است:

"عنصری بزرگترین استاد قصیده پرداز و مدح سرای قرن پنجم بلکه زبان فارسی است و تاکنون بدین پایه و مایه در جزالت لفظ و رشافت سبک هیچ یک از شعرای قصیده سرا با کثرت عده و توجه به معارضه نتوانسته اند قصیده ای انشا کنند و اگر از عهده لفظ بر آمدند گرو معنی شدند و اگر حق معنی ادا کردند فخامت لفظ را از دست دادند. در تمام دیوان او یک قرینه غیر متوازن و تعبیر غیر مناسب به دشواری می توان یافت و یک جمله که در افادت غرض و پرورش مقصود، دخالت نداشته باشد نمی توان دید. عباراتش با معانی متوازن (مگر در چند مورد که از شدت مراعات ایجاز عبارت وافی نیست) نه عبارتها کوتاه است و نه معانی ناساز و بی اندام"^۲.

سبک عنصری نمودار سبک خراسانی است که در آن دوران رایج بود. محمد جعفر محجوب در کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی خصوصیات سبک خراسانی را شرح داده و جای جای از شعر عنصری شاهد مثال نقل کرده است.^۳

۱ - دیوان ازرقی هروی، به کوشش سعید نفیسی، تهران: ۱۳۳۶ ش، ص ۵۰.

۲ - فروزانفر، پیشین، ص ۱۱۲.

۳ - محمد جعفر محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: ۱۳۴۵، ص ۱۸۱ به بعد.

اوزان قصاید عنصری

اوزان قصیده های عنصری مطبوع و با مضامین قصاید وی سازگار و نشان دهنده ذوق و سلیقه و ذهن شاعر است. وی اوزان رایج زمان خود را در شعر خود به کار برده است.^۱ فقط یک بیت از شعر وی در بحر های غریب و نامأنوس در المعجم نقل شده است.^۲ مظاهر مصفا جدولی نمودار اوزان شصت قصیده عنصری با ذکر صفحات آنها در دیوان عنصری، چاپ یحیی قریب (۱۳۲۳ شمسی)، فراهم آورده است.^۳ و در اینجا مطلع ۶۴ قصیده عنصری با ذکر نام عروضی هر بحر آورده می شود.^۴

الف. بحر مجتث

مثنی محذوف "مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلمن"

- (۱) ۱ - دل مرا عجب آید همی ز کار هوا
- (۶۶) ۲ - چگونه برخورم از وصل آن بت دلبر
- (۸۱) ۳ - اگرچه کار خرد عبرت است سر تا سر
- (۱۱۳) ۴ - آيا شنیده هنرهای خسروان به خبر
- (۱۴۴) ۵ - هزار گونه زره بست زلف آن دلبر
- (۲۱۱) ۶ - فرو شکن تو مرا پشت و زلف برم شکن
- (۲۷۷) ۷ - آيا شکسته سر زلف ترک کاشغری
- (۲۸۱) ۸ - چو جای داد بود پادشاه دادگری

مثنی مقصور "مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلمن"

- (۲۸) ۱ - نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر
- (۵۲) ۲ - اگر به تیر مه از جامه بیش باید تیر
- (۶۱) ۳ - چنین نماید شمشیر خسروان آثار
- (۶۹) ۴ - جمال لفظ فرای و کمال معنی گیر

۱ - مقایسه شود با اوزان قصائد فرخی و منوچهری در پاسداران سخن، بخش نخست، صص ۳۰۹ - ۳۱۱ و ۴۱۲.

۲ - شعر عنصری در المعجم در بحر کامل، ص ۸۴ و دیوان عنصری، ص ۳۲۶.

۳ - پاسداران سخن، ص ۱۵۸.

۴ - شماره صفحات با دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی (۱۳۴۲ هجری شمسی) تطبیق دارد.

- ۵ - مراد عالم و شاه زمین و گنج هنر (۷۵)
 ۶ - ز عشق خویش مگر زلف آن پری رخسار (۸۴)
 ۷ - بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار (۹۱)
 ۸ - چهار پای کش پیکر از هنر هموار (۱۳۲)
 ۹ - خدایگان خراسان و آفتاب کمال (۱۶۷)
 ۱۰ - امیدنیکی و تاج ملوک و صدر کرام (۱۸۳)
 ۱۱ - توانگری و بزرگی و کام دل به جهان (۱۹۱)
 ۱۲ - چو تن به جان و به دانش دل و به عقل روان (۲۰۰)
 ۱۳ - بخار دریا بر آورمزد و فروردین (۲۰۶)
 ۱۴ - همی روم به مراد و همی زیم به امان (۲۱۷)
 ۱۵ - قویست دین محمد به آیت فرقان (۲۳۱)
 ۱۶ - خدایگان بزرگ آفتاب ملک زمن (۲۳۷)
 ۱۷ - به فال نیک و به فرخنده روزگار جهان (۲۴۱)
 ۱۸ - چو آفرید بتا روی تو ز دوده خدای (۲۶۹)

ب. بحر هزج

مثنی سالم "مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن".

- ۱ - گه آن آراسته زلفش زره گردد گهی چنبر (۱۰۰)
 ۲ - گر از عشقش دلم باشد همیشه زیر بار اندر (۱۵۲)
 مثنی اخرب مکفوف محذوب "مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن":
 ۱ - نوروز فراز آمد و عیدش به اثر بر (۱۳۷)
 ۲ - نوروز بزرگ آمد و آرایش عالم (۱۸۰)
 ۳ - آن زلف سرافکنده بر آن عارض خرم (۱۸۷)
 مسدس مقصور "مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن":
 ۱ - سده جشن ملوک نامدارست (۱۴)

- ۲ - منقش عالمی فردوس کردار (۳۱)
 ۳ - نه خفته ست آن سیه چشم و نه بیدار (۱۴۹)
 ۴ - بدان گردیست آن سیمین زنخدان (۲۴۷)
 مسدس محذوف / مقصور "مفاعیلن مفاعیلن فعولن / مفاعیل"
 ۱ - چنان باشد بر او عاشق جمالا (۴)
 ۲ - غنودستند بر ماه منور (۴۰)
 ۳ - بدان ماند که یزدان گروگر (۵۷)
 ۴ - گل خندان خجل گردد بهاری (۲۶۰)

ج. بحر رمل

- مثنی محذوف / مقصور "فاعلاتن فاعلاتن فاعلن / فاعلان"
 ۱ - باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود (۱۷)
 ۲ - تاهمی جولان زلفش گرد لالستان بود (۲۰)
 ۳ - ماه رخسارش همی در غالیه پنهان شود (۲۵)
 ۴ - ای شکسته زلف یار از بسکه تودستان کنی (۲۶۵)
 ۵ - ای جهان را دیدن روی تو فال مشتری (۲۷۲)
 مثنی مقصور "فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان"
 ۱ - عارضش را جامه پوشیدست نیکویی و فر (۸۷)
 ۲ - گر نه مشکست از چه معنی شد سر زلفین یار (۱۰۵)
 ۳ - اتفاق افتاد پنداری مرا با زلف یار (۱۰۹)
 ۴ - مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال (۱۵۷)
 ۵ - چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان (۲۲۷)
 ۶ - لاله دارد توده توده ریخته بر پرنیان (۲۵۲)
 ۷ - شهر یار داد گستر خسرو مالک رقاب (۲۸۵)

د. بحر متقارب

مثنی سالم - "فعولن فعولن فعولن فعولن"

- ۱ - چه چیزست رخساره و زلف دلبر (۳۵)
 - ۲ - نگاری که بد طیلسان پرنیانش (۱۵۵)
 - ۳ - شه مشرق و شاه زابلستانی (۲۵۶)
- مثنی مقصور "فعولن فعولن فعولن فعول"
- ۱ - به از عید نشناسم از روزگار (۷۳)
 - ۲ - گل نو شکفته است و سرو روان (۲۱۴)
- مثنی محذوف "فعولن فعولن فعولن فعل"
- ۱ - پدید آرد آن سرو بیجاده بر (۴۴)

ه. بحر خفیف

مخبون محذوف "فاعلاتن مفاعلن فعلن"

- ۱ - هر سؤالی کز آن لب سیراب (۷)
- ۲ - بت که بتگر کندش دلبر نیست (۱۲)
- ۳ - رامش افزای باد و نیک اختر (۴۷)
- ۴ - ای پری روی آدمی پیکر (۴۹)

و. بحر مضارع

مثنی اخرب مکفوف مقصور "مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان"

- ۱ - گفتم متاب زلف و مرا ای پسر متاب (۱۰)
- ۲ - از دیدن و بسودن رخسار و زلف یار (۱۴۲)
- ۳ - گفتم نشان ده از دهن ای ترک دستان (۲۲۲)

به طوری که ملاحظه شد بحور مورد توجه عنصری به ترتیب عبارت بود از بحر مجتث، بحر

هزج، بحر رمل، بحر متقارب، بحر خفیف و بحر مضارع.

ردیف

عنصری به ردیف توجه چندانی ندارد. در میان قصاید وی فقط هشت قصیده به ردیف‌های مختلف مردف است. ردیف‌های وی عبارت است از فعل ربط و حرف و فعل ردیف‌های دشوار اسمی در شعر وی دیده نمی‌شود. از ردیف نیز می‌توان قدرت یک شاعر را بررسی کرد. چنانکه شفیعی کدکنی می‌گوید:

"اگر دیوان شاعر را از نظر وجود ردیف یا عدم آن در شعرهای مختلف بررسی کنیم می‌بینیم قدرت خلق او در شعرهای مردف آشکار تر است. زیرا قافیه وقتی آزاد باشد نوع خیالها و اندیشه‌هایی که تداعی می‌شود، همان چیزهایی خواهد بود که شاعران پیشتر، از آن قافیه تداعی کرده‌اند. مثلاً اگر "سحر" را یک بار به طور آزاد در تداعی شاعر قرار دهیم و یکبار با محدودیتی که در ردیف "پیچیده‌اند" یا "افشانده‌اند" وجود دارد، بی‌گمان در بیشتر موارد قدرت تخیل شاعر در محدوده افشانده‌اند، مثلاً تداعی تازه تر و بدیع تری خواهد داشت."^۱

شعر عنصری نمی‌تواند نمودار این تأثیر باشد زیرا ردیف در شعر فارسی دوره غزنوی زمینه وسیعی نداشت و بعد از نیمه دوم قرن پنجم گسترش می‌یابد. ردیف‌های مورد استفاده عنصری به قرار ذیل است:

۱ - ردیف "است" در یک قصیده به کار رفته است که مطلع آن چنین است:

سده جشن ملوک نامدارست ز افزیدن واز جم یادگارست

(دیوان عنصری، ۱۴)

۲ - ردیف "نیست" در یک قصیده به مطلع زیر به کار می‌برد:

بت که بتگر کندش دلبر نیست دلبری دستبرد بتگر نیست

(دیوان عنصری، ۱۲)

۳ - ردیف "شود" در دو قصیده آورده شده است:

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود تا ز صنمش هر درختی لعبتی دیگر شود

(دیوان عنصری، ۱۷)

ماه رخسارش همی در غالیه پنهان شود زلف مشکینش همی بر لاله شادروان شود

(دیوان عنصری، ۲۵)

۴ - ردیف "بود" در یک قصیده به مطلع زیر آمده است:

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود عشق زلفش رابه گرد هر دلی جولان بود
(دیوان عنصری، ۲۰)

۵ - ردیف "بر" در قصیده به مطلع زیر چنین آمده است:

نوروز فراز آمد و عیدش به اثر بر نز یکدگر و هر دو زده یک به دگر بر
(دیوان عنصری، ۱۳۷)

۶ - ردیف "اندر" در یک قصیده به کار رفته است:

گر از عشقش دلم باشد همیشه زیر باراندر چرا گم شد رخس باری به زلف مشکبار اندر
(دیوان عنصری، ۱۵۲)

۷ - ردیف "کنی" یکبار در قصیده:

ای شکسته زلف یار از بسکه تودستان کنی دست دست تست اگر با ساحران پیمان کنی
(دیوان عنصری، ۲۶۵)

قافیه

قافیه بیشتر قصیده های عنصری مقید است و توجه خود را نسبت به قافیه های مجرد، به مقید مردف مبذول داشته است. حرف ردّف در قصاد وی الف است:

گفتم نشان ده از دهن ای ترک دلستان گفتا ز نیست، نیست نشان اندرین جهان
(دیوان عنصری، ۲۲۲)

فقط چند قافیه دارای حرف ردّف "ی" است مانند:

نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر یکی به رنگ عقیق و دگر به بوی عبیر
(دیوان عنصری، ۲۸)

قوافی مطلق مجرد که در آنها حرف وصل به کار رفته است نیز در دیوانش به چشم می خورد و تعداد این قافیه ها از هفت تجاوز نمی کند که در آن چهار قافیه مطلق به ردّف اصلی دیده می شود. از قبیل قصیده:

شه مشرق و شاه زابلستانی خداوند اقران و صاحبقرانی

(دیوان عنصری، ۲۵۶)

بقیه مطلق مجرد که از حروف قافیه جز حرف وصل حرفی در آنها به کار برده نشده و در صفحات ۲۷۲، ۲۷۷ و ۲۸۱ دیوان آمده است.

در انتخاب حرف روی رغبت وی به حرف "ر" (۳۵ قصیده) و "ن" (۱۷ قصیده آشکار) است. علاوه بر این قصیده هایی با قافیه حرف الف (=ا)، (ب)، (ش)، (ل)، (م)، و ی (۱) سروده است. باید توضیح داده شود که بعضی ادبا "ش" ضمیر، یای فعلی و نسبتی والف اطلاق را در صورتیکه بروی متصل باشد ردیف می دانند در حالیکه در قافیه حرف وصل به شمار می رود و قافیه مقید را به قافیه مطلق مبدل می گردانند.^۱ در این بررسی حروف مذکور فوق را به عنوان حروف وصل قافیه در نظر داشته ایم.

ترکیبات

زیبائی و خوش آهنگی شعر مبتنی است بر الفاظ و ترکیبات. عنصری ترکیبات متعدد در شعر خود به کار برده است. محمد نوری عثمان برای نشان دادن سبک عنصری ترکیب ها و واژه های مرکب عنصری را مورد بررسی قرار داده است. وی نوپردازی شاعرانه واژه های مرکب وی را قبول دارد ولی تا حد معینی جنبه مشروط بودن این امر را حفظ می کند. وی در فهرستی بر «اساس واژه نامه بسامدی واژه های مرکب عنصری را که دارای رنگ آمیزی سبکی بوده و خارج از متن رنگ آمیزی شاعرانه دارند»^۲، ۱۹۹ واژه مرکب نو را برحسب موضوع دسته بندی شده آورده است، و بعضی واژه های مرکب که به علت کم بودن نیازی به طبقه بندی نداشته ضمیمه این فهرست شده.^۳ به عقیده وی و آماري که از دیوان عنصری ترتیب داده "در متن عنصری از هر صد واژه چهار واژه شکل های نو واژه مرکب است. بدون شک در فهرست واژه های عنصری واژه های ساده ای نیز وجود دارد که در متون سده ۱۰ هـ مشاهده نشده است، اما آنها از واژه های عمومی زبان توده ای و زبان ادبی به شمار

۱- رازی، پیشین، ص ۲۷۷.

۲- واژه نامه بسامدی عنصری، مقدمه، ص ۱۱.

۳- همانجا.

می روند که شاعر تنها فصاحت شاعرانه در متن به آنها می دهد.^۱

تقسیم واژه های مرکب عنصری در فهرست عثمان برحسب منشأ به چهار دسته است بدین قرار:^۲

۱ - واژه هایی که از ترکیب اسم باریشه فعلی زمان حال که عامل تأثیر و یا کیفیت است ، ساخته شده اند، مانند : شیرشکار ، مرد اوبار ، لشکرکش و غیره .

۲ - واژه هایی که از ترکیب دو اسم که یکی از آنها مبین کیفیت است ساخته شده اند ، مانند : آهن کمان ، تیغ دندان ، باد رفتار

۳ - واژه هایی که از ترکیب صفت یا اسم فاعل یا مفعول با اسم ساخته شده اند، مانند : گسسته امید ، پیروز اختر .

۴ - واژه هایی که از ترکیب اسم با اسم مفعول ساخته شده اند، مانند : نیاز کشته .

و با بررسی ترکیبات نو عنصری محمد نوری عثمان به این نتیجه رسیده است که برخی از

واژه های عنصری به نوعی سمبل شاعرانه تبدیل شده است ، مانند :

سمبل	معنی سمبل	مثال
ارم	زیبائی ، نیکی	ارم نهاد ، ارم کردار
سیل	نیرویی حد ناپذیر	سیل صفت
خورشید	فروغ ، روشنی	خورشید رای
کوه	۱ - عظیم الجثه بودن	کوه جسم ، کوه پیکر
	۲ - عظمت ، وسعت	کوه گذار
	۳ - استحکام ، پایداری	کوه بقا ، کوه صبر ، کوه صفت
کیوان	۱ - مرگباد ، مهلک بودن	کیوان دمار
	۲ - رفیعی ، بلندی	کیوان بالا ^۳

عبدالعلی دستغیب نیز فهرستی مشتمل بر ۵۸ واژه مرکب عنصری فراهم ساخته است . به گفته

۱ - همان ، ص ۲۱ .

۲ - همان ، مقدمه ، ص ۲۲ .

۳ - برای تفصیل بیشتر ر.ک. به : واژه نامه بس آمدی عنصری ، مقدمه ، ص ۲۲ - ۲۴ .

وی ترکیبات عنصری هنوز می تواند در شعر و نثر امروز مقامی شایسته داشته باشد.^۱
تکرار همه ترکیبات عنصری در اینجا موجب تطویل کلام می شود مافقط برای این که دعوی بی حجت نباشد چند شعر از مدایح عنصری که دارای ترکیبهای رنگارنگ است قید می کنیم:

همه سیه دل و آتش حسام و روئین تن مهیب روی و بلا فعل و اهرمن پیکر
همه زمین جگر و کوه صبر و صاعقه تیغ سپهر تاختن و باد گرد و ابر سپر

(دیوان عنصری، ۱۲۶)

دل آرامی، دل آرائی، غم انجامی، غم افزائی نکونامی، نکورائی، به حسن اندر جهان سرور

(دیوان عنصری، ۱۰۰)

گشاده گردن و گسترده کین و آخته تیغ دوان چنانکه سوی صید شیر شرزه نر

(دیوان عنصری، ۱۱۶)

ویژگی های دیگر در شعر عنصری

۱ - شکوه و هیمنه لفظی:

قصیده جای هنر نمایی زبان و اسلوب است. عنصری مضامین مدحی را با الفاظ زیبا و تعبیراتی دل انگیز و خواص پسند و در نهایت فصاحت و بلاغت آورده است. توجه وی به صنایع لفظی کم نیست. "کلمه ها و جمله ها رقصان و پر از موج و حماسه وارند".^۲، مانند:

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان بی روان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان
گر به جنبانش آست، اربلر زانی درخش ور بیندازیش تیرست، اربد و یازی کمان
از خرد آگاه نه در مغز باشد چون خرد از گمان آگاه نه در دل بود همچون گمان

(دیوان عنصری، ۲۲۷)

۲. هماهنگی ابیات

شعر های عنصری یکسان است. رادویانی در این باره می گوید: "چون شعر بر یکسان بود بسیار

۱ - عبدالعلی دستغیب، پیشین، ص ۵.

۲ - همان، ص ۹.

بهر از آن بود که با تفاوت و شعر پاک بی تفاوت شعر عنصریست. چون نگاه کنند تأمل کند بجای آرد.^۱

۳. نیرومندی گفتار

نیرومندی گفتار وی از این امر پیداست که همان موضوع که دیگران در چهار بیت گفته اند وی توانسته است در یک شعر بیان نماید:

به چندگاه دهد بوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده با عنبر

(دیوان عنصری، ۸۲)

سعدی همین موضوع را در قطعه "گلی خوشبوی در حمام روزی" ^۲ در چهار شعر آورده

است.^۳

۴. موسیقی کلام

کلام عنصری از یک نوع موسیقی بر خوردار است که از تکرار حروف به وجود آمده است. در شعر زیر با تکرار حرف "ر" احساس موسیقی رخ می دهد:

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود

(دیوان عنصری، ۱۷)

"اگر این شعر عنصری:

خرد را تاج و پیرایه ادب را جوهر و مایه به دل با فخر همسایه به همت با قضا همبر

(دیوان عنصری، ۱۰۱)

با صدای بلند خوانده شود مایه اعجاب شنونده می شود."^۴

۱ - ترجمان البلاغه، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲ - کلیات سعدی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: ۱۳۴۰ ش، ص ۳.

۳ - دستغیب، پیشین، ص ۱۷.

چند نکته در نقد قصاید عنصری

نه در هر سخن بحث کردن رواست خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

(سعدی)

باید یاد آوری شود که عنصری استاد استادان و بزرگترین قصیده سرای قرن پنجم است که شعرش "هزار و یک جهت دارد که با قانون بلاغت و فصاحت منطبق است" ^۱ و در استحکام لفظ و رشقت معنی به درجهٔ اعلیٰ رسیده است. با این وجود از خطاهایی در سخن مصون نماند و نقایصی هرچند اندک در گفتار وی راه یافت که در برابر اشعار نغز او اهمیت خاصی ندارد. خوب بود که از آن چشم پوشی می شد لیکن از آنجا که رسم روزگار است یک بدی جای هزار نیکی را می گیرد. بعضی مانند خاقانی در انتقاد از شعر وی کلمات سخت به کار می برند که نشانهٔ بغض است.

نکات معنوی

بیان نارسا

مسامحه و عدم سبقت شاعر در آوردن بعضی از مضامین منجر به تعبیر ناپسند شده است

جهانرا بگذرانی نگذری خود بدان ماند که گشت روزگاری

(دیوان عنصری، ۲۶۲)

یا:

حافظ تو باد یزدان تا به دنیا خضروار بگذرانی عمرها را و تو هرگز نگذری

(دیوان عنصری، ۲۷۶)

که بقای ممدوح را خواسته و لیکن با بیان مبهم دلتنگی از بقای ممدوح ظاهر تر است تا دعای

همیشه ماندن وی ^۲.

در شعر زیر:

۱ - مصفا، پیشین، بخش نخست، ص ۹۵.

۲ - فروزانفر، پیشین، ص ۱۱۲؛ و مؤتمن، پیشین، ص ۴۰.

گردنده فلک خدمت او پیشه گرفته است از عیب و فساد از پی آنست مسلم
(دیوان عنصری، ۱۸۸)

عیب و فساد فلک تعبیر رکیکی است. چنین می نماید که ممدوح دارای صفت ناموزن عیب و فساد است. و در واقع ممدوح را هجو گفته است. و در شعر زیر:

قدر او را در شرف گردون مخوان کآیدش ننگ دست او را در سخا دریا مخوان کآیدش عار
(دیوان عنصری، ۱۱۰)

قدر ممدوح را برتر از شرف گردون و سخای او را بیشتر از دریا می داند اما از آوردن فعل نهی و کلمات ننگ و عار تغییر مقصود به دست می آید که اگر ممدوح را به این صفات مدح بگویند باعث عار و ننگ وی است.

و در این شعر عنصری جاودانی ممدوح را می خواهد ولی با استدراک لطف سخن را از دست داده است:

از سفر کردن چنان گردی که تا گیتی بود نام نیک تو نباشد جاودان جز در سفر
(دیوان عنصری، ۸۹)

در مضامین مدحی به رعایت اقتضای حال و مقام به دیده اغماض نگریسته است "در مقام مقایسه خصم و ممدوح خر و اسب تازی را بایکدیگر می سنجد:

اگر به جنس ستوری یکی بود خر و اسب به اسب تازی هرگز چگونه ماند خر
(دیوان عنصری، ۱۳۰)

و نیز در شعر زیر خود را یوز و ممدوح یا لطف خدمت او را به مثابه سرین غزال می خواند:

ز عمر مرد چه جوید فزون ز خدمت تو به دشت یوز چه خواهد به از سرین غزال^۱
(دیوان عنصری، ۱۷۲)

گاهی ایجاد ایجاز در جمله برای فهم مطلب دشوار است:

همیشه بودی تأثیر آسمان به زمین ز فضل اوست کنون اندر آسمان تأثیر (۵۴)

که مصراع دوم هر دو طرف یعنی تأثیر و تأثر آسمان را افاده می کند با این که مقصود دوم

است. و این احتمال از شدت ایجاز است.^۱

تعقید معنوی

کدام زایر با فضل دید و نعمت او که بر نیامدش آواز شکر او ز مسام

(دیوان عنصری، ۱۸۵)

که ترکیب اجزای جمله سبب ابهام و یا تعقید معنی شده است.

غلو

ترک ادب شرعی که اغلب همراه با غلو که "به حد است حالت عقلی" رسیده در شعر وی جای به جای مشهور می افتد. مانند موارد ذیل:

بسی کس است که منکر بوده به صانع خویش همی دهد به بزرگی و فضل او اقرار^۲

(دیوان عنصری، ۹۷)

گر چو مردم همت میمون او صورت شود ناخن پایش به اندازه مه از کیوان بود^۳

(دیوان عنصری، ۲۱)

اغراق های نامطبوع

عنصری در اشعار خود بعضی اغراق های نامطبوع دارد. مانند: این اشعار:

اگر پیغمبر اکنون زنده بودی به نام و نصرت یزدان داور

به جای پرنیان برنیزه او ردای خویش بریستی پیمبر

(دیوان عنصری، ۵۸)

ز حرص مدحش اندر زمین ایران شهر همی بروید شعر ار پراکنند شعیر^۴

(دیوان عنصری، ۵۵)

۱- فروزانفر، پیشین، ص ۱۱۲.

۲- عنصری دیوان، به تصحیح یحیی قریب، مقدمه، ص ۱۶ و مصفا، پیشین، ص ۱۰۱.

۳- همانجا.

۴- همان، ص ۱۰۱.

صنعت موازنه ناقص

ز زخم آن گهر آگین پرند مینارنگ ز گام آن فرس مهرسم ماه نعال^۱

(دیوان عنصری، ۱۶۸)

ضعف در مضامین حماسی

شفیعی کدکنی عنصری را جز در مدح در زمینه های جنگی و حماسی ناظمی ناتوان می شمارد و چند شعر وی را به عنوان شاهد مثال آورده است:

”صف پیلاتش اندر ساز زرین چو بر کوهی شکفته زعفران زار

(دیوان عنصری، ۳۱)

که فقط رنگ زرد را در نظر گرفته و از نرمش و اندک وزنی و سبکی زعفران فراموش کرده و سنگینی و صلابت تصویر - که مقصود او بوده - حاصل نشده است و نمونه بهتر از آن موردی است که درباره دلبران سپاه ممدوح می گوید:

گرفته گرزها زرین و سیمین مخالف رنگ و دیگر سان به پیکر
یکی همچون تن دلداده عاشق یکی چون ساعد معشوق دلبر

(دیوان عنصری، ۵۷)

که رنگ زر و سیم درگرزها او را به یاد اندام زرد عاشق و بازوی سیمین معشوق افکنده ولی از نرمی و ضعفی که در آنهاست فراموش کرده، ازین روی حاصل تصویر او هیچ ارزش القائی ندارد.^۲

چو بینی قد ایشان را تو گویی همی شمشاد روید بر معصفر

(دیوان عنصری، ۵۷)

مبارزانش به نیروی پیل و زهره ببر ببأس آهو و کبر پلنگ و قد چنار

(دیوان عنصری، ۶۱)

که اندام قوی مبارزان را از یاد برده است. علاوه برین تشبیه قامت به سرو و متداول است نه چنار و شمشاد. به مناسبت شاخه های سبز و نزاکت و طراوت شمشاد را به زلف تشبیه می کنند. چنانکه حکیم

۱ - مؤتمن، پیشین، ص ۱۸۴.

۲ - صور خیال در شعر پارسی، ص ۴۲۶.

قطران تبریزی گفته^۱:

همی ستیزه برد زلف یار با شمشاد
شگفت نیست گر از وی همیشه باشم شاد
گاهی بسپجد و بستر بسجد از دیبا
گاهی بتازد و زنجیر سازد از شمشاد

حشو

حشو قبیح در شعر عنصری آمده است:

ماندست چون دل من در زلف او اسیر
رخسار آبدارش در زلف تابدار (۱۴۲)
در زلف تابدار حشواست.

(دیوان عنصری، ۱۴۲)

اگر پیغمبر اکنون زنده بودی
به نام و نصرت یزدان داور
به جای پرنیان برنیزه او
ردای خویش بر بستی پیمبر (۵۸)
پیمبر در مصراع دوم حشو است.^۲

در یک قصیده در مدح ابو جعفر محمد بن ابی الفضل در اثنای مدح سه بیت در تعریف اسب آمده:

چنان نوردد خاک اسب او که پنداری
که مغز او همه بادست و استخوان آذر
نشان عالم و کشور دهد سمش گویی
که عالم است برو نعل و میخها کشور
سبک رسی تو به فرداوی خود از تو گذشت
تواند نرو نرسی ورچه مرکبت صرصر

(دیوان عنصری، ۱۴۶)

که بر ترتیب اصلی قصیده نیست و حشو گونه ایست.

چهار شعر در وصف اسب در یک قصیده در مدح امیر نصر بن ناصر الدین:

بدان مرکب فرخش ننگری
که ساکن یقین است و جنبان گمان

.....الخ (دیوان عنصری، ۲۱۵)

را نیز می توان از همین نوع حساب کرد.

۱- دیوان قراتر تبریزی، بسی و اهتمام محمد نخجوانی، تبریز: ۱۳۳۳ ش، ص ۸۱.

۲- مصفا، پیشین، بخش نخست، ص ۱۰۲.

تکرار

عنصری بسیاری از معانی را به طور محسوس چند جای تکرار می کند و اغلب از مقوله معانی مشترک است. ذکر همه آنها کاری است بس مشکل و دشوار و تنها چند نمونه آورده می شود.

در مقدمه قصیده در مدح سلطان محمود غزنوی زلف و صورت محبوب را برای مانوی حجت اهریمن و یزدان پنداشته است:

بس نباید تا به روشن روی و موی تیره گون مانوی را حجت اهریمن و یزدان شود

(دیوان عنصری، ۲۵)

در قصیده در مدح خواجه ابوالحسن می خوانیم:

پرده شد روشن رخس راتیره زلف و نادراست پرده اهریمنی بر روی یزدانی نگار

(دیوان عنصری، ۱۰۹)

و در قصیده در مدح محمد بن ابراهیم طائی باز موضوع تشبیب زلف و روی محبوب است در صورت حجت اهریمن و یزدان:

به روی و موی او مرممانوی را ز مذهب آشکارا کرده اسرار

یکی را حجت اهریمن آمد یکی راجحت یزدان دادار (۱۴۹)

(دیوان عنصری، ۱۴۹)

در گریزهای وی این معنی که خسرو دادگر پناهگاه مناسبی از جور و بیداد محبوب است مکرر آمده است.

در اکثر قصاید گردش چرخ و آرامش زمینها موضوع تأیید قرار گرفته است. در دو قصیده در مدح سلطان محمود غزنوی می گوید:

تا همی گردد سپهر و تا همی باید زمین (۹۰)

و:

تا چرخ همی گردد و پاینده، بود خاک (۱۸۲)

در قصیده دیگر در مدح خواجه ابوالحسن موضوع تأیید می خوانیم:

تا زمینها را ز آرامش بود همواره طبع تا فلکها را همی گردش بود همواره کار

(دیوان عنصری، ۱۱۲)

یا در اشعار زیر در مدح محمد بن ابراهیم طائی :

همی تا فرودین ماه نشاطست چنان چون مهرگان دزدست و عیار

(دیوان عنصری، ۱۵۱)

و در مدح سلطان محمود غزنوی :

تا به نوروز اندرون باشد نشان نوبهار تا سپاه تیر ماه آردنشان مهرگان

(دیوان عنصری، ۲۳۰)

و یا در مدح همو در قصیده دیگر :

همی تا درستی و بیماری آید جهان را به نوروزی و مهرگانی

(دیوان عنصری، ۲۵۹)

موضوع شریطه یکی است .

در قصیده در مدح امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین در دعا خواسته است :

تا زمانه است شاد بادش دل تا زمین است سبز بادش سر

(دیوان عنصری، ۵۱)

در صفت عمارت و باغ خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی قصیده را به این الفاظ دعائی

به پایان رسانیده است :

بقاش باد و سرش سبز باد و کار به کام فلک مساعد و دولت رفیق و ایزد یار

(دیوان عنصری، ۹۹)

و باز در دعای قصیده در مدح سلطان محمود غزنوی این موضوع به چشم می خورد :

شاه را سر سبز باد و جان به جای و تن قوی تیغ تیز و امر نافذ بادش و دل شاد خوار

(دیوان عنصری، ۱۰۸)

در دعا اغلب خواستار شادی شاه و ممدوح شده و نابودی دشمنان او را اراده کرده است چند

قصیده متضمن این معنی است ۱.

در دو قصیده مختلف به یک معنی به مدح سلطان محمود پرداخته است :

ز سال و ماه نویسند مردمان تاریخ به تو نویسند تاریخ خویشان مه و سال
(دیوان عنصری، ۱۶۹)

و:

اگرچه مایه تاریخ عالم ایام است فتوح اوست تواریخ گردش ایام
(دیوان عنصری، ۱۸۵)

در مضامین مدحی سخاوت مندوح به بحر و ابر^۱ و حلم به کوه^۲ تشبیه می شود و یا این که قدر
او بلندتر از گردون و سخای او را دریا خواندن عار دارد.^۳ یا صفات زلف^۴ و اسب^۵ و یا موضوع زیر
که آتش رخسار معشوق اگر نمی تواند مشک و عنبر را بسوزاند چرا دل من از دور سوخته می شود:
دل من آتش رخسار او ز دور همی چرا نسوزد نامسوخته بر او عنبر^۶

(دیوان عنصری، ۱۴۵)

در صورتهای مختلف در دیوان وی دیده می شود. گاهی عین بیت ها را با اندک تصرف لفظی
در دو قصیده یا بیشتر مکرر آورده است، مانند:

اگرچه با حشری تو به فضل تنهایی و گرچه تنها باشی ز فضل باحشری
(دیوان عنصری، ۲۷۹)

و:

میان صد حشر اندر به فضل تنهایی و گرچه تنها باشی ز فضل باحشری
(دیوان عنصری، ۲۸۱)

در یک قصیده درباره خود می گوید:

ز جاه تو معروف گشتم چنین من اندر حضر نام من در سفر
(دیوان عنصری، ۴۵)

و در مدح سلطان محمود سروده است:

۱- همان، ۱۰۷، ۳۸۶، ۶۵۸، ۹۴۷، و ۲۴۲۲ و موارد دیگر.

۲- همان، ۶۳ و ۹۵۴.

۳- دیوان عنصری، شعر ۱۲۴۳، ۲۴۲۳، ۱۱۷۶.

۴- همان، ۱۲۰۱، ۲۹۵۰.

۵- همان، ۱۳۴۷ و ۱۵۲۵.

۶- همان، ۲۹۴۸.

ز فضل بر سفری دایم ارچه در حف ری ز ملک در حضری دایم ارچه بر سفری

(دیوان عنصری، ۲۸۳)

که تکرار الفاظ چشمگیر است.

تکرار در قصاید وی به حد ابتذال رسیده است لفظ و معنی هرچه دوست داشتنی باشد اگر با تکرار آورده شود لطف و زیبایی را از دست می دهد و شاید همین تکرار و مشابهت معانی باعث شد که امیر ابو یعقوب یوسف بن سبک‌تگین گمان برد که عنصری قصیده ای را که پیش از آن در مدح ممدوح دیگر گفته بود با تغییر نام ممدوح به نام او کرده است.

عنصری خود نقل مضمون را قبول ندارد و در ضمن قصیده اعتذار به می گوید:

مرا نیاید حاجت به نقل کردن شعر که معنی از دل و از طبع من بر آرد سر
زیان من به مثل ابرو شعر من مطرست چو رفت باز نگرود به سوی ابرو مطر

(دیوان عنصری، ۶۸)

البته از مثالهای فوق این امر به تحقق می رسد که تکرار در شعر عنصری وجود دارد و عنصری هیچ اشاره ای در این ضمن نمی کند. شاعر موظف است که اگر معنی یک قصیده خود را در دیگری به کار ببرد در شعر اشاره کند. چنانکه انوری گفته است:

"از گفته‌های خویش سه بیت از قصیده‌ای کانجا نه معتبر بود اینجا نه مستعار
آوردیم به صورت تضمین درین مدیحه نز بهر آنک بر سخنم نیست اقتلار
لکن چوستی است قدیمی روا بود احیاء سنت شعراء بزرگوار"

ضعف دعا و مقطع

در دعای قصاید غیر از تکرار رعایت ادب ممدوح را ملحوظ نداشته است اگرچه سلاطین غزنوی شراب می خوردند ولی ممدوحی (سلطان محمود غزنوی) را که امین ملت، یساردین، لشکر کش ایمان و حق گسترست، به باده و ساغر دعوت کرده است که سخت نارواست:

بقای شاه جهان باد و عز و دولت او دلش برامش و دستش به باده و ساغر

(دیوان عنصری، ۱۳۱)

یا:

بقات باد و به کام تو باد کار جهان سپاه دولت گردت گرفته پیرامن
ز لاله رخ خوبان و سرو قدبتان سرا و مجلس تو همچو بوستان و چمن^۱

(دیوان عنصری، ۲۴۰)

شمس قیس رازی برای کسانی که "خدایگان شریعت و پناه ملت" باشند "نسب مدح او به شراب و مستی و صبح" سزاوار نمی داند،^۲ چه رسد به دعای قصاید.

مضمون های باریک و خارج از سبک

در اشعار گاهی مضامین پیچیده که با دیگر ابیاتش بر نمی خورد دیده می شود چنانکه عنصری در مدح گفته است:

از فراوان عکس روی زرد اعدا روز جنگ تیغ او نشگفت اگر مر زعفران را کان شود

(دیوان عنصری، ۲۶)

ز بهر آن که زنی شاه را قلم باید نرست هیچ نی از خاک تا نبست میان

(دیوان عنصری، ۲۱۷)

کوکنار از بس فزع داروی بی خوابی شود گبرافتد سایه شمشیر تو بر کوکنار^۳

(دیوان عنصری، ۳۱۱)

نکات لفظی

غرابت لفظی

لغات غریب و مهجور که در این زمان از زیبایی شعر می کاهد در شعرش جایگزین است مانند لغت خنکال به معنی نشانه در شعر زیر:

چو دیلمان زره پوش شاه مژگانش به تیر و زوبین برپیل ساخته خنکال

(دیوان عنصری، ۳۱۵)

لغاتی که در فرهنگ اسدی و فرهنگ کامل سروری از عنصری آمده و دبیر سیاقی "آنها را در

۱- برای موارد دیگر ر.ک به: دیوان، ۱۳۱، ۱۹۰. و برای دعای نصرین ناصرالدین، ص ۱۰۴.

۲- رازی، پیشین، ص ۴۱۵.

۳- یوسفی، پیشین، ص ۶۰۴ و ۶۰۵. شعر: کوکنار از بس فزع در همان کتاب به فرخی نسبت دارد.

مقدمه دیوان عنصری جمع آوری کرده است اغلب از همین مثال است.^۱ عده لغات غریب در مثنویهای او نسبت به قصاید بیشتر است. احتمال می رود که شاید این لغات در آن زمان معمول بوده یا شعر شاعر زیاد بود و این لغات چشمگیر نبود. محمد جعفر محبوب در این باره می نویسد:

"شعرهایی که فرهنگ نویسان برای نشان دادن معنی لغت یا طرز استعمال آن، نقل کرده اند اما اینگونه بیتها اکثر - بلکه تمامی - دارای لغتی مهجور و غریب است. این لغتها یا در آن روزگار رایج و معمول و مصطلح و زبان زد عامه مردم بوده است، یا در همان دوران نیز از گروه واژه های زنده و مستعمل خارج شده بوده و شاعر به مقتضای مصلحتی (مانند انتخاب قافیه و یا نقل و ترجمه حکایت و داستان) آن را به کار برده است.

امروز داوری در باب اینگونه شعرها، و تکیه کردن بدانها ممکن است مایه گمراهی شود چه محتمل است که شاعری در یک منظومه چند هزار بیتی چند واژه نا مصطلح و غریب (یا مستعمل در دوران خود و مهجور در دورانه های بعد) به کار برده باشد، و اگر بخواهیم شعر او را از روی همان ابیات معدود ارزیابی و در باب آن داوری کنیم، ناگزیر او را شاعر مهجور پسند و متمایل به استعمال لغات غریب خواهیم پنداشت. در صورتی که ممکن است این حکم صواب نباشد."^۲

تنافر لفظی

گاه در اشعار وی تنافر لفظی مشهور می افتد:

پادشاهیها همه دعویست برهان تیغ او آن نکوتر باشد از دعوی که با برهان بنود

(دیوان عنصری، ۲۲)

(هیها همه) تنافر دارد.^۳

عیوب قافیه

اقوا— در قصیده ای که در سراسر قافیه حرکت ماقبل روی فته است در شعر زیر با کسره آورده است:

۱ - مقدمه دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، ص شصت و پنج. و دیوان عنصری، ص ۳۰۰ به بعد.

۲ - محبوب، پیشین، ص ۱۸.

۳ - مصفا، پیشین، بخش نخست، ص ۱۰۲.

یکی موجود گرداننده خیر یکی معلوم گرداننده شر
همی تا باغ وراغ ورود و کشته چو آید ماه فروردین به آخر (۴۳)

الف اطلاق

در قصیده ای به مطلع زیر:

چنان باشد بر او عاشق جمالا که خوبی را ازو گیرد مثالا

(دیوان عنصری، ۴)

در سراسر قصیده در قافیه، الف اطلاق آمده است. آوردن این الف را "عیبی فاحش شمرند و البته جائز ندارند".^۱

مظاهر مصفا نوشته است "الف اطلاق بعد از قافیه‌ی (ل) آورده که خوب نیست و به ذوق خوش نمی آید. و دیگران نیز الف اطلاق بعد از قافیه‌های (ل) و (ق)، (ص)، (س)، (ط)، (ظ)، که با آن سازگار نیست نیاورده اند. چنانکه مسعود ساخته:

شاهای جهان شاهی و شاه جهانیا

رودکی گفته:

پوپک دیدم بحوالی سرخس بسانگک بر برده با بر اندرا^۲

بی اعتدالی در محرکات و سواکن شعر

شمس قیس رازی در المعجم در بی اعتدالی حرکات می گوید: "اما چون متحرکات متوالی پنج شد و تجاوز آن از حد اعتدال درگذشت، ذوق شعری در آن مختل گشت، لاجرم طبع سلیم از قبول آن نبوتی تمام نمود و در هیچ شعر متداول نشد و آنچه متکلفی خاطر رنجانیده است و قریحت تراشیده و بر پنج متحرک متوالی گفته:

شكر ازان دولبك تو بچنم اگر نویله کنی (دیوان عنصری، ۳۲۶)

از تخطرات شعر است آن را اعتباری نباشد و احتجاج را نشاید".^۳

۱- رازی، پیشین، ص ۲۰۹.

۲- پاسداران سخن، بخش نخست، ص ۱۰۳.

۳- المعجم، ص ۴۲. رازی در ص ۸۴ همان کتاب شعر مذکور را به عنصری نسبت داده است.

فصل سوم

تأثیر شعر عرب و قرآن و حدیث در شعر عنصری

تأثیر شعر عرب در شعر عنصری

عنصری از ادبیات عرب به معنی جامع اطلاع کامل داشت، مددوح خود را در سیاست و زیرکی به بزرگان عرب همانند می ساخت. وی به حلم احنف است (دیوان عنصری، ۱۰۲) در سخاوت و جوانمردی دست حاتم را از پشت می بست (دیوان عنصری، ۱۸۱). عدل عمر به واسطه وی در جهان شناخته شده است (دیوان عنصری، ۱۳۸) سیاست عجمی اش با فصاحت مصری همراه است (دیوان عنصری، ۲۸۰) وقتی حمله می کند چون قوم ربیع و مضر یک تن زنده نمی ماند (دیوان عنصری، ۱۲۳). وی ذکر اسامی شعرای عرب زبان را نیز در شعر خود آورده است، چنانکه در ابیات زیر:

به مدحش اندر گویی مرکبست دو چیز یکی زبان فرزدق دگر بیان جریر

(دیوان عنصری، ۲۹)

ز نعمان بگذرد در خدمتش مرد به مدحش بگذرد شاعر زحمان

(دیوان عنصری، ۲۵۰)

وی ترکیبات عربی را در شعر خود جا داده است و بعضی ترکیبات عربی در کلام وی دال بر تعجب یا تمنی است، یا از قرآن گرفته شده، چنانکه در موارد ذیل:

اولوالالباب صفحه ۹ / سطر ۹

مالک الرقاب ۳/۱۱

للشعرا ۳/۹۸

لاتأمن ۸/۱۰۳

حسن العتاب ۸/۱۵۹

ذوالجلال ۱۰/۱۵۹

۱۰/۲۰۸	ماءمعین
۱۴/۲۷۵	حاش لله
۱۶/۲	معاذالله
۱۲/۱۲	کرام الکاتبین
۴/۹۸	للزوار
۸/۱۰۳	لا تحذر
۸/۱۵۹	خیر المنال
۱۶/۱۷۱	مهیمن متعال
۶/۲۱۲	ذوالمن

در بیشتر ابیات قصاید او قافیه از کلمات عربی مرکب است. در بعضی قافیه ها کلمات عربی را بیش از کلمات فارسی به کار برده مانند قصیده ۳،۲ در دیوان که همه کلمات قافیه عربی است، بجز چند مورد که در آن ها قافیه از واژگان فارسی گرفته شده است.

وی خود آگاه یا ناخود آگاه از معلومات وسیعی در زبان عربی در شعرهایش سود جست. نفوذ شعرای عرب مخصوصاً ابو تمام طائی و احمد بن حسین متنبی در شعر وی قوی و عمیق است و "به طرز خیال و سبک ایشان پرورش یافته طریقه این دو را در فارسی نشان می دهد. بلکه اشعار شان را هم گاهی ترجمه می کند".^۱

رشیدالدین و طواط عنصری را استاد قصیده سرایان و مدیحه گوینان فارسی زبان می دانسته و می گوید: "بیشتر تخلصات عنصری نیکوست. و او در این معنی پارسیان را چون متنبی است تازیان را".^۲ در نظر اته قصاید عنصری "از حیث خشکی اسلوب صیغه سبک اشعار عربی - مانند اشعار متنبی را - دارد".^۳

تشابهی که از تأثیر سخنوران عرب زبان در شعر عنصری تجلی کرده، نفوذ متنبی را از همه بیشتر نشان می دهد. ولی قضاوت این مرا بس مشکل است که آیا همه مضامین متنبی که در شعر عنصری

۱ - فروزانفر، پیشین، ص ۱۱۳.

۲ - و طواط، پیشین، مقدمه، سب و ص ۳۲.

۳ - اته، پیشین، ص ۹۸.

نفوذ کرده از خود متنبی است - متنبی متهم بسرقت است.^۱ قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی در برابر کسانی که نسبت سرقت به متنبی داده اند از طرف متنبی به دفاع پرداخته ولی خود او هم برخی از موارد رانمی تواند انکار کند.^۲

در بحث در زمینه ادبیات تطبیقی میان دو شاعر یا گویندگان دو ملت در مورد معانی مشترک مسئله تواردهم پیش می آید. و شاید اشتراک معانی عنصری با گویندگان عرب زبان در بعضی موارد ناشی از توارد باشد. رائج شدن معانی بین شعرا امری ناگزیر است زیرا معانی در عواطف شعرا حق مشترک دارد. ابن رشیق گوید: "شاعران را الفاظی معروف وامثله ای مألوف است که نمی باید از آن تجاوز کنند و غیر آن را در شعر خود به کار برند چنانکه کاتبان نیز الفاظ خاصی دارند که آن را" الالفاظ الکتایه "خوانند و غیر آن را به کار نمی برند".^۳ الشریشی چند مثال مورد توارد لفظ و معنی شعر را آورده است.^۴ و نوشته است، شعر میدان است و شعرا "فرسان" پس بین آنها توارد خاطر رخ می دهد.^۵

به هر حال عنصری از مضامین شعر عربی اقتباس مضمون کرده است. لیکن چنان رنگ تازه و هیأت جدید بدان بخشیده که صورت نخستین در آن دیده نمی شود.^۶

عنصری در شعر خود از تقلید و نفوذ شعر عرب مانند منوچهری حرف نمی زند. تضمین و شعر ملمع به کار نبرده است. حتی در مواردی که بعضی اشعارش ترجمه ماندی از شعر عرب می بینیم بدون ذکر اسم شاعر آورده است. شبلی نعمانی در این زمینه تند تر سخن زده و به عنصری عنوان سرقت داده است. وی قضیه توارد را قبول ندارد و می گوید: "از عنصری مضامین چندی است که قطعاً از عرب گرفته شده ولی چون مردم نظرشان به کلام عرب نبوده و با آن التفاتی نداشتند لذا به این خیال نیفتادند که آنها سرقت یا ترجمه است".^۷

۱- ر.ک. به: ابن سعد محمد بن احمد العمیدی، الابانة عن سرقاة المتنبی، چاپ مصر: ۱۹۶۱.

۲- مهدی محقق، "متنبی و سعدی"، مجله راهنمای کتاب، سال دوم، شماره دوم، ۱۳۳۸ ش، ص ۲۳.

۳- مهدی محقق، تحلیل اشعار ناصر خسرو، ۳۶.

۴- ابی العباس احمد الشرنیشی، شرح مقامات الحریری البصری، تصحیح محمد عبدالمنعم خفایی، مصر: ۱۳۷۲ ق، ج ۲، صص ۲۱۶-۲۱۸.

۵- همانجا.

۶- صفا، پیشین، ج ۱، ص ۵۶۲.

۷- شبلی نعمانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۶.

برعکس شبلی نعمانی، سعید نفیسی عقیده دارد که اگر شاعری از مضامین دیگری استفاده کند چیزی از شئون ایشان نمی‌گاهد. بلکه ثابت می‌کند که در آثار اسلاف خویش تتبع داشته است.^۱ منوچهری در قصیده‌ای به مدح عنصری وی را از شعرای عرب برتر شمرده و در این مقایسه از شعرای نامور عرب بدینسان نام می‌برد:

کو جریو کو فرزدق، کوزهیرو کو لبید	رؤ به عجاج و دیک الجن و سیف ذویزن
کو حطینه، کو امیه، کونصب و کومیت	اخطل و بشار برد، آن شاعر اهل یمن ...
ابن هانی، ابن رومی، ابن معتر، ابن بیض	دعبل و بوشیص و آن فاضل که بود اندر قرن
وان خجسته پنج شاعر کو، کجا بودندشان	عزه و عفراو هند و میه و لیلی سکن
وان دوامرؤ القیس و آن دو طرفه و دونا بفه	وان دوحسان و سه‌اعشی و انس حماد و سه زن
گوفراز آیند و شعر اوستادم بشنوند	تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن
تا بر آن آثار شعر خویش گیرند باز	نی بر آثار و دیار و رسم و اطلال و دمن ^۲

علاوه بر معانی و مضامین شعر عرب عنصری از روشهای شعری عرب هم استفاده کرده و این فنون را در شعر فارسی رواج داده است.

از روشهایی که عنصری از شعر عربی اقتباس کرد یکی مناظره است. عنصری در مناظره میان "زاغ و باز" در ظفر نامه با مطلع زیر:

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر	بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر
--------------------------------	---------------------------------

(دیوان عنصری، ۱۱۳)

آورده است:

میان زاغ سیاه و میان باز سپید	شنیده ام ز حکیمی حکایتی دلبر
به باز گفت سیه زاغ هر دو یارانیم	که هر دو مرغیم از اصل و جنس یکدیگر
جواب داد که مرغیم، جز بجای هنر	میان طبع من و تو میانه هست نگر
خورند از آنکه بماند زمن ملوک زمین	تو از پلیدی و مردار پرکنی ژاغر

.....الخ (دیوان عنصری، ۱۲۹)

۱ - سعید نفیسی، محیط زندگی احوال و اشعار رودکی، ۴۵۱.

۲ - دیوان منوچهری، ص ۷۳. برای اسمهای شعرا که در این اشعار به آنها اشاره شده ر.ک. به: فهرست نامهای کسان، دیوان منوچهری، ص ۲۷۵ (به کوشش دبیر سیاقی).

جدت عنصری در این فن این است که وی مناظره را بجای تشبیه در آخر قصیده به کار برده است. شعرای عرب گاهی در تشبیه قصاید خود بجای نوحه سرایی بر اطلال و دمن با معشوق به گفتگو می پرداختند.

عنصری در تقلید از شعرای عرب بعضی قصایدش را تماماً وقف اینگونه اشعار کرده است مانند قصیده در مدح نصر بن ناصرالدین سبکتگین با مطلع:

هر مؤالی کز آن لب سیراب دوش کردم همه بداد جواب

(دیوان عنصری، ۷)

و یا دیگری با این مطلع:

گفتم نشان ده از دهن ای ترک دلستان گفتا ز نیست، نیست نشان اندرین جهان

(دیوان عنصری، ۲۲۲)

مضامین شعرای عرب زبان در شعر عنصری

ابی تمام حبیب بن اوس الطائی (م ۲۳۱ هجری):

قد اصبحت اکثرهم عطا و قبلک کنت اکثرهم سؤالا^۱

عنصری

سؤال رفتی پیش عطا پذیره کنون همی عطای تو آید پذیره پیش سؤال

(دیوان عنصری، ۱۷۲)

ابی نواس الحسن بن هانی (م ۱۹۹ هجری):

لیس لِّلهٖ بـمـسـتـکـر أن یجمع العالم فی واحد!^۲

و در همین معنی جریر (م ۱۱۱ هجری) گفته است:

إذا غضب علیک بنو تمیم رایت الناس کلهم غضاباً^۳

۱- دیوان ابی تمام حبیب بن اوس الطائی، مصر (قاهره) ۱۹۴۲ م، ص ۲۰۱.

۲- دیوان ابی نواس، ص ۴۵۴. شبلی نعمانی می نویسد: شعر مزبور وقتی که گفته شد فوراً در تمام بغداد منتشر گردید و توجه عموم را به خود جلب نمود. تا آن که جماعتی نزد وی رفته پرسیدند که این معنی از ایجادات تو هست یا از دیگری گرفته‌ای؟ او انصاف داد و گفت: خیر، بلکه مأخوذ از شعر جریر است. (شعر العجم، ج ۴، ص ۱۰۷).

۳- دیوان ابی نواس، ص ۴۵۴، حاشیه ۵.

و شعر متنبی:

هدیه ما رأیت مهدیها الا رأیت العباد فی رجل^۱

عنصری

گرش بتانی دیدن همه جهانست او برین سخن هنر و فضل اویس است گوا
کس از خدای ندارد عجب اگر دارد همه جهانرا اندر تنی همی تنها

(دیوان عنصری، ۲)

امروالقیس بن حجر کندی (م بسال ۸۰ پیش از هجرت):

مکر مفر مقبل مدبر معا کجلمود صخر حطه السیل من عل^۲

عنصری

چنان بود که ز افراز در نشیب آید چو سنگ کان به نهیش برانی از کهسار^۳

(دیوان عنصری، ۱۳۳)

بشار بن برد (م ۱۶۷ هجری):

کان الناس حین تغیب عنهم نبات الارض اخطاه قطار^۴

عنصری

گفتم او را سحاب شاید خواند گفت شاگرد کف اوست سحاب

(دیوان عنصری، ۸)

یا:

تو مر زدودن زنگار جهل را علمی تو باز داشتن قحط سال را مطری

(دیوان عنصری، ۲۸۳)

ثعالبی، ابی منصور عبدالملک (م ۴۲۹ هـ):

اما تری خلفا شیخ الملوک غذا مملوک من فتح العذرا بلدته^۵

۱ - متنبی، دیوان شرح العکبری، ج ۳ ص ۱۷۳.

۲ - عبدالحمید آیتی، (مترجم) معقات سبع، تهران: بدون تاریخ، ص ۲۵، کدکنی، پیشین، ص ۲۹۲.

۳ - همان، ص ۲۹۱.

۴ - متنبی هم مدوح را ابر خوانده است:

ایسن از ممت ایستهذا الهمام
(دیوان متنبی، به شرح العکبری، ج ۳ ص ۳۴۳).

۵ - دیوان عنصری، به کوشش یحیی قریب، ص ۲۲۵.

عنصری

نه زان سپاه کسی چیرگی گرفت به جنگ
نبوده بود برآن شهر هیچ کس را دست
مدینه العذرا بود نام او تا بود
نه زان بزرگان کس بر خلف بیافت ظفر
ز عهد سام نریمان و گاه رستم زر
از آن که چیره نشد هیچ کس بر او به هنر

(دیوان عنصری، ۱۱۸)

سعید بن حمید (م بعد از ۲۵۹ هـ):

و تری السماء اذا اسف ربابها
و تری الغصون اذا الرياح تنفست
تبکسی لتضحک ثورهن فیاله
وکانها کسیت جناح غراب
ملتفة کتعاتق الأجباب
ضحکا تکشف عن بکاء سحاب^۱
که همین مضمون در ادب عربی "والارض تبسم عن بکاء سماء"^۲ شهرت داشته است.

عنصری

گرخاک همی خندد زیر قدم ابر
پر صورت و نقش است همه روی زمین پاک
چون ابر همی زار بگرید به زیر بر
فتنه است مگر ابر برین نقش و صورت

(دیوان عنصری، ۱۳۸)

یا می گوید:

ز بهر آن که همی گرید ابر بی سببی
همی بخندد بر ابر لاله گلزار

(دیوان عنصری، ۳۰۹)

علاء بن عامر المری:

اذا نصحت باحسان تقوم به
کنت الذی استودع المعزا من خرق
من لیس یشکر ما اولیت من حسن
بذرا فلم یزک سر سو وفی علن^۳

عنصری

در عشق تو پای کس ندارد جز من
در شوره کسی تخم نگارد جز من

۲۹۵

۱ - عبدالله ابن المعتز، کتاب البدیع، به کوشش اغناطیوس کراتشونسکی، لندن: ۱۹۳۵ م، ص ۲۹ - ۳۰.

۲ - الراغب اصفهانی، محاضرات الادباغ، مصر: ۱۲۸۷ ق، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳ - مضافات امثال کلیله و دمنه، ص ۲۳، بنقل از مهدی محقق، تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۱۰۰.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام (م ۴۰ هجری).

و تحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر^۱

عنصری

خدایرا دو جهان است فعلی و عقلی یکی به مایه قلیل و دگر به مایه کثیر
جهان فعلی دنیا جهان عقلی شاه یکی جهان صغیر و دگر جهان کبیر

(دیوان عنصری، ۳۰)

فرزدق، ابو فراس هماد بن غالب بن صمصمة تمیمی دارمی (م ۱۱۰ هجری):

احلامنا تزن الجبال رزاة و تخالنا جنبا اذا ما نجهل^۲

انا لتوزن بالبحال حلو منا و یزید جاهلنا علی الجهال^۳

عنصری

به حلمش گرجبل نسبت نکردی جواهر نیستی انلر جبالا

(دیوان عنصری، ۵)

یا:

به بحر گفتند: از جود او ترا اصلست به کوه گفتند: از حلم او تراست اثر

(دیوان عنصری، ۷۶)

حرانی، ابوالحسن علی بن حسین (در زمان نوح بن نصر سامانی):

و احسب الدهر اذ عاتبتہ بفتی من آل عتبه نفاع و ضرار

کائما جواره فی کل نائبة جارالاراقم فی ایام ذی قار

تجری مکارمه فی لا وفی نعم فالناس فی جنة منه و فی نار^۴

عنصری

بیمین دولت عالی امین ملت حق که زیر طاعت و عصیان اوست خلد و سحیر

(دیوان عنصری، ۵۲)

۱- دیوان، ص ۴۱.

۲- دیوان فرزدق، بیروت: ۱۳۸۰ هـ، ج ۲، ص ۱۵۷.

۳- همان ص ۱۶۵.

۴- جرفادقانی، پیشین، ص ۳۹.

متنبی، ابوالطیب احمد بن حسین (م ۳۵۴ هـ):

بالجیش تمتع السادات کلهم
والجیش باین ابی الهیجاء یمتنع^۱

عنصری:

گر به حرب اندر بود لشکر پناه خسروان
چونکه روز حرب باشد تو پناه لشکری^۲

(دیوان عنصری، ۲۷۳)

۱ - عبدالرحمن البرقوتی، شرح دیوان المتنبی، ۱۹۳۸ م، ج ۲ ص ۳۹۷، فروزانفر، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۳.

۲ - همانجا.

امثال و حکم عرب در اشعار عنصری

اجور من قاضی سدوم.^۱

عنصری

گناه توکنی و هم تو نیز گیری خشم پس این قضای سدوم است باشد این منکر

(دیوان عنصری، ۶۷)

احلم من الاحنف.^۲

عنصری

به حلم احنف، به تن آرش، به طبع آب و به خشم آتش رهی جوی و رهی برکش رهی دار و رهی پرور

(دیوان عنصری، ۱۰۲)

اذا كان الغراب دليل قوم فبشرهم سبيل الها لكينا^۳

ابوالشیص

ومن يكن الغراب له دليلاً فناووس المجوس له مصير^۴

عنصری

هر که را راهبر زغن باشد منزل او به مر زغن باشد

(دیوان عنصری، ۳۴۲)

هر که را رهبری کلاغ کند بی گمان دل بدخمه داغ کند

(دیوان عنصری، ۳۴۲)

۱ - میدانی نیشابوری، مجمع الامثال، مصر: ۱۳۱۰ ق، ج ۱ ص ۱۲۸، ثعالبی، ثمار القلوب، ۶۵.

۲ - همان، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳ - علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، تهران: ۱۳۱۰ ش ج ۱، ص ۹۳.

۴ - ابی منصور عبدالملک ثعالبی، التمثیل والمحاضرة، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، القاهرة: ۱۳۸۱ ق، ص ۳۶۹.

افضل العفو عند القدرة.^۱خير العفو ما كان عن القدرة.^۲

عنصری

گناه دشمن پوشد چو تیره گشت به عفو

به چیرگی در عفو از شمایل حکماست

(دیوان عنصری، ۳۰۳)

ابن الرومی

الافار جه واخشه انه

هو البحر فيه الغنى والفرق^۳

عنصری

پرخطر باشد ز تو بد خواه و در نعمت ولی

تو چو بحری کاندروهم نعمتست وهم خطر

(دیوان عنصری، ۱۸۹)

العقل اشرف الاحساب.^۴

عنصری

هرچند به گیتی خرد و اصل کریم است

اندر حرم میر کریم است و مکرم

(دیوان عنصری، ۱۸۲)

كل اناء يرشح بمافيه.^۵

عنصری

فعل آلوده گوهر آلاید

از خم سرکه سرکه پالاید

(دیوان عنصری، ۳۴۱)

لأراحة لحسود.^۶

۱ - ثعالبی، التمثیل والمحاضرة، ص ۴۱۲.

۲ - میدانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳ - ثعالبی، پیشین، ص ۲۶۰.

۴ - همان، ص ۴۰۷.

۵ - همان، ص ۳۰۳.

۶ - همان، ص ۴۵۱.

عنصری

وگرز درد بترسی حسد مکن که حکیم مثل زند که حسد هست درد بی درمان
(دیوان عنصری، ۱۹۳)

ماکل سوداء تمره ولا بیضاء شحمة^۱.

عنصری

نه هر چه نظم شود مدح شاه را شاید نه هر چه گونه سیه دارد او بود عنبر
(دیوان عنصری، ۷۷)

المرء مقيم بمكان واحد كالماء الزلال اذا طالت به الايام اسن.^۲

عنصری

چو شد به دریا آب روان و کرد قرار تباه و بی مزه و تلخ گردد و بی بر
(دیوان عنصری، ۸۳)

من تعزز بالله لم يذله سلطان^۳.

عنصری

بدان کسی که بود نیکخواه او ایزد اگر کسی بد خواهد زند در خذلان
(دیوان عنصری، ۱۹۱)

من زرع العدوان حصد الخسران^۴.

عنصری

خلاف شاه و امام زمانه عدوانست کسی که عدوان جوید بدو رسد عدوان
(دیوان عنصری، ۱۹۸)

۱ - همان ، ص ۲۶۸ .

۲ - همان ، ص ۲۵۹ .

۳ - ثعالبی ، کتاب الفراید والقلاید ، نسخه پاریس F.6A, ARABE 3956 ، به نقل از الراوندی ، راحة الصدور ، ص ۷۳ .

۴ - همان ، ص F.14A به نقل از الراوندی ، پیشین ، ص ۱۰۹ .

تأثیر قرآن و حدیث در شعر عنصری

عنصری در خلال اشعار خود به صورت های گوناگون از قرآن و گفته های پیغمبر (ص) استفاده کرده است .

تأثیر قرآن

سلیمان باد را گریسته کردی به زیر تخت وقت ارتحالا
امیر اندر سفر هم بسته کرده سرباد وزان اندر دوالا

(دیوان عنصری، ۵)

"ولسلیمان الريح غدوها شهر و رواحها شهر (سبا ۳۴ / ۱۲)

بادآن از آب داده تیغ او خیزد اگر در جهان برکافران بار دگر طوفان بود

(دیوان عنصری، ۲۲)

و:

چو اندر هوا کوه بر قوم موسی چو بر قوم عاد آیت باد صرصر

(دیوان عنصری، ۳۸)

و:

بکند حمله شاه زمانه شان از بیخ چنانکه مرینه قوم عاد را صرصر

(دیوان عنصری، ۱۱۶)

"واما عاد فاهلكوا بريح صرصر عاتية". (الحاقة ۶۹ / ۶).

ز تدبیر تست آهن از بهر آن که هم نفع سازند ازوهم، ضرر

(دیوان عنصری، ۴۵)

"وانزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس" (الحديد ۵۷ / ۲۵).

خدای فایده مهرش اندر آب نهاد کز آب زنده بود خلق و ز آب نیست گزیر

(دیوان عنصری، ۷۱)

"و جعلنا من الماء كل شيء حي". (الانبياء، ۳۰ / ۲۱)

بسان قارون گاهی فرو شود به زمین گهی شود به هوا بر چو جعفر طیار

(دیوان عنصری، ۹۴)

"فخسفنا به و بداره الارض" (القصص، ۸۱/۲۸).

چو کف موسی کایت همی نمود از جیب چنانکه روی بهشتی بود به روز شمار

(دیوان عنصری، ۹۴)

"و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین". (الاعراف، ۱۰۸/۷)

خدای طاعت خویش و رسول و سلطان خواست نکرد فرق بدین هر سه امر در فرقان

(دیوان عنصری، ۲۰۱)

"اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم". (النساء ۵۵/۴)

هنر به دست بیانست از اختیار سخن چنانکه زیر زبانست پایگاه رجال

(دیوان عنصری، ۱۷۴)

"فالاحنف، حنف الرجل مخبوء تحت لسانه"^۱.

بدان فرود خدایی بهم نبوت و ملک برادرند غذا یافته ز یک پستان

(دیوان عنصری، ۲۰۱)

"الدين والملك توامان"^۲.

رسول (ص) گفت که بیغوله های روی زمین مرا همه بنمودند از کران به کران

وزین سپس برسد دست و تیغ محمودی به هر کجا بنمودند ازو مرا یکسان

همی درست شود آن که مصطفی (ص) فرمود کنون به حکم خدای از خدایگان جهان

(دیوان عنصری، ۲۳۱)

"زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و فسیبلغ ملک امتی مازوی لی منها"^۳.

۱ - ابن کثیره الدینوری، عیون الاخبار، قاهره: ۱۳۴۳ ق، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲ - عروضی سمرقندی، پیشین، متن، ص ۱۸. بعضی این قول را به اردشیر نسبت می دهند. صاحب عیون الاخبار می نویسد: "و فی کتاب من کتب العجم ان اردشیر قال لابنه، ان الملك والدين اخوان لاغنی باحد هماغن الاخر". (الدینوری، ج ۱ ص ۱۳)

۳ - دیوان عنصری، ص ۲۳۱، حاشیه ۳. الراوندی، پیشین، ص ۶ (به نقل از: مشکوة، طبع دهلی، ص ۵۰۴) و ابوالمعالی نصرالله منشی، کیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: ۱۳۴۵ ش، دیباچه مترجم، ص ۴

فصل چهارم : علوم و معارف اسلامی و ایرانی

کامرانی های محمود در جنگ و قلعه گشائی ها ، و جود و داد او معانی تازه به تازه برای گویندگان دربار غزنه فراهم می آورد . رنج شاعر تا این اندازه بود که آن معانی را موزون کند . بلی وقتی معانی جمع باشدگوی سخن توان زد . عنصری ملک الشعرای دربارهم معانی در دست را بی درنگ در حضور دیگران تقدیم نداشت بلکه می خواست هر هفت کرده به گوش شنوندگان برساند . می دانست و می توانست چطور از عهده این امر بر آید . وی به مقدمات علوم مختلف و به معارف ایرانی و اسلامی آشنائی داشت . آگاهی وی از زبان و ادبیات عرب و قرآن و حدیث به طور محسوس هویداست . اطلاعات علمی و ادبی وی از درو روزن سربرزده در شعر او راه یافت و مایه حفظ امتیاز استادی وی نزد دیگر شعرا شد .

عنصری موضوع خشک یعنی شرحهای جنگی را با صنایع ادبی و معنوی آراست . و از بردن اسم صنایع شعری و اصطلاحات ادبی در شعر خود سود جست .

نگارهای بهاری چو شعرهای بدیع یکی است پر ز موشع دگر پراز تشجیر

(دیوان عنصری، ۲۸)

علوم فلسفی

وی اصطلاحات فلسفی را در شعر خود به کار برده است . در نظر بعضی دانشمندان طرز نگارش

وی فلسفی نیست فقط کلمات قافیه است که خواننده را به ظن فلسفه دانی او وادار می سازد .^۱

عنصری در مواردی متعدد یک اصل علمی را اساس تخیل خویش قرار داده و بعد از آن تخیل

استفاده شعری کرده است . و "به همین نظر در ابتدا به معلومات فلسفی او ایمان نمی توان آورد و

خواننده را در این قضیه تردید حاصل می‌گردد.^۱

معانی اشعار عنصری اغلب فلسفی است. وی افکارش را به طریق استدلال یا طرز فلسفی تنظیم کرده، چنانکه گوید:

بیش ازین نصرت نشاید بود کورا داده اند چون ز نصرت بگذری زانسو همه خذلان بود
از تمامی دان که پنج انگشت باشد دست را باز چون شش گردد آن افزونی از نقصان بود

(دیوان عنصری، ۲۳)

که اشاره است بدانچه فلاسفه گویند: الشیء اذا جاوز حده انعکس ضده. و برای انتظامات فلسفی قصیده معروف را (ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر) می‌توان نشان داد که در آن به طرز قیاس و استدلال سخن رانده است.^۲

ابیات زیر هم هر یک مبتنی بر اشاره با موضوع یا اصطلاح فلسفه است:

عرض و جوهر

مردمی چیست، مردمی عرض است جز دل پاک اوش جوهر نیست
ذات آزادگی است صورت او گرچه آزادگی مصور نیست

(دیوان عنصری، ۱۲)

چون ز احکامش سخن گویی شود جوهر عرض چون ز آثارش سخن رانی عرض جوهر شود

(دیوان عنصری، ۱۹ و ۴۷ و ۴۹)

جهان صغیر و جهان کبیر:

جهان فعلی دنیا جهان عقلی شاه یکی جهان صغیر و دگر جهان کبیر

(دیوان عنصری، ۳۰)

قول حکما: هر ثقیل به مرکز مایل است.

وگر فروشود آهن به آب، و طبع این است چرا برآید جوشن همی به روی غدیر

(دیوان عنصری، ۵۲)

۱ - فروزانفر، تاریخ ادبیات، سلسله انتشارات و عظم و خطابه، سال دوم، ص ۷۶.

۲ - همان، ص ۶۸.

علوم طبیعی:

- همانا که خورشید رنگ لبش را بدزد که بخشد به یاقوت احمر
(دیوان عنصری، ۳۵)
- و: کند زشت را فعل رای تو نیکو کند سنگ را فعل خورشید گوهر
(دیوان عنصری، ۳۶)
- معروف است آفتاب وقتی که چهل سال برسنگی تایید آن سنگ تحول پیدا کرده یاقوت می شود. عنصری از اینجا این معنی را ابداع کرده و می گوید آفتاب اصلا رنگ چهره معشوق را سرقت کرده و به یاقوت بخشیده است.^۱

اصطلاحات علم نجوم

- گفتم که منخسف شده طرف مهت زجعد گفتا "خسوف" نیست، مه از غالیه نقاب
(دیوان عنصری، ۱۰۰)
- دهان او را شد "مشتی" بجای زبان میان او را شد جو زهر بجای کمر
(دیوان عنصری، ۷۷)
- "مجزه وار یکی جنوی اندرو گذرد برآب خضر تبه کرد آب او بازار
(دیوان عنصری، ۹۳)
- اگر به "طالع" سالی بود ستاره او بر آید آن سال اندر جهان همه اختر
(دیوان عنصری، ۱۴۷)
- سپهر کلی و جزوی بدو نموده هنر جهان علوی و سفلی بدو گرفته قوام
(دیوان عنصری، ۱۸۳)
- فلک اطلس نیز گویند، و بر این مجموع اسم عالم اطلاق کنند. و ماتحت فلک قمر را عالم سفلی و عالم کون و فساد خوانند و افلاک را عالم علوی^۲

۱ - شبلی نعمانی، پیشین، ج ۱، ص ۵۶.

۲ - تنقیس الفنون، قسم دوم، مقاله پنجم، در فروع ریاضی، ج ۲، ص ۱۶۲ - ۱۶۳ به نقل از: چهار مقاله نظامی، تعلیقات، ص ۴.

ز رای است خیالی، خرد به جان اندر ز خشم اوست مثالی بر آسمان بهرام
و: (دیوان عنصری، ۱۸۵)
سخت توندارد درین جهان دریا سیاست توندارد بر آسمان بهرام
(دیوان عنصری، ۳۱۶ و ۲۳۵)

بهرام: مریخ

نام ستاره فلک پنجم و آنرا بهرام و جلاد فلک نیز گویند. منحوس و دال بر جنگ و
خصومت و خونریزی و ظلم است.^۱
یکی حصاری کش سرهمی ستاره گرای بناش کیوان بالا و سنگ آینه فام^۲
(دیوان عنصری، ۱۸۵)

کیوان

نام کوکب زحل است که بر فلک هفتم است. و از همه کواکب اعلی و اعظم است.
گردنده فلک خدمت او پیشه گرفته است از عیب و فساد ازپی آن است مسلم
و: (دیوان عنصری، ۱۸۸)
سپهر عالم سعادت و نحس و نفع و ضرر تو آن سعادت بی نحس و نفع بی ضرری
(دیوان عنصری، ۲۸۲ و ۹۶)
به پشت ماهی پایش، به برج ماهی سر زمین به اصل و سر برجهاش برسرطان
(دیوان عنصری، ۲۰۳)

اصطلاحات موسیقی

همی نشاط کند بلبل اندرو گوئی چنانچه دارد در کام و در گلو زمزار

۱ - فرهنگ آندراج، ج ۶، ص ۳۹۵۵.

۲ - نیز ر.ک. به: دیوان عنصری، صص ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۶۷، ۲۳۵، ۳۱۱.

- نوای زیر ویم آرد ز حلق بی بم و زیر همی فسوس کند بر نوای موسیقار
(دیوان عنصری، ۹۲)
- تا روز بدیدار بود خویر از شب تا زیر به آواز بود تیز تر از بم
(دیوان عنصری، ۱۹۰)
- بلبل همی سراید چون بارید قالوس و قفل رومی و جالینوس^۱
(دیوان عنصری، ۳۱۳)

اصطلاحات ریاضی

- دل من "دایره" گشت ای شگفتی مر او را نقطه آن دلبند حالا
(دیوان عنصری، ۴)
- به حد فضلش اندر هندسی را طریق "هندسه" علم نزارست
(دیوان عنصری، ۱۵)
- همه "صحایف اقلیدس" است پنداری که شکلهاش دهد مر مهندسان را کار
(دیوان عنصری، ۹۳)
- ز راستی که بگردد همی گه ناورد گمان بری که بود دست و پای او پرگار
(دیوان عنصری، ۱۳۳)

اصطلاحات عرفانی و کلامی و فقهی

- عزمش چو قضا گشت و قدر عزم مخالف هر جا که قضا باشد خندد به قدر بر
(دیوان عنصری، ۱۳۹)
- سخن میان قضا و قدر کفایت اوست همی قدر به قضا گوید و قضا به قدر^۲
(دیوان عنصری، ۱۴۶)

۱ - قالوس و قفل رومی و جالینوس: نام لحن ها از سی لحن باریدی

۲ - ر.ک. به: دیوان عنصری، صص ۲، ۴۹، ۱۶۸، و ۱۷۳.

به تیغ قهرش اندر فلسفی را نشان جبر و آن اختیارست

(دیوان عنصری، ۱۵)

اگر به قول فقیهان و اهل علم روی گزیدش ایزد و با او به فضل کرد احسان
بخواست ایزد کو خسرو جهان باشد از آنچه ایزد خواهد گریختن نتوان

(دیوان عنصری، ۱۹۱)

قول فقیهان و اهل علم اهل سنت است که آنچه حق سبحانه و تعالی به بنده عطا می کند از بهشت
و غیر آن محض فضل است نه مزد طاعت عالیت^۱.

۱- همان، ص ۱۹۱، (به نقل از: حاشیه مجمع التصاید، حسینی کاشانی).

معارف ایرانی

جشنها

- "سده" جشن ملوک نامدارست ز افريدون و از جم يادگارست ...
(ديوان عنصری، ۱۴)
-
- "سده" است امشب ای شاه دادش بده به دو گوهر و هر دو از يکديگر...
(ديوان عنصری، ۴۵)
- "نوروز" فراز آمد و عیدش به اثربر نز يکدگرو هر دو زده يک بدگربر...
(ديوان عنصری، ۱۳۷)
-
- "نوروز بزرگ آمد آرایش عالم ميراث به نزديک ملوک عجم از جم
(ديوان عنصری، ۱۸۰)
- "مهرگان" آمد گرفته فالش از نيکی مثال نیک وقت و نیک جشن و نیک روز و نیک حال
(ديوان عنصری، ۱۵۷)
- مبارکت باد اين جشن مهرگان بزرگ نصیب شادی ازین جشن برگذر بر بای
(ديوان عنصری، ۲۷۱)

مهرگان

مهرگان روز شانزدهم مهر است. نام روز با نام ماه برابر است. در این روز جشن گرفته می شود این جشن از فریدون یادگار است که در همین روز بر بیورسب (ضحاک) غلبه یافت، او را اسیر کرده در زندان بست انداخت.^۱

۱ - گردیزی، پیشین، ص ۲۴۴. و نیز ر.ک. به: مجله مهر، سال اول، ص ۵۵۵ به بعد. ذبیح الله صفا، "جشن مهرگان" مجله ارمغان، جلد ۳۲، از صفحه ۲۴۱ به بعد و حسن سادات ناصری، مهرگان جلد ۳۳ از صفحه ۳۴ به بعد. مقاله.

گاه شماری

گفتم این اور مزد خردادست	گفت وقت نشاط با اصحاب
(دیوان عنصری، ۹)	
تا همی در اول شوال باشد روز عید	تا همی مسروقه اندر آخر آبان بود
(دیوان عنصری، ۲۴)	
همی تا فرودین ماه نشاطست	چنان چون مهرگان دزدست و عیار
(دیوان عنصری، ۱۵۱)	
همی تادریستی و بیماری آید	جهان را به نوروزی و مهرگانی
مباد این جهان را ز تو جز زیادت	تن و نعمت و دولت جاودانی
(دیوان عنصری، ۲۵۹)	
در آمد در آن خانه چون بهشت	به روز رش از ماه اردیبهشت
(دیوان عنصری، ۳۲۸)	

روز رش:

کتابی در این موضوع از خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) به یادگار مانده است عبارت بر ۱۷۳ پرسش و پاسخ. این کتاب در زمان هرمز بن انوشیروان به زبان پهلوی تدوین و تألیف شد و چندی بعد از پهلوی به عربی ترجمه شد. در زمان شاه عباس ثانی دوباره از عربی به فارسی برگردانده شد. در سال ۱۸۹۳م ترجمه انگلیسی آن توام با فارسی توسط «ویلیام یانگ» طبع و نشر شد. ترجمه فارسی این کتاب به همت حسین نخجوانی در سال ۱۳۴۴ شمسی در تبریز به چاپ رسیده است.

دو مسکنست عجم را سرای و مجلس او یکی بجای خورتق دگر بجای سدیر

(دیوان عنصری، ۲۹)

اگر بدیدی نعمان سرای فرخ تو ره سدیر و خورتق نکوفتی نعمان

(دیوان عنصری، ۲۰۲)

نام روز یازدهم است از هر ماه شمسی - و نام فرشته ای هم هست که عدل به دست اوست. و

مصالح روز رش به او تعلق دارد ۱.

اشاره به اساطیر و تاریخ ایرانی :

چون بیندیشم خرد مبرنظم رامانی شود
چون به نظم آرم زبان مرفظ را آزرشود
(دیوان عنصری، ۱۹)

یکی چون خامه اندر دست مانی
یکی چون رنده اندر دست آزر
(دیوان عنصری، ۴۲)

بهار، دواست: یکی طبعی و دیگر عقلی
یکی شمامه و دیگر بودش مانی چین
(دیوان عنصری، ۲۰۷)

بس نباید تا به روشن روی و موی تیره گون
مانوی را حجت اهریمن و یزدان شود
(دیوان عنصری، ۲۵)

بسان قبه و ارتنگ مانویش غلاف
بسان کعبه و دیبای خسرویش ازار
(دیوان عنصری، ۹۲)

عدل او نوش روان گشته است کاندلر وصف او
بیتهای شعر توقیعات نوشروان بود
(دیوان عنصری، ۲۱)

نعمان بن منذر از ملوک حیره که دست نشاندۀ یزدگرد ساسانی بود، مری بهرام گور بود و به فرمان یزدگرد در حیره برای وی دو کاخ به نامهای خورتق و سدیر بنا کرد.

چو ماران ضحاک تیرش همی
نخواهد غذا جز همه مغز سر
(دیوان عنصری، ۴۴)

رامش افزای باد و نیک اختر
برملک اورمزد و شهرپور
(دیوان عنصری، ۴۷)

بگیریای شاه آزاده، ملک طبع و ملک زاده
زدست دلبران باده، بدین هرمزد و شهرپور
(دیوان عنصری، ۱۰۴)

چو گنج خانه پرویز است روی تربت او
ز سیم و نقره و یاقوت و زرمشت افشار
(دیوان عنصری، ۹۲)

زر مشت افشار

طلای دست افشار است که در خزانه خسرو پرویز بود و مانند موم نرم می شد چنانکه هر صورتی که می خواستند از آن می ساختند. گویند اهل صنعت اکسیر آن را به این مرتبه رسانیده بودند.^۱
 بدیع گنبد او همچو جام کیخسرو درو دوازده و هفت را مسیرو مدار

(دیوان عنصری، ۹۵)

بجای جنگ و خونریزش چو گردد تیز شبدیزش به پیشش گاه آویزش چه یک مرد و چه یک لشکر
 (۱۰۲)

شب‌دیز اسب خسرو پرویز که در همه دنیا مثال آن مرکب نبود.

خواسته بخشی که خواهند چنان داند که هست زیر هر پیچی ز انگشت تو گنجی شایگان
 (دیوان عنصری، ۲۲۹)

گنج شایگان گنج دوم خسرو پرویز که گنج باد آورد باشد.

فصل پنجم

ضرب المثل‌های فارسی در اشعار عنصری

عنصری توجه زیادی به مثلها معطوف داشته است و این بر ذوق و فکر ادبی گوینده گواه است. الرادویانی گوید^۱: "یکی از جمله بلاغت آن است که شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن به راه مثل بود، چنانکه عنصری گوید:

گناه دشمن پوشد چو تیره گشت به عفو	به چیرگی در عفو از شمایل حکماست
عجب مدار ز من گر مدیح او گویم	که هرک گوید جز من به مدح او گویاست
ز فضل و مخبر و منظر بر او گوا بس کن	که آشکاره مرد از نهان مرد گواست
بسان آب و گیا خدمتش قرار دلست	بلی دل آنجا گیرد قرار که آب و گیاست ^۲

(دیوان عنصری، ۳۰۴)

سه بیت زیرین عنصری که همه مضارع آن مثلهاست در المعجم به شاهد ارسال المثل آمده است:

فعل آلوده گوهر آلاید	از خم سرکه سرکه پالاید
هر کجا گوهری به دست بدیست	بدگهر نیک چون تواند زیست
بد زبد گوهران پدید آید	هر کسی آن کند کز و زاید ^۲

(دیوان عنصری، ۳۴۱)

بیان منطقی و استدلالی عنصری غالباً به ابیات او و مخصوصاً به مصراعهای آخر صورت مثل سائر داده است. و از آنجمله است قصیده ای در مدح سلطان محمود به مطلع:

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود عشق زلفش را بگرد هر دلی جولان بود

(دیوان عنصری، ۲۰)

۱ - رادویانی، پیشین، ص ۸۳.

۲ - رازی، پیشین، ص ۲۹۶.

خسرو مشرق که یزدانش به هرجا ناصرست هر که او یزدان پرستند ناصرش یزدان بود
(دیوان عنصری، ۲۱)

پادشاهیها همه دعویست برهان تیغ او آن نکوتر باشد از دعوی که با برهان بود
(دیوان عنصری، ۲۲)

و اینگونه ابیات در دیوانش جابجای دیده می شود.^۱
عنصری در برخی موارد تصریح می کند که مثل سائر را در شعر خود آورده است، مانند این ابیات:

خدای دادش هرج آن سزاو در خور اوست مثل زنند که در خور بود سزا بسزا
(دیوان عنصری، ۲)

مگر به من گذرد هست در مثل که رسن اگرچه دیر بود بگذرد سوی چنبر
(دیوان عنصری، ۶۶)

و در بعضی موارد ضرب المثل که در آثار پیشینیان و معاصران هم موجود است مانند این مثل در شعر عماره مروزی که «از مارگیر مار بر آرد همی دمار»^۲ در شعر عنصری به این شکل آمده است:
زمان کینه ورش هم به زخم کینه اوست به زخم مار بود هم زمان مار افسای
(دیوان عنصری، ۲۷۱)

نوع دیگر کنایات و استعاراتی است که از اوصاف و حکایات و قصص تاریخی که از قرآن مجید یا کتابهای اسرائیلی اقتباس شده و بر سبیل تشبیه تمثل می نمایند در شعرش راه بسته است، مانند کشتی نوح و طوفان، چون قارون توانگر بودن، سد اسکندر و یا جوج و ماجوج.
بیشتر شعرهای عنصری در هر دو مصراع حائز مقام مثل و تا امروز در افواه خاص و عام افتاده است. کیست که با این شعر عنصری آشنا نباشد:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
(دیوان عنصری، ۶۱)

۱ - صفا، پیشین، ج ۱، ص ۵۶۲ - ۵۶۳.

۲ - عوفی، پیشین، ص ۲۶۳. عماره مروزی، معاصر عنصری بود. نیز ر. ک. به: "مارگیر را در آخر مار کشد". (همین کتاب).

برای تتمیم فایده در این فصل ضرب المثلها و شبه ضرب المثلها در شعر عنصری به ترتیب حروف الفباء نقل می شود.

آب آبادانی است :

خدای فایده مهرش اندر آب نهاد

کز آب زنده برد خلق و ز آب نیست گزیر

(دیوان عنصری، ۷۱)

آب حیوان درون تاریکی است :

سخاش را وطن اندر سیاهی قلم است

چنانکه در ظلماتست چشمه حیوان

(دیوان عنصری، ۲۱۷)

آب که آمد تیمم برخاست :

تادرگه او یابی مگذر به در کس

زیراکه حرامست تیمم به لب یم

(دیوان عنصری، ۱۸۷)

آب که یکجا ماند می گندد :

چو شد به دریا آب روان و کرد قرار

تباه و بی مزه و تلخ گردد و بی بر

(دیوان عنصری، ۸۳)

آراستن سرو از پیراستن است :

کی عیب سر زلف بت از کاستن است

چه جای به غم نشستن و خاستن است

روز طرب و نشاط و می خواستن است

کاراستن سرو ز پیراستن است

(دیوان عنصری، ۲۸۹)

آفتاب از مسیر نرنجد :

نه رنجه شود آفتاب از مسیر

نه مانده شود آسمان از مدار

(دیوان عنصری، ۷۴)

از بدان توقع نیکی مدار :

بد ز بد گوهراں پندید آید

هر کسی آن کند کز و زاید

(دیوان عنصری، ۳۴۱)

از تبنک کج نهاده کج می ریزد:

تبنک را چو کژ نهی بیشک

ریخته کژ بر آید از تبنک

(دیوان عنصری، ۳۴۴)

از تو حرکت از خدا برکت:

اگر شیرگیران بخسبند خوش

ز شیران تهی کی شود مرغزار

(دیوان عنصری، ۷۳)

ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز

نه ملک یابد مرد و نه برملوک ظفر

(دیوان عنصری، ۸۳)

از کدو، گوداب نتوان ساخت:

نتوان ساخت از کدو گوداب

نه ز، ریکاشه جنامه سنجاب

(دیوان عنصری، ۲۳۹)

از کوزه همان برون تراود که در اوست:

فعل آلوده گوهر آلاید

از خم سرکه سرکه پالاید

(دیوان عنصری، ۳۴۱)

از گل هوا نیامدن:

مثل زنند که از گل هوانیاید و شاه

به نعل اسب هوا کرد خاک کالنجر

(دیوان عنصری، ۷۹)

با رسن به آسمان نتوان شد:

به هیچ گونه سخن در محل تو نرسد

هر آینه نتوان شد بر آسمان به رسن

(دیوان عنصری، ۲۳۸)

بت که بتگر کندش دلبر نیست:

بت که بتگر کندش دلبر نیست

دلبری دستبرد بتگر نیست ۱

(دیوان عنصری، ۱۲)

بخت باید زر را تا تاج را در خور شود:

شست باید لفظ را تا نعت او گویی بدان

بخت باید زر را تا تاج را در خور شود ۲

(دیوان عنصری، ۱۹)

تخم در شوره افشانند :

نعت گویی جز به نام او سخن ضایع شود

تخم چون بر شوره کاری ضایع و بی بر شود

(دیوان عنصری، ۱۹۰)

تدبیر کند بنده تقدیر زند خنده :

عزمش چو قضا گشت و قدر عزم مخالف

هر جا که قضا باشد خندد به قدر بر

(دیوان عنصری، ۱۳۹)

تنگدستی و تیمار جفت بود :

به تنگدستی ماند همی مخالفتش

همیشه جفت بود تنگدستی و تیمار

(دیوان عنصری، ۸۵)

حسد درد بی درمان است :

و گر ز درد بترسی حسد مکن که حکیم

مثل زند که حسد هست در دبی درمان ۲

(دیوان عنصری، ۱۹۳)

خار با خرماست :

الاتا هر کجا نازست رنج است

الاتا هر کجا خرماست خارست

(دیوان عنصری، ۱۶)

خر به اسب تازی نماند :

اگر به جنس ستوری یکی بود خر و اسب

به اسب تازی هر گز چگونه ماند خر

(دیوان عنصری، ۱۳۰)

در شوره کسی تخم نکارد :

در عشق تو پای کس ندارد جز من

در شوره کسی تخم نکارد جز من

(دیوان عنصری، ۲۹۵)

دریا به دهن یا بساغر تهی نتوان کردن :

چه آنکه گوید من بشمرم فضایل تو

چه آنکه گوید دریا تهی کنم به دهن ۱

(دیوان عنصری، ۲۳۸)

رسن را گذر بر چنبر است :

شدم به صورت چنبر چو زلف او دیدم

به صورت رسن و اصل آن رسن عنبر

مگر به من گذرد هست در مثل که رسن

اگرچه دیر بود بگذرد سوی چنبر

سرخی از خون جدا نمی شود :

سرخی از خون نگسلد هرگز چنان کز نار نور

(دیوان عنصری، ۶۶)

مردمان گویند، لیکن من ندارم استوار

(دیوان عنصری، ۱۰۶)

شال جستن و دیبا یافتن :

زان مثل حال من بگشت و بتافت

که کسی شال جست و دیبا یافت

(دیوان عنصری، ۳۴۰)

صدف بی گوهر ارزش ندارد :

به چه کار آید و چه نرخ آرد

صدفی کاندرونش گوهر نیست

(دیوان عنصری، ۱۳)

طمع آرد به مردان رنگ زردی :

گفتم ز بوسه تو زیان کردم ای نگار

گفتا به طمع سود رسد مرد را زیان

(دیوان عنصری، ۲۲۳)

کان به گوهر شدن یا کان به گوهر رسیدن :

نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد

نه هر که کان کند او را به گوهر آید کان

(دیوان عنصری، ۱۹۴)

گل شکفته به شجر باز نگردد :

شجر شناس دلم را و شعر من گل او

گل شکفته شنیدی که باز شد به شجر

(دیوان عنصری، ۶۸)

گنجشک به عقاب نرسد :

گفتم آتش رسد به هیبت او

گفت گنجشک چون رسد به عقاب

(دیوان عنصری، ۸)

مار گیر را در آخر مار کشد، یا سبو به راه آب می شکند:

زمان کینه ورش هم به زخم کینه اوست به زخم مار بود هم زمان مار افسای

(دیوان عنصری، ۲۷۱)

مور را چون اجل رسد پر بر آرد:

چو میروک را بال گردد هزار بر آرد پراز گردش روزگار

(دیوان عنصری، ۳۳۰)

میل خیر به خیر است و میل شرسوی شر:

ملوک میل سوی من کنند و سوی تونه که میل خیر به خیر است و میل شرسوی شر

(دیوان عنصری، ۱۲۹)

نا برده رنج گنج میسر نمی شود:

اگرچه گنج را مقدار رنج است به رنج او ندارد گنج مقدار

(دیوان عنصری، ۳۳)

هر کجا گوهری به دست بدیست:

هر کجا گوهری به دست بدیست بد گهر نیک چون تواند زیست

(دیوان عنصری، ۳۴۱)

هیچ آتشی بدون دود نیست:

کسی به خانه در آتش فروخت نتواند چنانکه بر نشود دود ازو سوی روزن

(دیوان عنصری، ۲۳۹)

یاقوت بی رنگ باسنگ برابر است:

همچو یاقوت کش نباشد رنگ پس چه یاقوت باشد و چه حجر

(دیوان عنصری، ۴۸)

یک دم عاریت چه ادبار و چه بخت:

چون می گذرد کار چه آسان و چه سخت وین یک دم عاریت چه ادبار و چه بخت

(دیوان عنصری، ۲۸۸)

بخش چهارم

فصل اول

تأثیر شعرای سلف در عنصری

تعیین حد ابتکار و تأثر و تقلید در شعر گویندگان کاری است بس صعب و مشکل. اوزان و قافیه ها در چهار چوب محدودیت و بعضی مضامین مشهور در میان همه شعرا مشترک است و می توان گفت که توارد روی داده است. اما اتکاء به نکات زیر فرض توارد را ضعیف می کند.

الف. استقصا در دیوان ها در صدها شعر قصیده و غزلی را که در نظر داشتن شعر شاعر سلف سروده شده نشان می دهد.

ب. مجابات شعری شعرا با تصریح به این که این قصیده رادر جواب فلان شعر از فلان شاعر گفته است.

ج. وجه تعبیر از شاعر.

د. اقتباس مصراع یا جمله ای یا تعبیری از شعرای دیگر.

مضمون هائی که "بیشتر به صورت و از مقوله مثل های سائر و ضرب المثلها و اندرزها که در طی قرون و اعصار در افواه جریان دارد" می تواند در شعر شاعر سلف و خلف بدون توجه به یکدیگر به کار برود. "بنا بر این فقط می توان برای شاعر متقدم فضل تقدم در استعمال مضمون را قائل شد و امکان اقتباس یکی از دیگری را نیز گوشزد کرد بی آن که در این مورد قطع و جزمی در میان باشد".^۱ شعر فارسی پیش از عنصری از نظر کمیت چندان زیاد نیست ولی از نظر کیفیت استوار و مستحکم بود. چنانکه برای مقام بلند شاعری از بر کردن اشعار دیگران و نکته یابی و برگرفتن از هر

دانشی توشه ای برای شعرا لازم بود.^۱ عنصری نیز به خوشه چینی خرمن پیشینیان پرداخت. اسلوب قصیده سرایی استادان سلف را دنبال کرد. با آمیختن صنایع بدیع به مضامین و خیالهای پیشینیان هنر خود را نشان داد و طرز جدیدی (گفتن قصاید تمام مصنوع) به او اختصاص یافت. شمه ای از تتبع و مطالعه و استفاده و تأثیر پذیری وی از شعرای سلف در طی گفتار شعرای معاصر عنصری ذکر شد. اینجا به چند مثال دیگر اکتفا می کنیم.

در اولین دوره شعر فارسی (دوره صفاری) بسام کورد در وصف یعقوب بن لیث گفته بود:

"مکه حرم کرد عرب را خدای عهد ترا کرد حرم در عجم"^۲

در شعر عنصری در مدح سلطان محمود می خوانیم:

از آن که بد به حجاز آن و این به ایران شهر حجاز دین را قبله است و ملک را ایران

(دیوان عنصری، ۲۰۱)

از متقدمین، رودکی (م ۳۲۹ هـ) اولین شاعری است که به "شعر فارسی ضبط و قاعده معین داد" و سرمشق شعرای بعد از خود گردید. سعید نفیسی تأثیر رودکی را در گویندگان خلف چنین خاطر نشان می کند: "شعر رودکی در ذهن هر شاعر بزرگ ایرانی بوده است. و در حکم بدیهیات نخستین به شمار می رفته."^۳

عنصری به شعر رودکی رغبت داشت. در قصیده ای به مطلع:

ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر

(دیوان عنصری، ۱۱۳)

از رودکی نام برده است:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش بیافته است به توزیع از این درو آن در

(دیوان عنصری، ۱۱۴)

و در مدح رودکی گفته است:

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست

اگرچه بکوشم به باریک وهم بدین پرده اند مرا بار نیست^۴

(دیوان عنصری، ۳۰۳)

۱ - عروضی سمرقندی، بشین، ص ۴۷.

۲ - تاریخ سیستان، ص ۲۱۲.

۳ - احوال و اشعار رودکی، ص ۴۵۱.

۴ - عوفی، پیشین، ج ۲ ص ۲۴۵.

از باقی مانده ابیات فصاید رودکی موارد مشابه تشبیهات و مضامین رودکی و عنصری در اینجا نقل می شود:

رودکی ز نخدان را به سیب مانند کرده بود:

و آن ز نخدان به سیب مانند راست
اگر از مشک خال دارد سیب^۱
شعر عنصری یاد آور این تشبیه است:

سیب و گل و سیم دارد آن دلبر من
سبیش زخ و گل دو زخ و سیمین تن

(دیوان عنصری، ۲۹۵)

تشبیه زلف به چوگان که در شعر عربی نیز آمده در شعر رودکی چنین می خوانیم:

به زلف چوگان نازش همی کنی تو بدو
ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود^۲
در شعر عنصری آمده است:

هم زره پوشی و هم چوگان زنی برارغوان
خویشتن را که زره سازی و گه چوگان کنی

(دیوان عنصری، ۲۶۵)

و چند مضامین مشابه دیگر:

رودکی:

کساروان شهید رفت از پیش
و آن ما رفته گيرو می اندیش
از شمار دو چشم یکتن کم
و ز شمار خرد هزاران بیش^۳

عنصری:

یکی بیندت اندر حد دیدار
به حد آزمون اندر هزاری

(دیوان عنصری، ۲۶۳)

رودکی:

دولت میرم همیشه باد بر افزون
دولت اعدای او همیشه به نقصان^۴

۱- سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران: ۱۳۴۱، ص ۴۹۳.

۲- همان، ص ۴۹۹.

۳- همان، ص ۵۰۴.

۴- همان، ص ۵۰۸.

دقیقی :

شادیت باد چندان کاندرجهان فراخا تو با نشاط و راحت با درد و رنج اعدا^۱

عنصری :

جاودان شاه باش و کام روا دوستان شاد و دشمنان مضطر

(دیوان عنصری، ۴۸)

جاوید بماناد خداوند به اقبال بد خواه و بداندیش به نقصان و غرر بر

(دیوان عنصری، ۱۴۱)

عنصری در شعر زیر :

اگرچه تنها باشد همه جهان با اوست و گرچه با او باشد همه جهان تنهاست

(دیوان عنصری، ۳۰۳)

از شعر رودکی :

با صد هزار مردم تنهائی بی صد هزار مردم تنهائی^۲

الهام پذیرفته است. و در بوته ذوق خود گداخته عنصر جدیدی "نیکوتر و عذبت" آفریده است. که این مضمون از آن خود وی شد و رودکی را فضل تقدم ماند.^۳

شعرهای دقیقی (مقتول ۳۶۷-۳۶۹)^۴ که از فحول شعرای عهد سامانی بود نیز زیر نظر عنصری

بود. تشبیه زلف به عقرب در دوره دقیقی رایج بود و منشأ آن شعر عرب، دقیقی گفته بود:

زخم عقرب نیستی برجان من گرو را زلف معقرب نیستی^۵

و در شعر منطقی رازی (م ۳۶۷-۳۸۰) هم به کار رفته:

شنیدم که در خلد کژدم نباشد چرا بارخ تست دائم مجاور

مگر کژدم عنبرینست شاید کجا کژدم خلد باشد معبر^۶

و عنصری یا از گویندگان عرب زبان متأثر شده یا از شعرای نامبرده تشبیه عقرب و زلف را اخذ

۱ - دقیقی و اشعار او، به کوشش دبیرسیاقی، تهران: ۱۳۴۷ ش، ص ۱۱.

۲ - نفیسی، پیشین، ص ۵۴۸.

۳ - رازی، پیشین، ص ۴۷۵.

۴ - صفا، پیشین، ج ۱ ص ۴۱۱.

۵ - دبیرسیاقی، پیشین، ص ۱۰۹.

۶ - صفا، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۲.

کرده به شکل‌های مختلف در تغزل قصیده‌های خود مکرر کرده است.
از آن جمله در قصیده‌ای به مطلع:

می‌گوید: گه آن آراسته زلفش گره‌گردد گهی چنبر
گه آن پیراسته جعدش بیارد مشک و گه عنبر
(دیوان عنصری، ۱۰۰)

و در گفتن شعر زیر: شکفته لاله رخساره، حجاب لاله جراره
براز عاج و دل از خار، تن از شیر و لب از شکر
(دیوان عنصری، ۱۰۰)

گفتم که رایگان نگرفتست مملکت
گفتا که مملکت نتوان یافت رایگان
(دیوان عنصری، ۲۲۵)

ظاهرأ شعر دقیقی را به نظر داشته است:

خرد باید آنجا و جود و شجاعت
فلک مملکت کی دهد رایگانی^۱
عنصری به مضامین غنائی منجیک ترمذی (از شاعری نیمه دوم قرن چهارم، مداح چغانیان)
توجه داشت. منجیک گفته بود:

و در شعرهای عنصری می‌خوانیم:
ار انگبین لبی، سخن تلخ مرچراست!^۲
ور یاسمین بری، تو به دل چون که آهنی!^۳

و: سنگ و سیم ار نه جانور باشند
چون تو سنگین دلی و سیمین بر
(دیوان عنصری، ۴۹)

گل روی بتی بادل چون روی که دید
برپشت زمین نیز چنین روی که دید
(دیوان عنصری، ۲۹۱)

و بر همین قیاس است شعر دیگر عنصری:

گنجی است عاشقان را صبر ار نگه کنی
کو روی زرد سرخ کند پشت گوژ راست
(دیوان عنصری، ۳۰۳)

که از مضمون منجیک حکایت می‌کند:

مارا جگر به تیر فراق توخته گشت
ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی^۴

۱ - دیوان دقیقی، ص ۱۱۰.

۲ - مهدی حمیدی، بهشت سخن، چاپ اول، تهران: ۱۳۳۴-۱۳۳۸، ج ۱، ص ۲۶.

۳ - صفا، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۵.

فصل دوم

مقام و نفوذ عنصری در شعرائی که بعد از وی آمدند

استادی عنصری در قصیده سرائی انکار ناپذیر است. وی از بزرگترین قصیده سرایان قرن پنجم به شمار می رود. او قصیده های عالی می سرود و در این فن نیرومند بود؛ هرچند که حجت پیغمبری قصیده سرائی نصیب انوری شد.^۱ عنصری نیز در این فن مقام کمتری از انوری ندارد. وی مقام بهترین قصیده سرائی را بی حجت مدح گوئی داراست. شعرش در روانی و سلاست و جزالت مثل جوی آبی است که با صدای زیر و بم جریان می یابد و همه را متوجه خود می سازد.

عنصری در زندگی خود از شاعران هم ردیف ممتاز بود و گویندگانی که بعد از وی آمدند همه مقام او را ارجمند دانسته و به استادی و پیشوائی وی توجه داشته اند. برخی از آنها در ستایش وی مبالغه ها کرده اند و پیروی از وی مایه افتخار آنها گردیده است. ولی برای علو مقام در شاعری محسود بعضی قرار گرفته که خود شان را از وی برتر می دانند، و در تفاخر خود را بر او ترجیح می دهند. از آن جمله شاعر بزرگ خاقانی به عنصری روی خوشی نشان نمی دهد. در یک قطعه برای مردی که عنصری را بروی ترجیح داده بود، می گوید:

چه خوش داشت نظم روان عنصری	به تعریض گفتی که خاقانیا
ز ممدوح صاحبقران عنصری	بلی شاعری بود صاحب قبول
غزل گو شد و مدح خوان عنصری	به معشوق نیکو و ممدوح نیک
نکردی ز طبع امتحان عنصری	جز این طرز مدح و طراز غزل
به مدح و غزل درفشان عنصری	شناسد افاضل که چون من نبود

هر چند که لانی بعدی
فردوسی و انوری و سعدی
(جامی بهارستان، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۰۰۷).

۱- در شعر سه کس پییمبرانند
اوصاف و قصیده و غزل را

نکردی به سحر بیان عنصری	که این سحر کاری که من می کنم
همان شیوه باستان عنصری	مرا شیوه خاص و تازه است و داشت
به یک شیوه شد داستان عنصری	زده شیوه کان حیلست شاعری است
که حرفی ندانست از آن عنصری	نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد
ز محمود کشورستان عنصری	بدور گرم بخششی نیک دید
بزرگ آیت و خرده دان عنصری	نبوده است چون من گه نظم و نثر
نبود آفتاب جهان عنصری	به نظم چو پروین و نثر چون عش
نه سحبان به عرف زبان عنصری ^۱	ادیب و دبیر و مفسر نبود

یا می گوید:

شاعر مفلک منم، خوان معانی مراست ریزه خور خوان من عنصری و رودکی^۲
از این تفاخر نباید خیال کرد که پایه و مقام عنصری از شعرای دیگر کمتر بود. بلکه تلویحاً
گویای مقام بزرگ شاعر است.

جلال همائی می نویسد: "معلوم می شود که عنصری در نظر شعرا و گویندگان بزرگ قدیم چنان
به استادی و پیشوائی مسلم بوده است که از تعریف مشابَهتش به خود می بالیده و این نوع تجلیل را مایه
مفاخرت خویش قرار می داده اند. و حق همین است که عنصری در اسلوب قصیده سرائی با اعمال
صنایع بدیعی مابین شعرای خراسان مقام ابتکار و پیشقدمی داشت."^۳

این که اشعار و افکار او قصیده سریان ادوار بعد را تحت الشعاع قرار داده و اسلوب او سرمشق
شعرا واقع شده از مطالعه دیوان وی و شعرای پس از وی کاملاً روشن می شود.

فروزانفر می نویسد: "عنصری از استادان شعر فارسی به شمار است و سبک و طریقه او همیشه
منظور ادبای متأخرین بوده و همیشه آن را سرمشق خود قرار داده اند. و چون در دواوین متأخرین
تبع کنیم می بینیم که عموم زمینه سازهای آنها در مدح و مقامات آن از عنصری اقتباس شده ولی
اضافاتی از قبیل تبدیل لفظ یا پیرایه های لفظی و تکلفات صناعی در آن راه یافته که همه آنها پسندیده

۱- دیوان خاقانی، به کوشش ضیاء الدین سجادی، ص ۹۲۶.

۲- همان، ص ۹۲۷.

۳- دیوان عثمان مختاری، ص ۲۲۰، حاشیه ۱۰.

نیست. بعضی از شعرا هم بی تغییر و تبدیلی سبک او را تقلید کرده اند و به همان پایه تقلید از احتیاج پایین تر است درجه اشعار آنها از شعر عنصری کمتر و فروتر است.^۱

شعر عنصری به صورت های زیر در شعر گویندگان بعد مورد توجه قرار گرفته است:

۱ - استقبال ۲۴ - مجابات ۳۴ - تضمین ۴۴ - اخذ مضامین و اسلوب.

شواهد فراوانی از تأثیر عنصری در گویندگان خلف را می توان ارائه داد که برای آن یک کتاب جداگانه لازم است ولی در اینجا کوشش می کنیم تا به اختصار چند نمونه از گویندگان بزرگ و استادان بلند مرتبه برای روشن شدن این معنی بیاوریم.

قطران تبریزی

وی در شاعری درجه استادی دارد و از عنصری پیروی کرده است. به گفته استاد فروزانفر: "سبک او بیشتر به سبک فرخی و عنصری متمایل و معانی و افکار این دو استاد در شعر وی سیار است. و از این رو شاید بتوان اطلاع او را از اشعار آنان که قسمت عمده اشعارش را به تقلید روشن و در جواب قصائد شان سروده است ثابت کرد."^۲ مانند این بیت:

چون شب هجران خویان روز بفزاید همی شب چو روز وصل بت رویان همی نقصان کند
که معنی آن از این شعر عنصری اخذ شده است.
روز هر روزی بیفزاید چو قدر شهریار شب چو عمر دشمنان او همی کمتر شود^۳
و شعر زیر قطران:

آن ماه مهر ورزد چندانکه گوئی ارزد چون زلف او بلرزد عنبر بباشد ارزان^۴
به شعر عنصری شباهت دارد، عنصری گفته است:

بشکنی بر خویشان تا نرخ عنبر بشکنی خویشان لوزان کنی تا نرخ مشک ارزان کنی

(دیوان عنصری، ۲۶۵)

۱ - فروزانفر، پیشین، سال دوم، ص ۷۵.

۲ - همان، ص ۴۹۵.

۳ - همانجا.

۴ - دیوان قطران تبریزی، ص ۲۹۹ و محبوب، پیشین، ص ۵۴۴.

رباعی

سه چیز ترا سه چیز داده است جمال خدا خط و زلف را گل و عارض خال
سه چیز من از سه چیز برده است مثال دل از آتش و چشم از آب و دیده از خال^۱
از رباعی عنصری تقلید شده است که در آن نیز صنعت جمع و تقسیم وجود دارد:^۲
سه چیز ببرد از سه چیز تو وصال از رخ گل و از لب مل و از روی جمال
سه چیز برد از سه چیزم همه سال از دل غم و از رخ نم و از دیده خیال

(دیوان عنصری، ۲۹۳)

قصیده قطران

ز روز نامه شاهان چنین دهند خبر چنین کنند بزرگان چیره دست هنر^۳
در اقتفای قصیده مشهور عنصری (چنین نماید شمشیر خسروان آثار) سروده شده است. محمد جعفر محبوب شباهت توصیف سپاهیان در قصیده عنصری و قطران را به قرار زیر آورده و گفته است که قطران در سرودن این قصیده مخصوصاً به قصیده عنصری نظر داشته است.^۴

قطران:

ز بهر خدمتش آورد شهریار ازان سپاه خویش برای نبرد بسته کمر
یکی به تیر فکندن بسان آرش نیو یکی به درع دریدن بسان رستم زر
به جای جامه به تنشان همیشه بر جوشن به جای تاج به سرشان همیشه بر مغفر
به سال و ماه بود طرف زینشان بالین به سال و ماه بود پشت اسبشان بستر
نیاید از دهن آواز سوی گوش چنانک کجا رود ز کمان تیرشان به سوی بصر
به تیغ مغفر شکاف و به نیزه دیده گذار به تیر شیر شکار و به گرز شاه شکر...
به ماه آذر از برق تیغ لشکر شاه به غزو ایشان اندر فروختند آذر

۱- محبوب، پیشین، ص ۵۳۳.

۲- همان، صص ۳۵۱ و ۵۴۵.

۳- دیوان قطران تبریزی، ص ۱۵۰.

۴- محبوب، پیشین، ص ۵۲۶.

به یک خدنگ ملک لشکری شکست کجا
و این است توصیف عنصری از سپاه:

گراز بود همیشه غذای آن لشکر^۱
ز گرد ایشان گیتی سیاه و روز اغبر
به روی آئینه بر نو دمیده سیسنب
مهیّب روی و بلا فعل و اهرمن پیکر
سپهر تاختن و باد گرد و ابر سپر
درست رای و به کار آمده به کرو به فر
فتاد زلزله اندر مصاف آن عسکر
نمود خسرو مشرق به آن حشر محشر
سپاهشان دل پرکین و شهرشان ابتر

زمین ز لشکر او موج سبز دریا بود
پرند گوهر شمشیر شان تو گوئی هست
همه سیه دل و آتش حسام و روئین تن
همه زمین جگر و کوه صبر و صاعقه تیغ
رفیق حزم ولیکن به حمله دشمن حزم
چو از معسکر میمون برفت رایت شاه
اگرچه بود حشر بیکرانه ایشان را
گروه ایشان در دست شاه گشته ستوه

(دیوان عنصری، ۱۲۶)

چند قصیده دیگر قطران نیز از عنصری استقبال شده است. قصیده ای است به مطلع:

جان و تن را از لب جام و لب جانان بود^۲

تابه جان در عقل باشد به تا تن در جان بود
که در طرح و مضمون این از عنصری متأثر است:

عشق زلفش رابه گرد هر دلی جولان بود

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود

(دیوان عنصری، ۲۰)

همین طور قصیده به مطلع:

خجل شدند گل سرخ سروغاتفری^۳

به خد و قد تو ای شهره ترک کاشغری

در استقبال قصیده عنصری به مطلع:

شکنج تو علم پرنیان شوشتری

ایا شکسته سر زلف ترک کاشغری

سروده شده است.

(دیوان عنصری، ۲۷۷)

۱ - دیوان قطران تبریزی، ص ۱۵۰

۲ - همان، ص ۹۶.

۳ - همان، ص ۴۰۸.

ازرقی هروی:

ازرقی هروی (م قبل از ۴۶۵ هـ) از پیروان چیره دست عنصری است. سعید نفیسی می نویسد: "در این که ازرقی در شعر پیروی از سبک عنصری می کرده است شکی نیست و در اشعار خویش نیز گذشته از شباهت لفظی و معنوی اشاراتی چند دارد. قطعاً عنصری بجز اشعاری که از وی به ما رسیده است سخنان فراوان دیگری داشته و این نسخه موجود از دیوان او منتخبی از اشعار اوست چنانکه در کتابها گاهی به اشعاری بر می خوریم که در نسخه راجع دیوان او نیست. ازرقی پیدا است که نسخه کاملی از دیوان عنصری داشته است و نه تنها در اشعار خود چهار بار نام از او برده است بلکه مطالبی از اشعار عنصری گرفته است که در این نسخه های راجع امروز نیست از آن جمله در قصیده ای در مدح طغانشاه می گوید:

هزار جای فزون گفت عنصری که ملک	به روز جنگ به آمد ز خان و از جیپال
ز دولت پدران تو صد هزار ملک	نگون شدند چو جیپال و خان به روز قتال
ایا شهی که ز عدل توشیر شادروان	ز دست خویش به دندان برون کند چنگال
اگر به دولت محمود می پدید آمد	ز طبع عنصری آن شعرهای سحر مثال
مرا به فر تو باید که در ترازوی نظم	خواطر شعرا کم سزد ز یک مثقال
بیشتر اشاره ازرقی به این دو بیت عنصری است از قصیده ای به همین وزن و قافیه:	
اگر به ترک بکاوند مشهد ایلک	وگر به هند بجویند دخمه چپال
ز خاک تیره خروش هزیمتی همی شنوند	چنانکه زو به زمین اندر اوفتد زلزال

(دیوان عنصری، ۱۶۸)

در قصیده دیگری که آن را نیز در ستایش طغانشاه سروده و به وزن و قافیه قصیده دیگر عنصری است درباره وی گفته است:

"عنصری در خدمت محمود دایم فخر کرد	زانکه دادش پاره ای در شعر فتح رهبری
خواست گفتن من خدایم در میان شاعران	کز خداوند چنین فخری رسید از شاعری
اندرین میدان فخر اکنون سبق من بنده راست	گو درین میدان فخر آی ارتواند عنصری ^۱

قصیده ازرقی در ستایش امیرانشاه بن قاورد بن جغری سلجوقی به مطلع:

ابر سیمایی اگر سیماب ریزد بر کمر دود سیماب از کمر ناگاه بنماید اثر^۱
نیز در استقبال قصیدهٔ عنصری "ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر" سروده شده است و مضمون
شعر ازرقی:

به در بند سجستان آنچه او کرد مثالی کرده بد حیدر به خیبر^۲
یاد آور شعر عنصری است:

به سند و ناحیت هند شهریار آن کرد کجا به مردم خیبر نکرده بد حیدر
(دیوان عنصری، ۱۲۱)

عنصری در ستایش سلطان محمود سروده:

نه جز عیب چیزیت کان تونداری نه جز غیب چیزیت کان توندانی
(دیوان عنصری، ۲۵۶)

و ازرقی از او برده و در مدح امیر سعدالملک ابو علی حسن گفته است:

جز عیب هرچه داری یافی ز روزگار جز غیبت هرچه باید داری ز ذوالمنن^۳

ذبیح اله صفا می نویسد: "ازرقی که دنباله سبک عنصری را در شعر گرفته بود آن را به مراحل
جدیدی از کمال رسانیده و آمادهٔ آن ساخت که مقبول شاعران و نقادانی که در قرن ششم می آمدند،
قرار گیرد".^۴

ابوالفرج رونی (م ۵۰۰-۵۰۸)

او نیز در دیوان عنصری تتبع بسیار داشت، چند قصیده در دیوان وی توجه خواننده را به قصاید
عنصری مبذول می کند. رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصحای برای نموداری تأثیر عنصری در رونی
مطلع های زیر از قصاید عنصری و ابوالفرج رونی آورده است.^۵
عنصری

۱- همان، ص ۱۳.

۲- فروزانفر، پیشین، ص ۲۰۵. و دیوان ازرقی هروی، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۶۰.

۴- صفا، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۸.

۵- همان، ص ۱۵۹.

ز افریدون و از جم یادگارست (دیوان عنصری، ۱۴)	سده جشن ملوک نامدارست
ابوالفرج رونی:	
عجم را آفتابی سایه داراست ^۱	عرب را آسمانی حق گزار است
عنصری:	
یکی به رنگ عقیق و دگر به بوی عبیر (دیوان عنصری، ۲۸)	نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر
رونی:	
امین گنج شه و حمل بخش حمله پذیر ^۲	امید دولت عالی و خاص مجلس میر
عنصری:	
قوام ملک و نظام هدی و فخر بشر (دیوان عنصری، ۷۵)	مراد عالم و شاه زمین و گنج هنر
رونی:	
نصیر دولت و پشت هدی و روی ظفر ^۳	نظام عالم و خورشید ملک و ذات هنر
قصیده رونی به مطلع:	
با عز خداوند قرین بودند امسال ^۴	فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال
به طرح و استقبال قصیده عنصری به مطلع:	
که وقف کرد برو ذوالجلال عزو جلال	خدایگان خراسان و آفتاب کمال
(دیوان عنصری، ۱۶۷)	سروده شده است.
و گاهی لفظ و معنی از عنصری به عاریت گرفته است:	
عنصری:	
خط و زلفین آن بت روی دلبر	غنود ستند بر ماه منور

۱ - دیوان ابوالفرج رونی، به کوشش محمود مهدوی دامغانی، ص ۲۷.

۲ - همان، ص ۶۸.

۳ - همان، ص ۸۰.

۴ - همان، ص ۹۷.

یکی را سنبل نورسته بالین یکی را لاله خود روی بستر

(دیوان عنصری، ۴۰)

رونی:

همیشه تا که خط و زلف دلفروز ترا زبرگ لاله و گل بستر است و بالین است^۱

مسعود سعد سلمان (م ۵۱۵ هـ)

"که در اواخر قرن پنجم روش های آغاز این قرن را تتبع می کرد سبکی کاملاً ممتاز که حد وسط شیوه فرخی و عنصری است، ایجاد کرده است،"^۲ در شاعری پیرو و مقلد عنصری است. "اساس تنظیم قصاید و ورود و خروج مقاصد را از عنصری اقتباس کرده و طرزهای او را نصب العین دارد لیکن طریقه عنصری را در ابداع معانی و جزالت اسالیب پیروی نکرده یا نمی تواند از عهده برآید."^۳ چند قصیده به مطلع های زیر در استقبال و افتخای قصیده های عنصری در دیوان مسعود سعد موجود است، بدینقرار:

عنصری:

سده جشن ملوک نامدارست ز افریدون و از جم یادگارست

(دیوان عنصری، ۱۴)

مسعود سعد سلمان:

کفایت را ستوده اختیار است شہامت را گزیده افتخار است^۴

عنصری:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار (۶۱)

مسعود سعد سلمان:

ز غزو باز خرامید شاد و برخوردار علاء دولت مسعود شاه شاه شکار^۵

۱- همان، ص ۲۰۱.

۲- صفا، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۴.

۳- فروزانفر، پیشین، ص ۲۰۹.

۴- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۶۶.

۵- همان، ص ۱۶۴.

شکوفه طرب آورد شاخ عشرت بار که بوی نصرت و فتح آید از نسیم بهار^۱
که در آن به استقبال از عنصری تصریح کرده است:

جز این چه دامن گفتن که عنصری گوید "چنین نماید شمشیر خسروان آثار"^۲

و:

ز غزو مملکت و بخت باد برخوردار سر ملوک جهان خسرو ملوک شکار^۳

و:

ایا نسیم سحر فتحنامه ها بردار به هر ولایت از آن فتحنامه ای بسپار^۴
که در آن مصراع عنصری نیز تضمین شده است:

نمود در هند آثار فتح شمشیرت چنین نماید شمشیر خسروان آثار^۵

عنصری:

بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار بهار خانه مشکوی و مشکبوی بهار

(دیوان عنصری، ۹۱)

مسعود سعد سلمان:

نگارخانه چین است یا شکفته بهار مه دو پنج و چهارست یابت فرخار^۶

عنصری:

بخار دریا بر اورمزد و فروردین همی فروگسلد رشته های در ثمین

(دیوان عنصری، ۲۰۶)

مسعود سعد سلمان:

جو کردم از هند آهنگ حضرت غزنین بر آن محجل تازی نهاد بستم زین^۷

۱- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۲۴۶.

۲- همان، ص ۲۴۹؛ و محبوب، پیشین، ص ۶۶۲.

۳- دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۲۵۵.

۴- همان، ص ۲۶۰.

۵- همان، ص ۲۶۳.

۶- همان، ص ۱۹۲.

۷- همان، ص ۴۱۵.

و:

فراخت رایت ملک و ملک به علیین بهار کرد زمان و بهشت کرد زمین^۱

و:

به سوی هند خرامید بهر جستن گین رکاب خسرو محمود سیف دولت و دین^۲
و گاه مضامین عنصری را در شعر خویش وارد کرده است:

عنصری:

روز هر روزی بیفزاید چو قدر شهریار شب چو عمر دشمنان او همی کمتر شود
(دیوان عنصری، ۱۷)

مسعود سعد سلمان:

روز نقصان گیرد اکنون همچو عمر بدسگال شب بیفزاید کنون چون بخت شاه کامران^۳
عنصری:

ز بهر آن که همی گرید ابر بی سببی همی بخندد برابر لاله گلزار
(دیوان عنصری، ۳۰۹)

مسعود سعد سلمان:

به تازه تازه همی بوستان بخندد خوش به نوع نوع همی آسمان بگرید زار^۴
عنصری:

اگر زمانه نگردد تو با زمانه بگرد وگر سپهر نیاید تو با سپهر بیای
(دیوان عنصری، ۲۷۱)

مسعود سعد سلمان:

تا نیابی مراد خویش بکوش تا نسازد زمانه با تو بساز^۵

۱- همان، ص ۴۳۱.

۲- همان، ص ۴۵۱.

۳- همان، ص ۴۶۸.

۴- همان، ص ۱۶۶.

۵- همان، ص ۲۹۲.

عنصری :

شمشاد قد و نوش لب و عاج بری سنگین دل و سیمین ذقن و زر کمری
هم سرو روان و هم بت کاشغری مر حورا را تو سخت نیکو پسری

و :

(دیوان عنصری، ۲۹۸)

حوراست مگر مادرو غلمان پدرست کاین صورت تو ز آدمی خوبترست

(دیوان عنصری، ۲۸۸)

مسعود سعد سلمان :

گفتم که چگونه جستی از رضوان ای بچه ناز پرور حورا^۱

عثمان مختاری غزنوی (م ۵۱۲-۵۴۸)

خود را همپایه عنصری می داند . در مدح امیر سید عبدالله بن ابی طاهر می گوید :

تو روز اول اندر صدر خسرو مرا با عنصری کردی برابر^۲
و در تحسین شعر عنصری را بیش بها گفته است :

عنصری را ز زر محمودی آن چنان شهرهای بیش بهاست^۳

از این بر می آید که عثمان مختاری به شعر عنصری نظر داشته است . در دیوان عثمان مختاری قصیده به مطلع زیر :

چومن به قوت اسلام و نصرت داور ز بهر خدمت بستم کمر به عزم سفر^۴
"از غرر قصابد مختاری است به وزن و قصیده معروف عنصری : ایا شنیده هنرهای خسروان به
خبر".^۵

در باره قصیده عثمان مختاری به مطلع :

مسلمان کشتن آیین کرد چشم نا مسلمانش به نوک ناوک مژگان که پر زهراست پیکانش

۱- همان ، ص ۱۳ .

۲- دیوان عثمان مختاری ، به اهتمام جلال الدین همائی ، ص ۲۲۱ .

۳- همان ، ص ۴۱ .

۴- همان ، ص ۱۹۶ .

۵- همانجا .

جلال همائی می نویسند: حسن تخلص آن به شیوه تغزلات فرخی و باقی قصیده آمیخته از سبک عنصری و ازرقی است.^۱
در شعر عثمان مختاری:

بر دل دشمن تاریک کنی روز و غا زآن چو جان روشن بی جان جسد جان اوبار
مصراع دوم وصف شمشیر است نظیر شعر عنصری:
چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان بی روان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان^۲
(دیوان عنصری، ۲۲۷)

معزی (م ۵۱۸-۵۲۱ هـ):

از سخن سرایان شیرین زبان و فصحای درجه اول نظم فارسی در دستگاه سلاجقه (ملکشاه و سنجر) سمت امارت شعر داشت، ۱۸۵۰۰ بیت آبدار از او باقی مانده است. "سخن او گاه به سادگی و سهولت شعر فرخی و گاه به دقت و باریک اندیشی عنصری و گاه نزدیک به لحن و لهجه زمان او مخلوط به لغات مختلف عربی و یا افکار جدید عرفانی و فلسفی است."^۳

معنی تازه و فکر نو در شعرش کم است. از دو شاعر بزرگ عصر غزنوی عنصری و فرخی تقلید می کند. حتی عبارات بی تغییر آن دو شاعر را آورده است.^۴

اینک باید پایه تقلید وی را از عنصری بسنجیم. معزی گاهی با ذکر نام و گاهی بدون ذکر نام و بعضی اوقات با تضمین شعر عنصری تقلید خود را از شاعر نامدار در دیوان خود منعکس کرده است.^۵
استقبال و جواب معزی از عنصری با ذکر نام:

۱- آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود هر زمین از صنعت او آسمان پیکر شود ...
گفتم این مدحت بدانسانی که گوید عنصری باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود^۶

۱- همان، ۲۳۷، ح ۹.

۲- همان، ۱۶۱، ح ۵.

۳- صفا، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴- فروزانفر، پیشین، ص ۲۳۱.

۵- دیوان معزی، به اهتمام عباس اقبال، تهران: ۱۳۱۸ش، ص ۷۹۷.

۶- دیوان معزی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳. و دیوان عنصری، ص ۱۷.

- ۲ - تا بنفشستان جانان گرد لالستان بود
عنصری محمود را گفتست شعری همچنین
در وصف قصیده خود و عنصری می گوید:
- آن قصیده شاعران را گر نگار دفت‌رست
۳ - روی او ماه است اگر بر ماه مشک افشان بود
این غزل بروزن آن گفتم که گوید عنصری
- ۴ - عید را با مهرگان هست اتفاق و اتصال
همچنان شعری که در محمود گوید عنصری
- ۵ - گفتم مرا سه بوسه ده ای ماه دلستان
گفتم چنین قصیده کس از شاعران نگفت
گفتم که آن قصیده بدیعت و نادراست
- مانند قصیده عنصری در قصیده معزی نیز صنعت سؤال و جواب به کار رفته است. استقبال بدون ذکر نام عنصری:

۱ - عنصری:

شهریار داد گستر خسرو مالک رقاب آن که دریا هست پیش دست احسانش سراب
(دیوان عنصری، ۲۸۵)

معزی:

منت ایزد را که روشن شد ز نور آفتاب آسمان دولت و ملک شه مالک رقاب^۵
۲ - عنصری:

آن زلف سرافکننده بر آن عارض خرم از بهر چه چیزست بدان بوی و بدان خم
(دیوان عنصری، ۱۸۷)

۱ - همان، ص ۱۴۴. و همان، ص ۲۰.

۲ - همان، صص ۱۷۱ و ۱۷۲. همان، ص ۲۰.

۳ - همان، صص ۴۴۰ و ۴۴۲. و همان، ص ۱۵۷.

۴ - همان، صص ۵۹۵ و ۵۹۷. عنصری گفتم نشان ده از دهن ای ترک دلستان (۲۲۲).

۵ - همان، ص ۶۸.

معزی: ای قاعده ملک به فرمان تو محکم
 در این قصیده مضمون زیر:
 همچون صدف و نafe پرازگوهر و مشکست
 و صاف ترا خاطر و مداح ترا فم
 عیناً از شعر قصیده عنصری اقتباس شده است.
 از بوی خوش مدح تو هر کس که بخواند
 چون نafe شود راوی و مداح ترا فم
 (دیوان عنصری، ۱۸۸)

۳ - عنصری: چنین نماید شمشیر خسروان آثار (۶۱)

معزی:

آیا نوشته هز نامه ها فزون ز هزار
 و یا شنیده ظفر نامه ها برون ز شمار
 در هر دو قصیده شباهت لفظی و معنوی برقرار است. برای نمونه چند شعر نقل می شود:
 عنصری:

به تیغ شاه نگر نامه گذشته بخوان
 که راستگوی تر از نامه تیغ او بسیار
 (دیوان عنصری، ۶۱)

معزی:

چو رزم شاه هنرنامه شگفت بخوان
 چو فتح شاه ظفرنامه بدیع بیار
 به رزم او نگر و گرد آن فسانه مگرد
 به فتح او نگر و دست از آن حدیث بدار
 مشافهه به همه وقت بهتر از ماضی
 معاینه به همه حال بهتر از اخبار^۲
 ۴ - عنصری:

ای جهان رادیدن روی توفال مشتری
 کیست آن کو نیست فال مشتری را مشتری
 (دیوان عنصری، ۲۷۲)

معزی

ای به رخسار و به عارض آفتاب و مشتری
 آفتاب و مشتری را من به جانم مشتری^۳

۱ - دیوان معزی، ص ۴۷۱.

۲ - همان، ص ۱۹۸.

۳ - همان، ص ۲۷۲.

۵ - ای تازه تر از برگ گل تازه به بر بر
 شرعیت فرستاد بدانگونه که گفتند :
 "نوروز فراز آمد و عیدش به اثر بر"^۱
 که مطلع قصیدهٔ عنصری در آن تضمین شده است.^۲

عنصری در مدح سلطان محمود غزنوی قصیده دارد به مطلع :

گر نه مشکست از چه معنی شد سر زلفین یار مشکبوی و مشک رنگ و مشکسای و مشکبار
 (دیوان عنصری، ۱۰۵)

که در بحر رمل مثنی مقصور سروده شده است . معزی در همان قافیه ولی در وزن دیگر (بحر مضارع مثنی مقصور) در اقتفای عنصری قصیده ای گفته است :

دل بی قرار دارم از آن زلف بی قرار سر پرخمار دارم از آن چشم پر خمار^۳
 که در تغزل هر دو قصیده تشبیهات و صفات مشابه مانند : زلف بی قرار ، قدسرو جویبار ، چشم پرخمار و غیره به کار رفته است .
 عنصری :

اردل ما را ببست او خود چرا در بند شد و ر قرار ما ببرد او خود چرا شد بی قرار
 و ر نشد ابروش عاشق چند باشد گوژ پشت و رنه می خورده است چشمش از چه باشد درخمار
 ماهتابستش بناگوش و خطش سنبل بود آفتابستش رخ و بالاش سرو جویبار
 (دیوان عنصری، ۱۰۵)

معزی :

دل بی قرار دارم از آن زلف بی قرار سر پرخمار دارم از آن چشم پرخمار
 داند نگار من که چنینست حال من زان چشم پرخمار و از آن زلف بی قرار
 در خد تست روشنی ماه آسمان در قد تست راستی سرو جویبار^۴
 تضمین از شعر عنصری :

در قصیده به مطلع :

۱ - همان ، ص ۲۲۸ .

۲ - دیوان عنصری ، ص ۱۳۷ .

۳ - دیوان معزی ، ص ۳۳۲ .

۴ - دیوان معزی ، ص ۳۳۲ .

تراست روی چو نسرین تازه ای بت چین
تضمین شعر عنصری کرده است:

به یادم آمد بیتی که عنصری گوید
نه من به تضمین مدحش همی بیارایم
ایا ز مرکب تو گرد رفته برگردون
و همین طور در قصیده به مطلع:

ترک من دارد شکفته گلستان برمشتري
شعر عنصری دیده می شود:

در میان کفرو دین شمشیر تو سدی قویست
"سد تو شمشیر تست اندر مبارک دست تو
و از همین مقوله است در قصیده زیر:

دل بری ای زلف جانان و ستم بر جان کنی
زین قصیده شاد گردد جان استادی که گفت:
از چه معنی خویشتن زنجیر نو شروان کنی
ای شکسته زلف یار از بسکه تودستان کنی^۱
علاوه بر استقبال و تضمین معزی شعری عنصری را نیز به کار برده است.
مضمون شعر عنصری:

همیشه بودی تأثیر آسمان به زمین
ز فضل اوست کنون اندر آسمان تأثیر

(دیوان عنصری، ۵۴)

در شعر زیر از معزی می خوانیم:

اگرچه در همه چیزی مؤثرست فلک
بلند همت او در فلک کند تأثیر^۲

عنصری گفته است که مدح شاه حرز و رفع ضرر است:

هرگز ضرر دهر مر او را نگزاید
گر حرز کند مدحش و خواند به ضرر بر

(دیوان عنصری، ۱۴۰)

۱- همان، ص ۶۱۸ و ۶۱۹. شعر در دیوان عنصری نیامده است.

۲- همان، ص ۷۱۵ و دیوان عنصری، ص ۲۷۵.

۳- همان، ص ۷۲۱ و ۷۲۲ و همان، ص ۲۶۵.

۴- دیوان معزی، ص ۲۵۶.

و نزدیک معزی هم مدح "سیدالابرار" بگونهٔ حرز است:

چه گونه راه برد و سوسه به سوی دلی که حرز خویش کند مدح سیدالابرار^۱
و همین طور عنصری سروده است:

فضایل تو چو ابرست و من صدف که ازو هی ستانم قطره همی کنم گوهر
(دیوان عنصری، ۶۸)

و معزی از وی گرفته و گفته:

دست تو ابريست پرباران و طبع ما صدف تو صدف پر در همی از قطرهٔ باران کنی^۲

حکیم سنائی غزنوی (م ۵۲۵ هـ)

شعرش اگرچه "استادانه و مقرون به مهارت و لطف است لیکن به شدت متأثر از سبک استادان مقدم بروی از قبیل عنصری و فرخی و مسعود سعد و علی الخصوص فرخی است."^۳
مظاهر مصفا در مقدمه دیوان حکیم سنائی تأثیر پذیری وی از شعرای متقدم را آورده اثر و نفوذ عنصری را نیز در شعر وی نشان داده اند.^۴ ما در اینجا به قسمتی از همان مقدمه اکتفا می کنیم. ایشان نوشته اند که سنائی به سبک قصیده سرائی عنصری توجه دارد و چند قصیدهٔ او را پاسخ می دهد و چند بار از او نام می برد. عنصری قصیده ای دارد به مطلع:^۵
نوروز فراز آمد و عیدش به اثر بر (۱۳۷)
سنائی آن را پاسخ گفته:

ای خنده زنان بوس تو بر تنگ شکر بر وی طنز کنان نوش تو بر رنگ گهر بر
(دیوان عنصری، ۱۴۳)

و قصیده دیگر عنصری به مطلع:

ای جهان رادیدن روی تو فال مشتری کیست آن کونیست فال مشتری را مشتری
(دیوان عنصری، ۲۷۲)

۱- همان، ص ۳۸۹.

۲- همان، ص ۷۲۲.

۳- صفا، پیشین، ج ۱، ص ۵۶۵.

۴- دیوان سنائی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: ۱۳۳۶ ش، مقدمه، صدو هشتاد و شش.

۵- شماره هایی که در برابر ابیات است شماره صفحات دیوان سنائی به کوشش مظاهر صفا و دیوان عنصری به کوشش دبیر سیاقی است.

مورد توجه سنائی قرار گرفته و بدان پاسخ گفته :

ای پدیدار آمده همچون پری بادلبری
هر که دید او مر ترا باطبع شد از دل بری

(دیوان سنائی، ۴۲۶)

و ممدوح خود را که از فاضلان و ادیبان است بر ممدوح عنصری ترجیح می دهد .

نیستی اندر طریق شعر گفتن آن چنانک
بوحنیفه گفت در شعری برای عنصری
اندرین یک فن که داری و آن طریق پارسیست
دست دست تست کس را نیست با توداوری

(دیوان سنائی، ۳۲۷)

و نیز قصیده ای دیگر به همین روال ساخته و باز از عنصری نام برده است :

ای سنائی بی کله شوگرت باید سروری
زانک نزد بخردان تابا کلاهی بی سری

(دیوان سنائی، ۳۳۰)

تا آنجا که گوید :

هرگز اندر طبع یک شاعر نبینی حذق و صدق
جز گدایی و دروغ و منکری و منکری

(دیوان سنائی، ۳۳۷)

هر کجا زلف ایازی دید خواهی در جهان
عشق بر محمود بینی گپ زدن بر عنصری

(دیوان سنائی، ۳۳۸)

و نیز به عنصری احترام کرده گوید :

تاج اصفاهان لسان الدهر ابوالفتح آن که هست
در عجم چون عنصری و در عرب چون بحتری

(دیوان سنائی، ۱۴۲)

و این مطلع سنائی :

در جهان دردی طلب کان عشق سوز جان بود پس به جان و دل بخر گر عاقلی ارزان بود
(دیوان سنائی، ۱۰۱)

به روش این مطلع عنصری است :

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود عشق زلفش را بگرد هر دلی جولان بود
(دیوان عنصری، ۲۰)

سوزنی سمرقندی (م ۵۶۹هـ)

سوزنی به طرز و اسلوب عنصری شعر گفته است و او را استاد می شمارد و "درمیان شاعران پارسی گوی مخصوصاً به عنصری ارادتی می ورزد. و در دیوان خویش ازو به نیکی یاد می کند"^۱. از جمله در قصیده ای که در مدح ناصرالدین محمد بن احمد سروده است، می گوید :

عنصری بایستی اندر مجلس تو شعر گوی من که باشم در جهان یا خود چه باشد شعر من
و نیز در قصیده ای که در مدح و زیر سروده است، می گوید :

عنصری باید تا نظم مدیح تو کند سوزنی کیست کزو نظم تو گردد منظم^۲
و گاه خود را برتر از عنصری می شمارد، چنانکه می گوید :

آنچه دریک دوییت از صنعت شعری مراست نیست اندر جمله دیوان شعر عنصری "
سوزنی به عنصری اقتدا می کرده و "یک بار از قصیده معروف وی که این مطلع را دارد :
ای جهان را دیدن روی تو فال مشتری کیست آن کو نیست فال مشتری را مشتری

(دیوان عنصری، ۲۷۲)

بدین صورت تضمین کرده است :

از روان عنصری در خواب تلقین یافتم "کای جهان را دیدن روی تو فال مشتری"^۳

۱ - فروزانفر، پیشین، ص ۳۱۶.

۲ - دیوان سوزنی سمرقندی، به کوشش دکتر شاه حسینی، صص ۲۷۹ و ۲۰۶.

۳ - همان، مقدمه، چهل و نه.

رشید الدین و طواط (م ۵۷۳ هـ)

مصراع‌ی معروف از عنصری را تضمین کرده است :

نموده تیغ تو آثار فتح و گفته فلک "چنین نماید شمشیر خسروان آثار"^۱
شمس قیس رازی در تشبیه معکوس شعر عنصری و طواط را ذکر کرده است :

عنصری :

ز سم ستوران و گرد سپاه زمین ماه روی و زمین روی ماه^۲
روی زمین را از نشان نعل ستوران به ماه تشبیه کرده است باز روی ماه را از کثرت غبار به زمین تشبیه کرده و رشید همین معنی ملاحظه کرده و گفته است :

پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح روی فلک چوپشت زمین گشته از غبار
از سم مرکبان شده مانند غار کوه و ز شخص کشتگان شده مانند کوه غار^۳
و قصیده طواط :

ای ز گفتار تو پرداخته آیات هنر وی ز کردار تو افراخته ریایات ظفر^۴
به استقبال قصیده عنصری (ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر) سروده شده است . در گفتن اشعار زیر :
ببرد از من بناگاهان هوای مهر آن دلبر

نشاط از جان قرار از دل توان از تن خرد از سر
لب و خد و رخ و خط وی و جز او کرا دیدی

خط از سنبل رخ از لاله خد از سوسن لب از شکر^۵
این ابیات عنصری را سرمشق قرار داده است :

رخی چون نوشکفته گل ، همه گلبن به رنگ مل

همه شمشاد پرسنبل ، همه بی جاده پر شکر

۱ - و طواط ، پیشین ، ص ۲۳۳ . و طواط در تضمین می گوید : از شعر پارسی مراست . و مصراع‌ی معروف از عنصری تضمین کرده ام . نموده تیغ تو دیوان عنصری ، ص ۷۲ و نیز ر. ک. به : المعجم ، ص ۲۹۵ .

۲ - وامق و عذرای عنصری ، ضمیمه ، ص ۴۰ .

۳ - المعجم ، ص ۳۵۲ .

۴ - دیوان رشید الدین و طواط ، ص ۱۸۴ .

۵ - همان ، ص ۱۸۶ .

شکفته لاله رخساره حجاب لاله جراره

بر از عاج و دل از خاره تن از شیر و لب از شکر

(دیوان عنصری، ۱۰۰)

انوری (م ۵۸۳-۵۸۵)

انوری خود را بر عنصری ترجیح می دهد و در مدح صدر معظم فخرالدین محمد بن ابراهیم

سری می گوید:

ای بزرگی کز پی مدح و ثنای تو همی روز و شب بر من ثنا گوید روان عنصری^۱

اگرچه ادعا دارد:

باری مراست شعر من از هر صفت که هست گر نا مرتب است و گرنا مدونست^۲

و به گفته خود نیز به طریق فرخی و طرز عنصری حاجت ندارد:

لیکن ار انصاف خواهی هیچ حاجت نیستت تا طریق فرخی گویی و طرز عنصری^۳

باوجود این شیوه عنصری در اشعارش هویدا و معانی شعری وی به نحوی شکفت انگیز به مضامین

عنصری تطبیق می کند. اینک چند مضامین مشابه از دو شاعر:

عنصری

زمن طاعت و زو فرمان ، همو وصل و همو حرمان

همو درد و همو درمان ، همو دزد و همو داور

(دیوان عنصری، ۱۰۰)

انوری

عالمی در رخ تو حیرانند پیش و پس هیچ ره نمی دانند

دوستانرا اگرچه درد ز تست مرهم درد خود ترا دانند^۴

۱- دیوان انوری، به کوشش مدرس رضوی، تهران: ۱۳۴۷ش، ج ۱، ص ۴۶۳.

۲- همان، ج ۱، ص ۸۵.

۳- همان، ج ۱، ص ۴۶۰.

۴- علم، دشتی، قلمرو سعدی، تهران: ۱۳۳۹ش، ص ۱۴۸.

عنصری

چنان برانند تدبیرها که پنداری همی برابر تدبیر او رود تقدیر

(دیوان عنصری، ۵۴)

انوری

که در جنبیت تدبیر او رود تقدیر^۱

عنصری

روسیبی را محتسب داند زدن شاد باش ای روسیبی زن محتسب

(دیوان عنصری، ۳۰۲)

انوری در هجو محتسبی گفته است:

پرسیدم از آن میان یکی را کان چوب چرا زند بر آن زن

گفت این زنکی است روسیبی نام و آن محتسبی است روسیبی زن^۲

مطلع قصیده انوری:

روز می خوردن و شادی و نشاط و طربست ناف هفته است اگر غره ماه رجبست^۳

نزدیک است به این شعر عنصری:

روز طرب و نشاط و می خواستن است (۲۸۹)

مناظره "گل سرخ و سرو سهی"^۴ انوری، شبیه مناظره "زاغ سیاه و باز سپید" عنصری است.

انوری از رغبت کم نظیر عنصری به صفت زلف متأثر شده است. مظاهر مصفا می نویسد:

افراط و رغبت کم نظیر به صفت زلف باعث شده است که انوری ملازمه صفت زلف را با تغزل شریطه

قصیده خود ساخته و به دوام این ملازمه عقیده خود را اظهار کرده است.^۵

۱- صفا، پیشین، ج ۲، ص ۶۶۶.

۲- فرهنگ آندراج، ج ۳، ص ۲۱۴۶.

۳- دیوان انوری، ج ۱، ص ۴۹.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۸۸ و دیوان عنصری، ص ۱۲۹.

۵- مصفا، پیشین، ص ۱۰۴. برای مثال ر.ک. به: دیوان انوری ج ۱، صص ۱۹، ۸۵ و ۱۵۹ و ج ۲، صص ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۹۹، ۸۰۰ و ۸۰۳.

خاقانی شروانی (م ۵۹۵ هـ)

از بزرگترین شاعران قصیده گوی و از ارکان شعر فارسی است. به شعرای پیش از خود بیشتر به عنصری نظر داشته و غالباً ممدوح خود را با محمود و خویش را با عنصری برابر می نهد^۱ و گاهی از تعریض به وی نیز خود داری نکرده است.^۲

نظیر مناظره عنصری "میان زاغ سیاه و باز سپید"، خاقانی در قصیده خود به مطلع:

صبحدم چون کله ببنده آه دود آسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من
میان نافه و کیمخت مناظره ترتیب داده است، "که از نظر طرح و تمثیل به کار عنصری تشبیه است".^۳
نافه را کیمخت رنگین سرزنش ها کرد و گفت نیک بد رنگی، نداری صورت رعناي من
نافه گفتش یافه کم گو کایت معنی مراست و اینک اینک حجت گویا دم بویای من^۴
استدلال عنصری نیز در قصیده های خاقانی جلوه گراست:

ای پرده معظم بانوی روزگار وی پیش آفتاب کرم ابر سایه دار
صحن ارم تراست و در و روح رانشست حصن حرم تراست و در و کعبه را قرار
هر سال اگر خواص خلیفه برند خاص از بهر کعبه پرده رنگین سبز کار
آن پرده توکز در سلطان انجم است آویختند بر در این کعبه آشکار^۵

خاقانی به مقام عنصری نرسیده است. بهار در سبک شناسی شیوه سخن خاقانی و کمال الدین اسماعیل و نظامی را با نثرالتوسل الی الترسل بهاءالدین محمد بغدادی مقایسه کرده و می نویسد: این اشعار غیر از پختگی و درستی و به دستور و قانون بودن دیگر از حیث مزایای طبیعی و علو معنی شباهتی با اشعار رودکی و عنصری و فرخی ندارند.^۶

سعدی

سعدی در قرن هفتم مانند ناصر خسرو قصیده را وسیله زهد و پند و اندرز قرار داده. از پیشینیان

۱- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء الدین سجادی، مقدمه، پنجاه و سه، پنجاه و شش، ص ۴۲۵.

۲- همان، صص ۳۹۸، ۴۲۵ و ۴۸۱.

۳- مصفا، پیشین، بخش نخست، ص ۱۴۴.

۴- همان، ص ۳۲۲.

۵- همان، ص ۱۷۶.

۶- دیوان خاقانی، مقدمه، پنجاه و چهار.

بعضی مضامین عنصری در شعر وی دیده می شود. مانند شعرهای زیر:

گر در آفاق بگردی بجز آئینه ترا
صورتی کس ننماید که بدومیمانی
نه گزیراست مرا از تو نه امکان گریز
چاره صبرست که هم دردی وهم درمانی^۱
عنصری

گر سکندر برگذار لشکر یاجوج بر
کزد سد آهنین آن بود دستان آوری
سد تو شمشیر تست اندر مبارک دست تو
کو سکندر گو بیا تاسد مردان بنگری
(دیوان عنصری، ۲۷۵)

سعدی

تراسد یاجوج کفر از زرت
نه روئین چو دیوار اسکندر است^۲

عنصری

تو ابر رحمتی ای شاه ز آسمان هنر
همی بیاری بر بوستان و شورستان
بدین دوجای تو یکسان همی رسی لیکن
ز شوره گرد بر آید چو نرگس از بستان
(دیوان عنصری، ۲۲۰)

سعدی

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره بوم خس^۳
در شعر زیر سعدی یک شعر عنصری به صورت تضمین آورده است:

مرا خود چه باشد زبان آوری
چنین گفت شاه سخن عنصری
مرا خود مبین ای عجب در میان
بین تاچه گفتند پیشینیان
"چو از راستی بگذری خم بود
چه مردی بودکز زنی کم بود"^۴

در دوره بازگشت ادبی (در اواخر قرن دوازدهم هجری) شعرا به احیاء سبک قدیم کوشیدند و به اسلوب قدیم شاعری کردند. از قدما عنصری نیز سرمشق شعرا گردید. در این دوره از پیروان عنصری به چند نفر اکتفا می کنیم:

۱ - دشتی، قلمرو سعدی، ۱۴۸.

۲ - حبیب یغمائی، حبیب نامه مینوی، تهران: ۱۳۵۰، ش، ص ۲۷۸.

۳ - سعدی، کلیات، به کوشش مظاهر مصفا، ۱۵ (گلستان).

۴ - خزائلی، شرح بوستان، ص ۲۹۸.

میرزا حبیب الله قآنی شیرازی (م ۱۲۷۰ هـ)

قآنی از مقلدان عنصری است. قصیده به مطلع زیر به استقبال قصیده عنصری سروده است:

بهار آمد و دی را گرفت و کرد مهار چنین کنند بزرگان چو کرد بایدکار^۱
 هادی حسن عقیده دارد که قآنی چشم بسته به تقلید عنصری شعر نگفته است بلکه لفظ و معنی عنصری را تغییر داده به صورت بهتر آورده است. در شعرهای زیر مثالی از پیروی قآنی از عنصری دیده می شود.^۲

عنصری:

فراخ جیحون چون کوه شد ز بسکه درو	کلاه و ترکش و زین و دراعه بود انبار
کسی که زنده بماندست از آن هزیمتیان	اگرچه تنش درست است هست جان بیمار
به مغزش اندر تیغ است اگر بود خفته	به چشمش اندر تیراست اگر بود بیدار
اگر بجنبند بند قبای او از باد	گمان برد که همی خورد بر جگر مسمار
اگر سؤال کند، گوید ای سوار مزین	وگر جواب دهد، گوید ای ملک زنهار

(دیوان عنصری، ۶۳، ۶۴)

قآنی

بدسگال تو به هر جا که رود در خطراست	آنچه بیند نبود راه مگر وقت فرار
ناخن خویش همی بیند و پندارد تیغ	دست بر مژه خود مالد وانگارد مار
سایه خویش همی بیند و بگریزد ازو	گوید این لشکر میراست که آید به قطار
شفق از چرخ همی بیند و فریاد کند	کز پی سوختنم میر برافروخته نار ^۳

گویی زبان خصم تو در روزگار تو	حرفی دگر ندارد جز حرف زینهار
-------------------------------	------------------------------

عنصری

دل آرامی دل آرائی، غم انجای غم افزائی	نکو نامی نکو رایی، به حسن اندر جهان سرور
---------------------------------------	--

۱- دیوان قآنی شیرازی، به کوشش محبوب، تهران: ۱۳۳۶، ص ۳۶۱، محبوب، پیشین، ص ۵۳۲.

2 - Hadi Hasan, *Studies in Persian Literature*, p. 214.

۳- دیوان قآنی، ص ۴۲۴ و Ibid, P221.

سمن بویی شبه مویی، بلا جویی جفا گویی
 شکفته لاله رخساره، حجاب لاله جراره
 رخی چون نوشکفته گل، همه گلبر په رنگ مل
 به رو از نیکویی معنی، به غمز از جادویی دعوی
 قآنی

بویژه بابتی شنگول و شوخ و شنگ و بی پروا
 سخن پرداز و خوش آواز و افسون ساز و حیلت گر
 سمن خوی و سمن بوی و سمن روی و سمن سیما
 پری طبع و پری زاد و پری چهر و پری پیکر
 برش دیبا فرش زیبا قدش طوبی خدش جنت
 تنش روشن خطش جوشن رخس گلشن لبش شکر
 دو هاروت و دو ماروت و دو گلبرگ و دو مرجانش
 پر از خواب و پر از تاب و پر از آب و پر از شکر
 چو سیمین سرومن کش هست روی وموی وچهر و لب
 مه روشن شب تاری گل سوری می احمر^۲

محمود خان صبا (م ۱۲۳۸ هـ)

سبک واسلوب صبا به عنصری نزدیک است . و قصیده هائی به مطلع زیر به استقبال قصیده
 عنصری (ایا شنیده هنرهای خسروان به خبر) سروده است :

قرار مملکت و جشن عید و فصل بهار خجسته بادا بر شهریار دولت یار
 دریغ و درد که از دل قرار خلق ربود کسی که داد جهان را به نوک خامه قرار^۳

و :

نه بدیدم به عیان و نه شنیدم به خبر عهد از این خویر و دولت ازین والاتر^۱

سروش اصفهانی (م ۱۲۸۵ هـ)

سروش به عنصری توجه داشت قصیده هائی به مطلع زیر دراستقبال قصاید عنصری سروده

است:

ایا خمیده سر زلف لعبت فرخار	بلای جان منی باشکنج غالیه بار
بشیر فتح همی آید از سپه سالار	به سوی شاه جهان شهریار دولت یار
درخت هفته دیگر همی گل آردبار	عبیر بوی شود باد و خاک عنبر بار ^۲

سر زلفین آن بت روی عیار	دو زنجیر است گویی بر دو گلنار
مرادی شادمانی شد پدیدار	که کردم با نگار خویش دیدار
همی بینم جهانی خلد کردار	چنان آراسته دیدار دلدار ^۳

مطلع های قصیده های عنصری مورد نظروی بدین قرار است:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار

منقش عالمی فردوس کردار نه فرخار و همه پرنقش فرخار

ملک الشعراء محمد تقی بهار (م ۱۳۳۰ ش)

خواجه عبدالحمید عرفانی درباره سبک بهار می نویسند: "بهار بیشتر به تحقیق و تتبع در آثار

پیشروان شعرای سبک قدیم بخصوص سبک خراسانی مانند رودکی و فرخی و عنصری و دیگر

شعرا معروف عهد سامانی و غزنوی پرداخت و قسمتی از قصاید آنان را جواب گفت: ۴.

بهار در تغزل قصیده به مطلع:

۱ - دیوان صبا، ص ۴۲.

۲ - دیوان سروش اصفهانی، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران: ۱۳۳۹ ج ۱، صص ۲۷۱، ۲۷۶ و ۲۸۶. برای تفصیل ر.ک.به: محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۵۳۱.

۳ - همان، ج ۱، صص ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۵.

۴ - خواجه عبدالحمید عرفانی، شرح احوال و آثار ملک الشعراء محمد تقی بهار، تهران: ۱۳۳۵ ش، ص ۱۸۴.

نگر به زلف بناگوش آن بت کشمیر یکی ز ساده پرند و یکی ز سوده عبیر
در سراسر قصیده شیوه عنصری (جمع و تقسیم) نگاه داشته است.^۱ مطلع قصیده عنصری چنین است:
نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر یکی به رنگ عقیق و دگر به بوی عبیر

(دیوان عنصری، ۲۸)

بهار، عنصری و شعرای دیگر دربار غزنه را تحسین می‌کند و آنها را در برابر فردوسی هیچ می‌پندارد:

چار تن در یک زمان جستند در دوران سری	پنج نوبت کوفتند از فر شعر و شاعری
جاه و آب رودکی شد تازه زین چارواستاد	فرخی و عسجدی و زینتی و عنصری
درگه محمود شد زین چار شاعر پر فروغ	همچنان کز هفت اختر گنبد نیلوفری...
بندگان بودند و شاگردان براستاد طوس	زانکه بودش بر سخن سنجان دوران سروری ^۲

۱ - همان، ص ۲۶۸ و دیوان بهار، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲ - دیوان بهار، ج ۱، ص ۵۹۴.

مقام و اهمیت عنصری در میان تذکره نویسان

نکته ای که باید در اینجا افزوده شود این است که تذکره نویسان و بزرگان علم و ادب توجه شایانی به شعر عنصری داشته اند. همه تذکره نویسان برای عنصری مقام عالی قایل شده و شعر و قصاید او را ستوده اند. بیجا نیست اگر اندکی از گفته های آنان نقل شود.

محمد عوفی:

"عنصری" عنصر جواهر هنر و جوهر عرض فضل بوده است، مقدم شعرای عهد و پیشوای فضلالی زمان، چون سلطان یمین الدوله او را به نظر قبول ملاحظت فرمود همگنان برا جلال او اقبال و نظر اصحاب دولت را آن اثر است که آفتاب را، شعر عنصری مدونست و عرصه فضایل به زینت شمایل او مزین^۱.

دولت شاه سمرقندی:

"ملک الشعراء استاد ابوالقاسم الحسن بن احمد العنصری رحمة الله علیه مناقب و بزرگواری او اظهر من الشمس است، و سر آمد شعرای روزگار سلطان محمود بوده، و او را ورای طور شاعری فضایل است"^۲.

امین احمد رازی:

"ابوالقاسم حسن عنصری - در کمالات عظیم النظیر بوده برخیل فصحا امیر، چهار عنصر در

۱ - عوفی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲ - دولتشاه سمرقندی، پیشین، ص ۵۰.

شش جهت از نه آباء چارامهات همچواوئی نیاورده و در عصر خود ملک الشعرا بود.^۱

رضا قلی خان هدایت:

"الحق وی (عنصری) استاد شعرست و سلطان فصاحت و سخنش در نهایت متانت است و در مداحی طرزی خاص دارد و امیر مسعود سعد طریقه وی می سپارد و حکیم منوچهری خود را شاگرد وی می شمارد و بدین اندک مایه سخن که از وی بمانده است پیدا شود که سزاوار امارت و ریاست آن طایفه بوده صفت مداحی و حکمت گوئی و سخن قوی و قدیم ورزین و متین گفتن چنانکه اوراست نه هر کس رایاراست و این معنی بر سخندان سخنگوی با انصاف ظاهر و آشکار است."^۲

آذر بیگدلی:

"ابوالقاسم عنصری مقدم و مقتدای شعرای فصاحت شعار و مکرم و پیشوای فصحای بلاغت آثار است. پیوسته باصانت اشعار زرین و استقامت افکار متین داد سخنوری داده."^۳

تقی الدین محمد الحسینی کاشانی:

"مقدم سخن سرایان گلستان فصاحت و مکرم صیرفیان جواهر بلاغت و براعت استاد عنصری شاعری قدرت آثار و سخن گذاری با شوکت و اقتدار بوده، به فرط کیاست و دانش و وفور فراست و بینش از سایر ناطمان عرصه عالم ممتاز و مستثنی و همواره به اصابت رای رزین و استقامت افکار دوربین به خلعت سعادت قبول سلاطین مزین و محلی در زمان یمین الدوله محمود سبکتگین آن تقرب و عزت و علوشان و رفعت مکان که او را دست داده کم شاعری را میسر شده."^۴

۱ - تذکره هفت اقلیم (اقلیم چهارم، بلخ) (نسخه خطی، شماره ۵۴۶۸ - کتابخانه مجلس شورای ملی) به نقل از: دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، مقدمه، چهل.

۲ - مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۸۹۷.

۳ - آتشکده آذر، ص ۳۱۱.

۴ - مقدمه کتاب مجمع القصاید، تقی الدین محمد الحسینی، به نقل از: دیوان عنصری، به کوشش دبیرسیاقی، مقدمه، بیست و پنج.

گلچین معانی یاد آور شده است که مقدمه مجمع القصاید همان شرح احوال عنصری است که در جلد اول از رکن اول خلاصه الاشعار و زبدة الافکار تألیف تقی کاشانی بدون یک حرف کم و زیاد مندرج است. (تاریخ تذکره های فارسی، تهران:

ادوارد براون:

"عنصری ملک الشعراء دربار سلطان محمود بود و هر چند که در عظمت و مقام به پایۀ فردوسی نمی‌رسید لیکن مدتها پس از افول ستارۀ اقبال محمودی، شهرت و نام بلند داشت و در شمار شاعران بزرگ عهد خود بود."^۱

ذبیح الله صفا:

"از اواخر عهد سامانی تا پایان دورۀ اول غزنوی به نام و آثار چند تن از شاعران کثیرالشعر و استاد باز می‌خوریم که بر اثر شهرت و عظمت مقام و فصاحت و جزالت کلام آثار آنها کمتر از دیگر شعرا دستخوش تطاول زمان شد و از آن قبیل اند فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری، لیکن این چند تن در برابر شاعران متعدد استاد دیگری که مورخان از وجود ایشان در دربار محمود و مسعود غزنوی خبر داده اند کم اند و مثل آن است که تنها چیزی که توانست ضامن بقاء مقداری از اشعار شعراء این عهد در برابر حوادث و مصائب پیایی روزگاران بعد شود، شهرت و فصاحت و مطبوع بودن کلام در قسمتی از آنها و اقبال و توجه آیندگان بدانها بوده است."^۲



۱۳۶۸-۱۳۵۰، ج ۱، ۵۵۴) تقی الدین حسینی، خلاصه الاشعار وزبدة الافکار را در سال ۹۸۵ هجری تألیف کرده است و مجموعه مجمع القصاید را به سالهای ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ هجری تدوین و تحریر کرده است.

۱ - ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، از فردوسی تا سعدی، ترجمه فتح الله مجتبائی، تهران: ۱۳۴۱ش، ص ۱۷۴.

۲ - صفا، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۱.

مآخذ و منابع

الف: فارسی

آذریبگدلی، لطفعلی بیگ؛ آتشکده آذر. با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی، تهران: ۱۳۳۷ش.

آملی، علامه شمس الدین محمد بن محمود؛ نفایس الفنون فی عرایس العیون. تهران: ۱۳۷۹ هـ.ق. ابن یمین؛ دیوان. با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: ۱۳۱۸ش.

ابوالفرج رونی؛ دیوان. به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، مشهد: ۱۳۴۷ش.

اته، هرمان؛ تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه با حواشی رضازاده شفق، تهران: ۱۳۳۷ش.

ازرقی هروی؛ دیوان. با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران: ۱۳۳۶ش.

اسدی طوسی؛ لغت فرس. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: ۱۳۳۶ش.

افشار، ایرج؛ کتابشناسی فردوسی. تهران: ۱۳۴۷ش.

افشار شیرازی، احمد و دیگران؛ جشن سده، نشریه انجمن ایران شناسی. تهران ۱۳۲۴ش.

اقبال، عباس؛ "چند نکته تازه راجع به شاعر مشهور غضائیری رازی"، مجله آموزش و پرورش، سال نهم، شماره دهم، ۱۳۱۷ش.

انوری؛ دیوان. به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، (دو جلد)، تهران: ۱۳۴۰ و ۱۳۴۷ش.

ایزد یار؛ "آیا اشعار نکوهش دقیقی از فردوسی است؟"، مجله ارمغان، سال ۲۴، شماره ۸، ۷.

براون، ادوارد؛ تاریخ ادبیات ایران. ج ۲، ترجمه و حواشی فتح ا... مجتبائی، تهران: ۱۳۴۱ش.

برهان تبریزی، محمد حسین بن خلف؛ برهان قاطع. به اهتمام محمد معین، چاپ دوم، تهران: ۱۳۴۲ش.

بسطامی، صدر (تاج) الدین حسن بن محمد؛ تاج المآثر. (نسخه شماره ۱۰۸ ب، کتابخانه دانشکده

ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران).

بهار، محمد تقی ملک الشعراء؛ دیوان اشعار. با مقدمه محمد ملک زاده، تهران: ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ش.

- _____؛ سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، (۳ جلد)، چاپ دوم، تهران: ۱۳۳۷ ش.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین؛ تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: ۱۳۵۰ ش.
- تربت، محمد علی؛ "مثنوی و مثنوی گویان ایرانی" مجله مهر، سال پنجم، شماره ۴، ۱۳۱۶ ش.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر؛ ترجمه تاریخ یمینی. به اهتمام جعفر شعار، تهران: ۱۳۴۵ ش.
- الجوینی، علاء الدین ملک بن بهاء الدین محمد؛ تاریخ جهانگشای جوینی، تهران: ۱۳۳۷ ش.
- حکمت، علی اصغر؛ امثال قرآن. تهران: ۱۳۳۳ ش.
- حمیدی، مهدی؛ بهشت سخن. تهران: ۱۳۳۸ ش.
- خاقانی شروانی؛ دیوان، به کوشش ضیاء الدین سجادی، تهران: ۱۳۳۸ ش.
- خلیلی، خلیل الله؛ سلطنت. کابل: ۱۳۳۳ ش.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد؛ مفاتیح العلوم. ترجمه حسین خدیو جم، تهران: ۱۳۴۷ ش.
- خواندمیر، غیاث الدین؛ حبیب السیر. بامقدمه جلال همائی، تهران: ۱۳۳۳ ش.
- _____؛ دستور الوزراء. با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: ۱۳۱۷ ش.
- دبیر سیاقی، محمد؛ گنج باز یافته. شامل احوال و اشعار لیبی و...، تهران: ۱۳۳۴ ش.
- _____؛ دیقی و اشعار او. تهران: ۱۳۴۷ ش.
- درانی، احمد علی خان شهزاده؛ "یادی از فضلالی غزنی"، مجله کابل، شماره ۷، ج ۱.
- دستغیب، عبدالعلی؛ "عنصری شاعر قصیده پرداز؛ مجله پیام نوین، دوره ششم، شماره ۱۰. دشتی، علی؛ قلمرو سعدی. تهران: ۱۳۳۹ ش.
- دهخدا، علی اکبر؛ امثال و حکم. تهران: ۱۳۱۰ ش.
- الراوندی، محمد بن علی بن سلیمان؛ راحة الصدور و آية السرور. به سعی و تصحیح محمد اقبال، به انضمام حواشی و فهارس با تصحیحات لازم توسط مجتبی مینوی، تهران: ۱۳۳۴ ش.
- الرادویانی، محمد بن عمر؛ ترجمان البلاغه. به اهتمام احمد آتش، استانبول: ۱۹۸۹.
- رازی، ابوالفتوح؛ تفسیر ابوالفتوح رازی. به تصحیح و حواشی مهدی الهی قمشه ای، تهران: ۱۳۳۵ ش.
- رازی، امین احمد؛ هفت اقلیم. تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران: ت. ن.
- رازی، شمس الدین محمد بن قیس؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم. بتصحیح مدرس رضوی، تهران: ۱۳۳۸ ش.

- رامپوری ، غیاث الدین محمد ؛ غیاث اللغات . به کوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران : ۱۳۳۷ ش.
- زرین کوب ، عبدالحسین ؛ باکاروان حله . تهران : ۱۳۴۳ ش.
- _____ ؛ شعر بی دروغ ؛ شعر بی نقاب . تهران : ۱۳۴۶ ش.
- سعدی ؛ کلیات شیخ سعدی شیرازی . به کوشش مظاهر مصفا ، تهران : ۱۳۴۰ ش.
- سمرقندی ، دولتشاه ؛ تذکرة الشعراء . به تحقیق و تصحیح محمد عباسی ، تهران : ۱۳۳۷ ش.
- سنایی ، ابوالمجد آدم ؛ دیوان . به کوشش مظاهر مصفا ، تهران : ۱۳۳۶ ش.
- سروش اصفهانی ؛ دیوان . به اهتمام محمد جعفر محجوب ، تهران : ۱۳۳۸ ش.
- سوزنی سمرقندی ؛ دیوان . به کوشش ناصر الدین شاه حسینی ، تهران : ۱۳۴۴ ش.
- شفق ، رضا زاده ؛ تاریخ ادبیات ایران . تهران : ۱۳۲۱ ش.
- شفیعی کدکنی ، محمد رضا ؛ صورخیال در شعر فارسی . تهران : ۱۳۵۰ ش.
- صفا ، ذبیح الله ؛ تاریخ ادبیات در ایران . ج ۱ و ۲ ، تهران : ۱۳۴۷ ش.
- _____ ؛ « جشن مهرگان » ، مجله مهر ، سال اول ، خرداد ماه ۱۳۱۳ ش.
- _____ ؛ حماسه سرایی در ایران ، تهران : ۱۳۲۴ ش.
- _____ ؛ گنج سخن . تهران : ۱۳۳۹ ش.
- الطرسوسی ، ابوطاهر محمد بن حسن ؛ داراب نامه طرسوسی . به کوشش ذبیح الصفا ، تهران : ۱۳۴۴ ش.
- عرفانی ، خواجه عبدالحمید ؛ شرح احوال و آثار ملک الشعراء محمد تقی بهار . تهران : ۱۳۳۵ ش.
- عروضی سمرقندی ، احمد بن علی بن عمر بن علی نظامی ؛ چهارمقاله . به کوشش محمد معین ، تهران : ۱۳۳۳ ش.
- عطار ، فرید الدین ؛ الهی نامه . به تصحیح هریتز ، استانبول : ۱۹۴۰ م.
- علیشیر نوایی ، میر نظام الدین ؛ مجالس النفایس . به اهتمام علی اصغر حکمت ، تهران : ۱۳۳۳ ش.
- عمر خیام ؛ نوزنامه . به سعی و تصحیح مجتبی مینوی ، تهران : ۱۳۱۲ ش.
- عنصری ، ابوالقاسم حسن بلخی ؛ دیوان . به اهتمام یحیی قریب ، تهران : ۱۳۱۴ ش.
- _____ ؛ دیوان . به کوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران : ۱۳۴۲ ش.
- _____ ؛ وامق و عذرا . با مقدمه و تصحیح و تحشیه مولوی محمد شفیع ، به اتمام احمد ربانی ، لاهور :

- عوفی، محمد؛ لباب الالباب . به کوشش سعید نفیسی، تهران: ۱۳۳۵ش.
- فردوسی، ابو القاسم؛ شاهنامه فردوسی . تهران: بروخیم، ۱۳۱۳ش.
- _____؛ شاهنامه فردوسی . مسکو: ۱۹۶۲ - ۱۹۶۸م.
- فرخی سیستانی؛ دیوان . به تصحیح علی عبدالرسولی، تهران: ۱۳۱۱ش.
- _____؛ دیوان. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: ۱۳۴۹ش.
- فلسفی، نصرالله؛ هشت مقاله تاریخی و ادبی. تهران: ۱۳۳۰ش.
- فروزانفر، بدیع الزمان؛ احادیث مثنوی. تهران: ۱۳۳۴ش.
- _____؛ سخن و سخنوران. تهران: ۱۳۵۰ش.
- قاآنی شیرازی؛ دیوان. با تصحیح و مقدمه محمد جعفر محبوب، تهران: ۱۳۳۶ش.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک؛ زین الاخبار . به مقابله و تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: ۱۳۴۷ش.
- گلچین معانی، احمد؛ تاریخ تذکره های فارسی . تهران: ۱۳۵۰ش.
- گوهرین، سید صادق؛ حجة الحق ابوعلی سینا. تهران: ۱۳۳۱ش.
- لازار، ژیلبر؛ اشعار پراکنه قدیمی ترین شعرای فارسی زبان. تهران: ۱۳۴۲ش.
- محبوب، محمد جعفر؛ سبک خراسانی در شعر فارسی. تهران: ۱۳۴۵ش.
- محقق، مهدی؛ تحلیل اشعار ناصر خسرو. تهران: ۱۳۴۹ش.
- _____؛ «متنبنی و سعدی»، مجله راهنمای کتاب، سال دوم، شماره دوم، ۱۳۳۸ش.
- محمد پادشاه شاد؛ فرهنگ آندراج. تهران: ۱۳۳۵ش.
- محمد نوری، عثمان؛ واژه نامه بسامدی عصری. مسکو: ۱۹۷۰م.
- مسعود سعد سلمان؛ دیوان . به تصحیح رشید یاسمی، تهران: ۱۳۳۹ش.
- مستوفی، حمد الله؛ تاریخ گزیده . به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: ۱۳۳۹ش.
- مصفا، مظاهر؛ پاسداران سخن. تهران: ۱۳۳۵ش.
- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی معین. (اعلام)، تهران: ۱۳۴۵ش.
- _____؛ مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی . تهران: ۱۳۲۶ش.
- منوچهری دامغانی؛ دیوان. به کوشش محمد دبیر سیاقی؛ تهران: ۱۳۴۷ش.

منهاج سراج جوزجانی ؛ طبقات ناصری. به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیقات عبدالحی حبیبی قندهاری ، کابل : ۱۳۲۵ ش.

مؤتمن ، زین العابدین ؛ شعر و ادب فارسی . تهران : ۱۳۳۲ ش.

_____ ؛ تحول شعر فارسی . تهران : ۱۳۳۹ ش.

میبدی ، فضل الله ؛ کشف الاسرار و عدة الابرار. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت ، تهران : ۱۳۳۹ ش.

ناصر خسرو قبادیانی ؛ تصحیح حاجی سید نصر الله تقوی ، تهران : ۱۳۳۵ ش.

نصر الله منشی ، ابوالمعالی ؛ کلیه و دمنه . تصحیح و توضیح مجتبی مینوی ، تهران : ۱۳۴۵ ش.

نظام الملک طوسی ، ابوعلی حسن بن علی ؛ سیاستنامه (سیر الملوک). به کوشش جعفر شعار ، تهران : ۱۳۴۸ ش.

نعمانی ، شبلی ؛ شعر العجم . ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، تهران : ۱۳۳۷ ش.

نفیسی ، سعید ؛ «تاریخ جشن نوروز» ، مجله پیام نوین ، سال اول ، شماره ۷ و ۸ ، فروردین / اردیبهشت ۱۳۳۸ ش.

_____ ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی . تهران : ۱۳۳۴ ش.

_____ ؛ در پیرامون تاریخ بیهقی . تهران : ۱۳۴۲ ش.

_____ ؛ محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی . تهران : ۱۳۴۱ ش.

وطواط ، رشید الدین ؛ حقایق السحر فی دقائق الشعر. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال ، تهران : ۱۳۰۸ ش.

_____ ؛ دیوان. بامقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی ، تهران : ۱۳۳۹ ش.

هدایت ، رضا قلیخان ؛ مجمع الفصحاء . به کوشش مظاهر مصفا ، تهران : ۱۳۴۰ ش.

همائی ، جلال الدین ؛ تاریخ ادبیات ایران . تهران : ۱۳۴۰ ش.

_____ ؛ صناعات ادبی . تهران : ۱۳۳۹ ش.

هندوشاه استرابادی ، محمد قاسم ؛ تاریخ فرشته . کانپور : ۱۲۹۰ هـ ق / ۱۸۷۳ م.

یغمائی ، حبیب ؛ فردوسی و شاهنامه او . تهران : ۱۳۴۹ ش.

یوسفی ، غلامحسین ؛ فرخی سیستانی . مشهد : ۱۳۴۱ ش.

فهارس

- ۱- فهرست اسامی اشخاص و کُنیه ها و القاب
- ۲- فهرست کتاب ها و رسائل و مجله ها
- ۳- فهرست اسامی جای ها
- ۴- فهرست اعلام به زبان لاتین

۱- اسامی اشخاص و کُنیه ها و القاب

ت

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ ۴۴، ۳

آربری، ج. ۱، ۲۱، ۱۸

آرش (پهلوان) ۱۴۷

آزر (بتگر) ۱۶۱، ۱۰۸، ۸۶، ۱۷

آقوس بن مشتری ۲۰

آل بویه ۵۲

آل سامان ۵۴

آل سبکتگین ۱۳

آل ناصر ۳۲

آل ناصر الدین ۱۵

آمدی ۳۳

آیتی، عبدالحمید ۱۴۴

ا

ابن بیض (شاعر) ۱۴۲

ابن رشیق ۱۴۱

ابن رومی (شاعر) ۱۴۲، ۱۴۹

ابن سعد محمد بن احمد العمادی ۱۴۱

ابن کیتة الدینوری ۱۵۷

ابن معتز (شاعر) ۱۴۲، ۵۰

ابن هانی (شاعر) ۱۴۲

ابن یوسف شیرازی ۱۳

ابو تمام طایی (شاعر عرب) ۱۴۰، ۱۷، ۳

ابو جعفر محمد بن ابو الفضل ۱۳۱، ۳۰

ابو الحسن بن علی میمندی ۵۴

ابو حنیفه (فقیه) ۲۴

ابو ریحان البیرونی خوارزمی ۴۵، ۲۴، ۲۰

ابو سهل دبیر ۱۱۱

ابو الشیص ۱۴۷، ۴۴

ابو طاهر سامانی ۵۴

ابو طاهر محمد بن حسین طرسوسی ۸

ابو الطیب مصعبی ۴۴

ابو الفتح لسان الدهر (؟) ۱۹۳

ابو الفرج رونی ۱۸۲، ۱۸۱، ۶

ابو الفرج سجزی ۱۴، ۴، ۳

ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی (خواجه)، ۵

(رک: ابو الفضل بیهقی).

ابو الفضل بیهقی ۹۷، ۲۲، ۱۴

ابو القاسم حالت ۲۲

ابو القاسم (کنیه عنصری) ۲، ۱

ابو القاسم حسن عنصری ۱ (رک: عنصری)

ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی ۳۳

ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین ۷۹

- ابو المعالی نصر الله منشی ۱۵۲
 ابو مودود (رک : سلطان مسعود غزنوی) ۲۴
 ابو ناصحی ۶۰
 ابونواس (شاعر) ۱۷
 ابو هلال عسکری ۳۳
 ابی تمام حبیب بن اوس الطائی (رک : ابو تمام)، ۱۴۳
 ابی العباس احمد الشرنشلی
 ابی نواس الحسن بن هانی (شاعر) ۱۴۳
 ابی منصور عبدالملک ثعالبی ۱۴۷
 اته ، هرمان ۳، ۳۵، ۱۴۰
 احمد (پدر عنصری) ۱
 احمد آتش ۱۵، ۱۶، ۱۹
 احمد بن حسن میمندی (= شمس الکفاة خواجه
 ابو القاسم) ۲۷، ۴۷، ۵۶، ۷۲، ۹۹، ۱۰۸
 احمد بن عبدالصمد (وزیر) ۴۲
 احمد علی خان درانی ۳۲
 احنف (؟) ۱۳۹
 الاحنف ۱۴۷، ۱۵۲
 اخطل (شاعر عرب) ۱۴۲
 ادوارد براون ۱۸، ۲۱، ۱۰۵
 اردشیر (شاه ایران) ۱۵۲
 ازرقی هروی (شاعر) ۱۱۶، ۱۸۰، ۱۸۱
 استرابادی ، هندوشاه ۲۴
 اسحاق بن ابراهیم ۳۸
 اسدی طوسی ۱۴، ۳۹
 اسکندر ۱۰، ۱۱، ۴۷، ۵۱، ۱۶۴
 اسماعیل (= اسمعیل) بن سبکتگین ۴۸
 اعشی (شاعر) ۱۴۲
 اغناطیوس کرانشقونسکی (مصحح) ۱۴۵
 افریدون (= فریدون) ۶۳، ۱۵۹، ۱۸۲
 افشار، ایرج ۱۱
 افلاطون ۶۳
 اقبال عباس ۳۸، ۱۸۷
 اقلیدس (صحایف ...) ۱۵۷
 البتگین ۶۴
 امرؤ القیس بن حجر الکندی ۱۴۲، ۱۴۴
 امیر ابو یعقوب یوسف بن سبکتگین ۶۵، ۲۶
 ۹۹، ۱۱۱، ۱۳۵
 امیرانشاه بن قاورد بن جفری بیگ سلجوقی
 ۱۸۰
 امیر سبکتگین ۴۷، ۴۸
 امیر سعد الملک ابو علی حسن ۱۸۱
 امیر سید عبید الله بن ابی طاهر ۱۸۶
 امیر فرخاری ۹
 امیر کیکاووس بن کیخسرو ۹
 امیر محمد (فرزند سلطان محمود غزنوی) ۲۷
 امیر محمود (= سلطان محمود غزنوی) ۴۸، ۵۰، ۵۹

- امیر مسعود ۲۶
 امیر ناصر الدین سبکتگین ۱۲۳
 امیر نصر بن ناصر الدین سبکتگین ۲، ۱۳، ۱۷،
 ۲۶، ۶۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۳۱
 امیر یوسف بن ناصر الدین ۲۷
 امین احمد رازی ۱۹
 امیه ۱۴۲
 انوری ابیوردی، اوحد الدین ۳۵، ۱۳۵، ۱۷۵،
 ۱۹۶
 انوشیروان (شاه ایران) ۶۴
 ایاز ۵
 ایاز اویماق ۶۵
 ایزد یار ۳۹
 ایلک (?) ۱۸۰
 بوچنر، و.ف، ۲۱
 بوحنیفه (?) ۱۹۳
 بوریحان (= ابوریحان بیرونی) ۴۵
 بوشیص (شاعر) ۱۴۲
 بهاء الدین محمد بغدادی ۱۹۸
 بهار، محمد تقی ملک الشعرا ۶۲، ۱۹۸
 بهار تانیسر (نام بت) ۵۳
 بهرام (ستاره) ۱۵۶
 بهرام چوبین ۵۷
 بهرام گور ۱۶۱
 بهشتی (شاعر ترک) ۱۹
 بهمن ۶۳
 بیرونی (= ابوریحان بیرونی) ۲
 بیورسب (= ضحاک) ۱۵۹
 بیهقی (ابوالفضل) ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۷،
 ۵۹، ۶۳، ۶۵

ب

پ

- پال هُرن ۱۴
 پَشَن ۳۴

ت

- تربیت، محمد علی ۴، ۹
 ترک ۶۴، ۶۵، ۱۸۰
 ترک کاشغری (?) ۱۱۷

- بُحتری ۱۹۳
 براؤن، ادوارد (رک: ادوارد براؤن) ۱۸
 برتلس (ای.ای.) ۲۱
 برمک ۳۸
 برمکیان ۳۸
 بَسام کورد ۱۷۱
 بَشَّار بُرد ۱۴۲، ۱۴۴
 بغدادی، اسماعیل پاشا ۱۳
 بنو تمیم ۱۴۳

ث

حسن ۱

حسنک وزیر ۵۹

حسن نظامی بسطامی نیشابوری ۱۵

حسینی کاشانی ۱۵۸

حسین بن سعد الدهستانی ۴

حطیئة ۱۴۲

حکمت، علی اصغر ۳۴

حماد (شاعر) ۱۴۲

حماد بن علی ۶۰

حمد الله مستوفی ۱۶، ۲۲، ۳۴

حمیدی، مهدی ۱۷۴

حیدر (= علی «ع») ۱۸۱

خ

خاقانی شروانی ۵، ۱۰، ۱۵، ۱۷۵،

۱۹۸، ۱۹۷

خانباامشار ۷

خسرو ۶۳

خسرو انوشیروان ۱۶۰

خسرو پرویز ۱۶۲

خضر ۱۲۷

خضر (ع) ۱۵۵

خلف (= میر خلف بانو) ۴۹، ۱۴۵

خلیلی (مؤلف سلطنت غزنویان)، ۱۳، ۴۶، ۵۰

خمار تاش (?) ۵۰

ثعالبی، ابی منصور عبدالملک ۱۴۴، ۱۴۷،

۱۴۹، ۱۵۰

ج

الجاجرمی (محمد بن بدر) ۱۴، ۱

جالینوس ۱۵۷

جامعی (شاعر ترک) ۱۹

جان ریپکا ۲۱، ۴۲

جرفادقانی ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۵۳، ۱۴۶

جریر ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳

جعفر شعار ۲۳، ۵۷

جعفر طیار ۱۵۲

جم ۶۳، ۱۵۹، ۱۸۲

جواد فاضل ۱۲

جوانی ۴

جوزجانی ۵۷

جوینی، علاء الدین عطا ملک ۱۶

جیبیل (راجه هندی) ۵۲، ۶۰، ۱۰۷، ۱۸۰

ح

حاتم (طائی) ۱۳۹

حاجی خلیفه ۱۹

حبیبی (مصحح سندباد نامه) ۱۹

حسان ۲۹، ۱۳۹، ۱۴۲

- خواجه ابوالحسن (برادر احمد بن حسن
میمندی) ۱۳۲، ۱۱۱، ۲۹
- خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی ۱۳۳
- خواجه احمد بن حسن میمندی ۲۸
- خواجه عمید ابوالحسن منصور بن حسن
میمندی ۲۹
- خواند میر ۳۴
- خواند میر، غیاث الدین ۱۲، ۲۸، ۵۳، ۵۴
- خورشید شاه ۱۱
- داود پوتا، عمر محمد ۱۷
- دیرسیاقی، محمد، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۴،
۲۱، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱،
۴۴، ۴۷، ۹۹، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۱۷،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۹۲
- دستغیب، عبدالعلی ۴۳، ۹۷، ۱۱۴، ۱۲۴،
۱۲۵، ۱۲۶
- دشتی، علی ۱۹۶
- دعبل ۶۶
- دقیقی ۳۵، ۳۸، ۱۷۳، ۱۷۴،
دولت‌شاه سمرقندی (= بخت شاه) ۱، ۲، ۳۲،
۳۹
- دهخدا، علی اکبر ۱۴۷
- دیک الجن ۱۴۲
- دیلمی ۹۳
- رادیانی (مؤلف ترجمان البلاغه) ۷، ۱۰، ۱۵،
۷۰، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۹،
۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۵،
۱۶۳
- رازی، شمس قیس ۷۶، ۸۵، ۹۲، ۱۲۳،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۷۳
- الراغب اصفهانی ۱۴۵
- الراوندی، محمد بن علی سلیمان ۱۴، ۱۵۲،
رام (?) ۸۸
- ربانی، احمد ۷، ۸
- ربیع (قوم) ۱۳۹
- رحیمی (شاعر ترک) ۱۹
- رستم ۱۲
- رستم‌زال ۲۴، ۳۵
- رستم‌زر ۴۹، ۶۱، ۶۲، ۱۴۵
- رسول اکرم (ص) ۳
- رشید (?) ۱۱۲
- رشید الدین وطواط ۱۰۰، ۱۴۰
- رضا زاده شفق ۲۱، ۹۶
- رؤبه عجاج ۱۴۲
- رودکی ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۹۶، ۱۱۰، ۱۳۸،
۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۹۸

رونی، ابوالفرج ۱۸۲

سعید بن حمید ۱۴۵

سعید نفیسی ۱، ۳، ۴، ۷، ۲۴، ۴۱، ۱۱۶،

۱۴۱

سکندر (= اسکندر) ۱۱، ۱۹۱

سلاجقه ۴۵، ۱۸۷

سلطان سنجر سلجوقی ۱۸۷

سلطان محمد (پسر سلطان محمود غزنوی) ۴۲

سلطان محمود غزنوی ۲، ۵، ۱۲، ۲۲، ۲۵،

۲۷، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۹، ۴۶،

۴۷، ۵۲، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۹۹،

۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۶۳،

۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰

سلطان مسعود غزنوی ۴، ۵، ۲۴، ۲۵، ۲۷،

۲۸، ۳۲، ۴۱، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۹

سلطان ملک شاه ۵

سلطان یمن الدوله محمود ۳۲

سلیسون شاه ۲۰

سلیمان (ع) ۶۲

سمرقندی (رک: دولشاه سمرقندی) ۳، ۴۴

سنایی (حکیم) ۱۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

سوزنی سمرقندی ۱۹۴

سهراب ۱۲، ۳۵، ۳۶

سید الابرار (ص) ۱۹۲

سید اشرف شمس الدین شصت کله ۱۴

ز

زرین کوب: دکتر عبدالحسین ۱، ۴۳، ۷۰

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی ۳۲

زهیر (شاعر) ۱۴۲

زیترا، ه، ۷۰

زیدری نسوی، شهاب الدین محمد ۱۶

ژ

ژیلبر <----- ژیلبر لازار

ژیلبر لازار ۷۰

س

سادات ناصری، دکتر سید حسن ۴۶، ۹۸،

۱۵۹

ساسانیان ۵۷

سامانی (دوره -) ۸۰

سامانیان ۴، ۵، ۵۷، ۵۸، ۶۴

سام نریمان ۴۹، ۱۴۵

سبکتگین ۶۴

سجادی، ضیاء الدین (دکتر) ۱۱۵، ۱۷۶،

۱۹۸

سده ۶۳

سعدی ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۹۸

سیف ذویزن ۱۴۳

سیمونیدس ۱۰۷

۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۷

صفاری (یعقوب لیث) ۸۰، ۱۷۱

صورتگر، لطفعلی ۹۷، ۱۰۷

ش

شاه حسینی، ناصرالدین ۱۹۴

شاه عباس ثانی ۱۶۰

شبلی نعمانی ۲، ۱۲، ۲۴، ۳۴، ۷۶، ۱۰۰،

۱۴۱

شفیعی کدکنی، محمد رضا ۳۳، ۵۶، ۶۷، ۷۵

۷۸، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۳،

شمس الدین محمد بن قیس رازی ۷۰، ۱۳۶،

۱۳۸، ۱۹۵

الشورایی، ابراهیم امین ۱۸

شوروی ۲۱

شهید (بلخی) ۱۷۲

شهیدی، سید جعفر ۳

شیرانی (محمود) ۳۴، ۴۲

ض

ضحاک (= بیورَسب) ۱۵۹، ۱۶۱

ط

طیبی (میر صالح) ۱۵

طرسوسی (ابو طاهر بن حسین) ۸

طرفه (شاعر) ۱۴۲

طغانشاه ۱۸۰

طغرل (حاجب سلطان مسعود) ۲۷

طغرل عضدی ۶۵

ظ

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی ۱۶

ع

عاد (قوم -) ۵۰، ۱۵۱

عباسی (محمد -) ۱

عباسی (القادر بالله) ۵۹

عبدالرحمن البرقوتی (ابرقویی) ۱۴۷

عبدالرسولی، علی ۳۹

ص

صابی ۲۸

صاحب عباد ۲۸

صدائی (شاعر ترک) ۱۹

صفا، ذبیح الله ۱، ۴، ۲۰، ۳۳، ۳۹، ۴۱،

۴۴، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۸۰،

۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۸۱

- عبدالفتاح ، محمد الحلو ۱۴۷
عبدالقاهر جرجانی (امام -) ۷۰
عبدالله بن المعتز ۱۴۵
عبدالملك ابن منصور ثعالی ۵۶
عتبی (رك: تاريخ يمینی) ۲۶
عثمان مختاری غزنوی (حكیم، شاعر) ۷۶،
۱۸۷
عجم ۶۲، ۶۹، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۸۲
عذرا ۳۵، ۳۶
عرب ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۸۲
عروضی سمرقندی ۱۴، ۶۵، ۱۵۰، ۱۷۱
عزه (شاعر) ۶۶
عسجدی مروزی ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۴۴، ۴۶،
۴۹
عله بن عامر المری (شاعر عرب)، ۱۴۵
عفرا (شاعر) ۶۶
علوی زینبی ۵
علی بن ابی طالب (ع) ۱۴۶
علی تگین ۴۸
علیشیر نوایی ۳۴
عمارة مروزی ۱۶۴
عمر (رض) ۱۳۹
عمرو ۶۲
عنتر ۶۲
عنصری ، ابوالقاسم حسن ، ملك الشعراء ، ۲ ،
غضايری رازی (ابو زيد محمد بن علی ...) ۳۷ ،
۳۸ ، ۳۹ ، ۶۵ ، ۷۵ ، ۱۰۵ ، ۱۱۳
غزنوی ۳۸
غزنویان ۷۵
غیاث الدین خواند میر ۵۳
غ
ف
فخر داعی گیلانی ، سید محمد تقی ۲

- فخرالدین محمد بن ابراهیم سری ۱۹۶
 فرخی سیستانی (ابو الحسن علی بن جولوغ) ۴،
 ۲۹، ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۴،
 ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۲،
 ۱۹۶
 فردریک ویلهلم (ویلیام) نیچه ۱۱۴
 فردوسی طوسی (ابوالقاسم) ۱۲، ۳۳، ۳۴،
 ۳۵، ۳۷، ۶۱، ۶۳
 فرزдық (ابو فراس همام) ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶،
 فرشته (رک: تاریخ فرشته) ۶۰
 فروزان فر، بدیع الزمان ۴، ۸، ۱۱، ۳۷، ۴۲،
 ۶۱، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۷،
 ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۹
 فریدون (= آفریدون) ۳۶، ۶۲، ۶۳، ۱۵۹
 فصیحی جرجانی
 فضل بن احمد اسفراینی ۲۸
 فلسفی، نصر الله ۵
 فلقرط ۲۰
 فیاض، علی اکبر ۵، ۲۲
 فیروز مشرقی ۸۰
 قاضی سدوم (؟) ۱۴۷
 قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی ۱۴۱
 قاضی قادر چلبی ۹
 قالوس ۱۵۷
 قرامطه ۵۸
 قرمطیان ۵۸
 قریب، یحیی ۳، ۴، ۷، ۱۱، ۱۰۹، ۱۱۷،
 ۱۲۸
 قطران تبریزی ۱۳۱، ۱۷۷
 قفل رومی ۱۵۷
ک
 کالیستن دروغین ۱۱
 کسائی مروزی ۷۱
 کمال الدین اسماعیل ۱۹۸
 کونکوردان (مؤلف روسی واژه نامه عنصری)
 ۲۱
 کیخسرو ۱۶۲
 کمیت (شاعر) ۱۴۲
 کیکاووس بن عنصر المعالی و شمگیر ۳، ۴۱

ک

- گردیزی (رک: زین الاخبار) ۲۶، ۳۱، ۴۸،
 ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۱۵۹
 گوهرین، سید صادق ۲

ق

- قارون ۱۶۴، ۱۵۲
 قاضی، ابو محمد ۶۰
 قاضی ابو محمد ناصحی ۴۴

گیو ۳۴

محمد علی تربیت ۱۹

محمد علی شبانکاره ای ۳۲

محمد عوفی ۲۲

محمد معین ۲

محمد نخجوانی ۱۳۱

محمد نوری عثمان (شوروی) ۲۱، ۱۲۳،

۱۲۴

محمود غزنوی (رک: سلطان محمود...) ۴،

۱۵، ۲۳، ۳۲، ۳۹، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴،

۶۲، ۷۵، ۷۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷،

۱۱۶، ۱۵۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸،

محمودیان ۵

مدرس رضوی ۷۰، ۱۹۶

مستوفی (حمد الله) ۳۴، ۴۸، ۵۷،

مسعود رازی ۴۵

مسعود سعد سلمان ۱۳۸، ۱۸۳، ۱۸۴،

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲

مسعود غزنوی (رک: سلطان مسعود غزنوی) ۵،

۱۸۳

مصطفی (ص) ۱۵۲

مصعبی، ابو الطیب ۴۴

مصفا، مظاهر ۲، ۴۴، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۷،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸،

۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸

مضر ۱۳۹

ل

لامعی چلبی (شاعر ترک) ۱۹

لبیبی خراسانی (سید الشعراء) ۴۱

لبید (شاعر عرب) ۱۴۲

لجام ابوالحسن علی بن حسین حرانی ۱۴۶

لیلی (شاعر) ۱۴۲

م

مالک اشتر ۶۲

مانی (نقاش) ۱۷، ۷۸، ۸۶، ۱۶۱

منتبی، احمد بن حسین ۱۷، ۱۴۰، ۱۴۱،

۱۴۴، ۱۴۹

مجتبایی، فتح الله ۲۱

محبوب، محمد جعفر ۱۰، ۳۲، ۱۱۶،

۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴

محقق، مهدی ۱، ۱۴۱

محمد (ص) ۵۹، ۸۴، ۱۱۸

محمد اقبال (استاد فارسی) ۱۴

محمد بن ابراهیم طائی ۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳

محمد بن علی ظهیری سمرقندی ۱۹

محمد شیع (مولوی) ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۹،

۲۰

محمد عبدالمنعم جفانی ۱۴۱

معزی ۵، ۱۸۷، ۱۹۲

مَعْن ۶۲

معیدی (شاعر ترک) ۱۹

معین، محمد ۳۸

مقبول بیگ بدخشانی (میرزا -) ۱۱۴

ملکشاه سلجوقی ۱۸۷

ملک الشعراء (رک: عنصری) ۵

منجیک ترمذی ۱۷۴

منطقی رازی ۱۷۳

منوچهر ۵۷

منوچهری دامغانی ۱، ۵، ۱۴، ۴۱، ۴۲،

۱۱۷، ۱۴۱

منهاج سراج (رک: طبقات ناصری، قاضی منهاج

سراج) ۲۴، ۵۰

مؤتمن، زین العابدین ۶۱، ۶۵، ۷۵، ۹۷،

۱۰۰، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،

موسی (ع) ۶۲، ۱۵۱، ۱۵۲

مه پری ۱۱

مهدوی دامغانی، محمود ۱۸۲

مهدی محقق ۱۴۵

مهرگان ۶۳

میدانی نیشابوری ۱۴۷، ۱۴۹

میر ابو یعقوب (= امیر ابو یعقوب) ۱۰۲

میر صالح طبیبی ۱

مینوی، مجتبی ۱۵۲

ن

نابغه (شاعر) ۱۴۲

ناصر الدین محمد بن احمد ۱۹۲

نخجوانی، حسین ۱۶۰

نسیم، ک. ب ۶۷

نصر بن ناصر الدین سبکتگین ۴، ۲۵، ۱۰۳،

۱۴۳، ۱۳۶

نصیب (شاعر) ۱۴۲

نظام الملک ۲۳، ۵۷، ۶۴

نظامی سمرقندی عروضی ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۵،

۲۲، ۳۲، ۴۵

نظامی گنجوی ۱۳، ۱۹۸

نعمان (بن منذر) ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۱

نعمانی، شبلی ۵، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۶۵،

۸۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۳،

۱۵۵

نفیسی، سعید ۱۲، ۲۸، ۳۴، ۴۲، ۱۷۰،

۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰

نوائی، عبدالحسین ۱۶

نوح (ع) ۴۷، ۷۲، ۱۶۴

نوح بن نصر سامانی ۱۴۶

نوح بن منصور ۵۶

نوروز ۶۳

- نوشیروان (= انوشیروان) ۸۹، ۶۳، ۲۳، ۱۸۷، ۱۸۶
 ۱۹۱
 نول کشور ۲۴
 هند (شاعر) ۶۶
 هندو شاه استرابادی ۶۰

ی

یاجوج و مأجوج ۱۶۴، ۵۱

یبنو ۴۸

یزدگرد ساسانی ۱۶۱

یزدگرد شهریار ۵۷

یزدگردی، امیر حسن ۱۶

یعقوب بن لیث صفاری ۱۷۱، ۵۷

یوسف بن ناصر الدین ۳۷

یوسفی، غلام حسین ۴۷، ۴۶، ۳۹، ۳۳، ۲۹

۱۳۶، ۷۷، ۶۳

یونانیان ۸

و

وامق ۳۵

وطواط، رشید الدین الکاتب ۸۳، ۸۰، ۷۸

۱۹۵، ۱۴۰، ۱۰۰، ۹۳، ۸۷، ۸۴

ویلیان یانگ (مترجم روز رش) ۱۶۰

ه

هادی حسن ۱۷، ۱۶

هدایت، رضاقلی خان ۱۸۱، ۴۱، ۲۲، ۴، ۲

هرمان اته ۳۵، ۲۱

هرمز بن انوشیروان ۱۶۰

همایی، جلال الدین ۱۷۶، ۱۰۵، ۹۸، ۱۲

۲- فهرست کتاب ها و رسائل و مجله ها

آ

آتشکده آذر ۳، ۶، ۳۴

آثار الباقية عن القرون الخالية

آثار البلاد و اخبار العباد ۳۴

ا

الابانة عن سرقات المتنبي (کتاب -) ۱۴۱

ابن معتر ۵۶

احوال و اشعار رودکی ۱۷۱، ۴۲

ادب نامه ایران ۱۱۴

ادبیات اصیل فارسی (رک: آربری) ۱۸

ادبیات ایرانی ۲۱

ارتنگ (رک: مانی) ۱۶۱، ۵۶

ارسال المثل ۱۶۳

ارمغان (مجله -) ۱۵۹

اسرار البلاغة ۷۰

اسکندر نامه ۱۱

اسکندر نامه منشور ۱۰، ۱۶

اشعار پراکنده ۷۰

امثال و حکم ۱۴۷

اوریتل کالج میگزین (مجله -) ۸

ب

باکاروان حله ۴۳

برهان قاطع ۱۶۱

بهشت سخن ۱۷۴

بیژن و منیژه (داستان -) ۳۵

پ

پاسداران سخن ۶۶، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۳۸

پیام نو (مجله -) ۳۴

پیام نوین (مجله -) ۴۳

پیرامون تاریخ بیهقی ۱۲

ت

تاج المآثر ۱۵

تاریخ الادب فی ایران ۱۸

تاریخ ادبیات ایران ۳، ۱۸

تاریخ ادبیات ایران (رک: ادوارد براون) ۲۱

تاریخ ادبیات ایران (رک: رضا زاده شفق) ۹۶

تاریخ ادبیات در ایران (رک: دکتر صفا) ۴۱، ۴۰

۴۱، ۵

تاریخ ادبیات فارسی (رک: هرمان اته) ۲۱

تاریخ بیهقی ۵، ۱۴، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۸،
۳۲، ۶۵، ۹۷

ح

تاریخ جهانگشای جوینی ۱۶
تاریخ سیستان ۶۱، ۶۲، ۱۷۱
تاریخ فرشته ۲۴، ۶۰
تاریخ گزیده ۱۶، ۲۲، ۳۴، ۴۹
تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ۳۲
تبعات در ادبیات فارسی ۱۶
تحلیل اشعار ناصر خسرو ۱، ۱۴۱، ۱۴۵
تحول شعر فارسی ۶۵
تذکره الشعراء ۱، ۲، ۳، ۳۲
ترجمان البلاغة ۷، ۱۰، ۱۵، ۸۲، ۸۴، ۹۳،
۱۲۶
ترجمه تاریخ یمنی ۲۶، ۲۷
التشبیها (کتاب -) ۱۵
التمثيل والمحاضرة ۱۴۷، ۱۴۹
التوسل الى التوسل ۱۹۸
توقعات نوشیروان ۸۹، ۱۶۱

خ

خسرو نامه ۱۳
خنک بت و سرخ بت (مثنوی) ۷، ۱۰، ۱۲،
۱۶، ۲۰، ۳۵، ۸۴
خسرو و شیرین ۱۳

د

داراب نامه طرسوسی ۸
داستان رستم و سهراب (منسوب به عنصری)
۱۲

دانشنامه (مجله -) ۱

دایرة المعارف اسلام ۲۱

در پیرامون تاریخ بیهقی ۳۴ (رک: پیرامون

تاریخ بیهقی)

دستور الوزراء ۲۸

ث

ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب
۵۶، ۱۴۷

چ

چهار مقاله ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۴۵

دیوان منوچهری ۱۴۲، ۴۴، ۴۳

دقیقی و اشعار او ۱۷۳

دبیاچه بایسنقری بر شاهنامه ۱۲

دیوان ابن یمن ۲۴

دیوان ابو الفرج رونی ۱۸۲، ۶

دیوان ابی تمام ۱۴۳

دیوان ابی نواس ۱۴۳

دیوان ازرقی هروی ۱۸۱، ۱۱۶

دیوان انوری ۱۹۷، ۱۹۶

دیوان خاقانی شروانی ۱۷۶، ۱۱۵

دیوان دقیقی ۱۷۴

دیوان رشید الدین وطواط ۱۹۵

دیوان سنایی ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲

دیوان سوزنی سمرقندی ۱۹۴

دیوان عثمان مختاری ۱۸۶، ۱۷۶

دیوان علی (ع) ۱۴۶

دیوان عنصری (ابوالقاسم حسن، ملک الشعراء)

۱ - ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶-۱۸

۲۱ - ۳۷، (در همه صفحات نام و دیوان

عنصری آمده است).

دیوان فرخی سیستانی ۱۰۷، ۴۷، ۵۶، ۳۹

دیوان فرزددق ۱۳۱، ۱۴۶

دیوان قطران تبریزی ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷

دیوان متنبنی شرح العکبری ۱۴۴

دیوان مسعود سعد سلمان ۱۸۴

دیوان معزی ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۷

و

راحت الصدور (رک: راوندی) ۱۵۰، ۱۴

راهنمای کتاب (مجله -) ۱۴۱

رستم و سهراب (داستان -) ۳۵

رش (= روز رش) (نام کتاب) ۱۶۰

روضه الصفا (تاریخ -) ۵۴، ۵۳

ز

زال و رودابه (داستان -) *

زین الاخبار گردیزی ۵۰، ۳۱، ۲۶، ۳۵

س

سبک خراسانی در شعر فارسی ۱۱۶، ۳۲، ۱۰

سبک منظومه های حماسی عنصری ۲۱

سخن سنجی ۹۷

سخن و سخنوران ۱۱، ۱۰، ۸، ۴

سراج جوزجانی (= طبقات ناصری) ۲۴

سرخ بت (مثنوی -) ۷

سفینه خوشگو ۳

سلطنت غزنویان ۱۳

سمک عیار ۱۱

سند باد نامه ۱۹، ۱۶

سیاست نامه ۵۷، ۲۳

ش

فرهنگ آندراج ۱۵۶، ۱۹۷

فرهنگ اسدی (رک: لغت فرس) ۲۱

فرهنگ بسامدی عنصری ۲۱

فرهنگ سروری ۱۳۶

فهرست کتابخانه مجلس ۱۳

فهرست کتاب های چاپی فارسی ۷

شادبهر و عین الحیوة ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۱،

۲۵، ۱۶

شاهان شاعر (کتاب -) ۲۲

شاهنامه فردوسی ۱۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۶۱،

۱۲۰، ۶۳

شرح دیوان المتنبی ۱۴۷

شرح مقامات الحریری البصری ۱۴۱

شعری دروغ، شعری نقاب ۷۰

شعر العجم (رک: شبلی نعمانی) ۲، ۵، ۷،

۱۲، ۲۴، ۳۴، ۶۵، ۱۰۹، ۱۴۳

شعر و ادب فارسی ۶۱، ۷۵

ق

قابوس نامه ۳، ۴، ۴۱

قانون مسعودی ۲۴

قرآن ۲، ۳، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۴

قسیم السرور و عین الحیة ۲۱

قلمرو سعدی ۱۹۶

ک، گ

کتاب بحیره ۱۵۴

کتاب البدیع ۱۴۵

کتاب مسعودی (در فقه) ۲۴

کتاب یمینی (تاریخ) ۲۲

کشف الظنون ۱۹

کلیات سعدی ۱۲۶

کلیله و دمنه ۱۴۲، ۱۵۲

گنج سخن ۲۰

ص

صناعات ادبی ۹۸

الصناعتین ۳۳

صور خیال در شعر فارسی ۳۳، ۱۳۰

ط

طبقات ناصری (رک: قاضی منهاج سراج) ۲۴،

۴۹، ۵۰، ۵۴

ع

عیون الاخبار ۱۵۲

ل

لباب الالباب ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳، ۲۲،

۲۸

لغت فرس (رک: فرهنگ اسدی) ۱۴، ۳۹

ف

الفرايد و القلايد (کتاب -) ۱۵

فرج بعد الشدة ۴

م

- مقالات حافظ محمود شیرانی ۱۲
 منطق الطیر (منسوب به عنصری) ۱۳
 الموازنة ۳۳
 مونس الاحرار فی دقائق الاشعار ۱، ۱۴
 مهر (مجله -) ۴، ۹، ۱۵۹
 مانی شعر فارسی ۱
 متنبی وسعدی ۱۴۱
 مثنوی جامی ۱۹
 مثنوی لامعی ۱۹، ۲۰
 مثنوی و مثنوی گویان ایرانی ۴، ۹
 مثنوی های عنصری ۲
 مجالس النفایس ۳۴

مجلدات ابو الفضل بیهقی (رک : تاریخ بیهقی)

۲۲

ن

- نفایس الفنون ۱۵۵
 نفثة المصدور زیدری ۱۶

و

- واژه نامه بسامدی عنصری ۲۱، ۱۲۳
 وامق و عذرا (مثنوی عنصری) ۷، ۸، ۱۰
 ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۶۷، ۷۱، ۷۴
 ۸۵، ۸۹، ۱۸۰، ۱۹۵
 مجمع الامثال (کتاب -) ۱۴۷
 مجمع الانساب ۳۲
 مجمع الفصحاء ۴، ۵، ۶، ۱۴، ۲۲، ۱۸۱
 مجمع القصاید ۱۴، ۱۵۸
 محاضرات الارباع ۱۴۵
 محمود نامه (منسوب به عنصری) ۱۳

ه

محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی ۱۴۲،

۱۷۳

- هدیه العارفين ۱۳
 هشت مقالة تاريخی و ادبی ۵
 هفت اقليم ۱۲
 هفت هنر (مجله -) ۴۶، ۹۹
 المختصر من كتاب الوقف ۷
 مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ۳۸
 مشکلة السرقات ۳۳
 مشکوة المصابيح ۱۵۲
 المعجم فی معاییر اشعار المعجم ۷۰، ۸۳، ۹۳،

۱۱۷، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۹۵

ی

یتیمه الدهر ۲۸

معلقات سبع ۱۴۴

۳- فهرست اسامی جای‌ها

آ، ا

آمودی (دریا، رودخانه) - ۹۱

اران ۱۷۸

ارم ۱۸۸

استانبول ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۷۰

اصفاهان (= اصفهان) ۱۹۳

اوزگند ۵۰

ایران ۳۴، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۷۱

ایران شهر (= ایران) ۸۹، ۱۲۹، ۱۷۱

پ

پنجاب ۹

ت

تانیسر ۴۹، ۵۲

تبت ۶۳

تبریز ۱۳۱، ۱۶۰

ترکستان ۱۳

تنجه ۶۳

تهران ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۳۴، ۴۳

۵۳، ۶۳، ۷۰، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۵

۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۳

۱۷۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶

ب

بُست ۲۸، ۱۵۹

بغداد ۴، ۵۲، ۱۴۳

بلخ ۵۱، ۵۲

بمبئی ۶، ۷

بهالیه ۱۰۷

بهار گنگ (نام بتکده) ۵۳

بهم (نام شهر) ۵۳

بهیم نگر (= بهم نگر) (قلعه) - ۵۳

بیروت ۳۴، ۱۴۶

ج

جُندراهِه ۶۳

جنکی (قلعه) - ۲۸

جیحون (رودخانه) ۸، ۱۶، ۴۸

جیلَم (= جهلم) ۵۳

چ

چغانیان (سرزمین) ۱۷۴

چین ۱۸۴، ۱۱، ۱۰

ر

رَخج ۲۸

روم ۶۰، ۴۹

ری ۵۹، ۵۸، ۵۲، ۵۰، ۳۷

ح

حجاز ۱۷۱

حلب ۱۱

حیره ۱۶۱

ز

زابل ۴۸

زابلیستان ۴۴

خ

خراسان ۱۰۵، ۵۹، ۳۸، ۲۷، ۲۵، ۴، ۲

۱۸۲، ۱۷۶، ۱۱۸

خَلج ۶۵

خوارزم ۹۹، ۵۰، ۳۱، ۱۴

خورتق (کاخ -) ۱۶۱، ۱۶

خیبر (قلعه -) ۱۸۱، ۶۰

س

سد اسکندر ۱۶۴

سدیر (نام کاخ) ۱۶۱، ۱۶۰

سجستان (= سیستان) ۱۸۱

سرخس ۱۳۸

سگاوند (قلعه -) ۲۷

سند ۱۸۱

سومنا ۵۰، ۴۹، ۴

سیستان (= سجستان) ۵۴، ۴۹، ۲۸، ۲۵

د

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

۱۵

دجله ۶۳، ۶۲

در بند سجستان ۱۸۱

دروته ۲۷

دهلی ۱۵۲

دیلمان ۱۳۶

ش

شامس (نام شهر) ۲۰

ششتر (= شوشتر) ۵۲

ط

طور (کوه -) ۶۳

طوس ۳۴

گ

گرگنج (= گرگانج) ۵۹، ۵۲
گنگ ۷۱

ل

لاهور ۷، ۸، ۱۱۴
لکهنؤ ۷
لندن ۱۴۵
لینزیک ۲۰

م

ماوراء النهر ۴۸
مدینه العذرا (= قلعة سيستان) ۴۸، ۴۹، ۱۱۸
مرو ۳۱، ۵۰، ۶۶
مسکو ۲۱، ۳۷
مشهد ۵، ۲۲
مصر ۱۰، ۱۴۱، ۱۴۵
مکه (= کعبه) ۱۷۱
ملتان، مولتان ۵۸، ۶۰
میمند ۲۸

ن

نخشب ۴۸
نصیبین ۴

ع، غ

عمان (دریای -) ۹۱
غزنه، غزنی، غزنین ۴، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۲
۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۱۸۴

ف

فرخار ۱۸۴
فرغانه ۱۰
فید (مقام -) ۶۰

ق

قاهره ۵۶، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۲،
قرن ۱۴۲
قصدار ۲۷
قنوج ۵۰، ۵۲

ک

کابل (محله - شهر) ۳۲، ۴۸
کالنجر ۱۶۶
کانپور ۲۴
کتر (جایی در ترکستان) ۴۹
کش (نام شهر) ۴۸
کعبه (= مکه) ۱۹۸

ه

نیشابور ۴۸، ۲۵

نیمروز ۹۳، ۳۸

هانسی (شهر -) ۵۰

هند ۵، ۱۳، (هندوستان) ۲۸، ۳۸، ۴۵، ۵۰،

۵۱، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱،

۱۸۴، ۱۸۵

و

ولایت (نام مکان) ۱۰ و ۱۱

وین (= ویانا) ۲۰

ی

یغما (جایی در ترکستان) ۶۵

یمن ۱۴۲

General Index In European Languages

Arbery, A.J.: Classical Persian Literature 18,2

Bertels , E.E. 21.

Browne E.G. : A Litrary History of Persian ,18

The Cambridge History of India , Delhi, 1958,

Encyclopaedia of Islam , Vol 4. 21, 126

Haig Walsely 58

History of Iranian Literature : Jan Rypka, India, 16

The Influence of Arabic Poetry , Jan Rypka. 8. 21

Leyden 21

A Litrary History of Persian Literature E.G.Brown 18

Pearson, J.D., Index , Islamic Studies in Persian Literature (Aligarh) 1928

Still E. Picheskikh: Poem

Unure: Bertles E.E.21.

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۰ هـ ش	فارسی
۲	احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصه العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۳	فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۴	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۵	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۶	شش جهت	روپ نراین / دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۷	داد سخن	سراج الدین علی آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۸	فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی ج ۱)	دکتر سبط حسن رضوی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۹	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۱۰	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۲	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۳	راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۴	رساله قدسیه	خواجه محمد پارسا بخاری / ملک محمد اقبال	۱۳۵۴ هـ ش	فارسی
۱۵	جواهر الاولیاء (مقدمه)	دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۶	جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری / دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۷	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار		ف.ا.

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۸	تذکره ریاض العارفین (جلد اول)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۹	گریش های تاره در زبان فارسی	دکتر عبد الشکور احسن	۱۳۵۵ هـ ش	ف.انگ
۲۰	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۹۶ هـ ش	فارسی
۲۱	قران السعیدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی / دکتر احمد حسن دانی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۲	کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۳	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۴	احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب	محمد علی فرجاد	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۵	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۶	کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری، آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۷	کشف الایات اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۸	گلدسته قلات (اشعار) دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی		فارسی
۲۹	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلابی / علی قویم	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۰	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی	۱۳۵۶ هـ ش	ف.عر
۳۱	کلیات میرزا عبد القادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبد القادر بیدل / دکتر غروی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۲	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمد بن مبارک علوی کرمانی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۳	گلشن راز (مثنوی عرفانی) انگلیسی و فارسی	شیخ محمود شبستری / ویتفلد	۱۳۵۶ هـ ش	ف.انگ
۳۴	رساله ابدالیه (اردو و فارسی)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد پیر رانجه	۱۳۹۸ هـ ش	ف.ار
۳۵	مثنوی مولوی (دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۶	مثنوی مولوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۳۷	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۸	مثنوی مولوی (دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۹	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۴۰	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۷۵ هـ ش	فارسی
۴۱	تذکره ریاض العارفین (ج ۲)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۴۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۳	اسلامی جمهوری ایران کا آئین (اردو)	محسن علی نجفی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۴	بیسویں صدی کی اسلامی تحریکین (اردو)	مرتضی مطهری (شهید) دکتر ناصر حسین نقوی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۵	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۶	لوايح جامی (عرفان و تصوف)	نور الدین عبد الرحمن جامی	۱۹۷۲ م	فارسی
۴۷	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	احمد منزوی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۸	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۹	علامه اقبال (احوال و آثار)	سید مرتضی موسوی / احمد ندیم قاسمی	۱۹۷۷ م	ف.ار
۵۰	علامه اقبال، اسلامی فکر کی عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی / دکتر محمد ریاض خان	۱۹۸۲ م	اردو
۵۱	میاہ و مقدار (فارسی، داستان)	معز الدین محمد حسین بهاء الدین وکیلی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۵۲	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی / عباد الله اختر	۱۳۹۹ هـ ش	فارسی
۵۳	انقلاب ایران (سندی)	محمد عثمان دیپلائی	۱۹۸۱ م	سندی
۵۴				

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۵۵				
۵۶				
۵۷	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	جلال الدین محمد بلخی سجاد حسین	۱۳۵۸ هـ ش	فارسی
۵۸				
۵۹				
۶۰				
۶۱	ایران اور مصر میں کتب سوزی (مسلمانوں پر عائد الزام کا تاریخی تجزیہ)	مرتضی مطہری (شہید) / عارف نوشاهی (مترجم)	۱۴۰۱ هـ ق	اردو
۶۲	فہرست نسخہ های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۴)	احمد منزوی	۱۴۰۲ هـ ق	فارسی
۶۳	دو اثر در علوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدین محمد بخاری	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۴				
۶۵	اخلاق عالم آرا (اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری / خ. جاویدی	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۶	جامی (احوال و آثار جامی) (اردو)	علی اصغر حکمت / عارف نوشاهی	۱۹۸۳ هـ ش	اردو
۶۷	کلمات الصادقین (تذکرہ صوفیان دہلی)	محمد صادق دہلوی / محمد سلیم اختر	۱۴۰۲ هـ ق	ف. انگ
۶۸	فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۲ م	فارسی
۶۹	رسالہ انسبہ (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد نذیر رانجہا	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۰	بررسی لغات اروپایی در فارسی	دکتر مهر نور محمد خان	۱۳۶۲ هـ ش	ف. انگ
۷۱	فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۲	بہ یاد شرافت نوشاهی	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۳	فہرست نسخہ های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۷۴	تذکرہ علمای امامیہ پاکستان	سید حسین عارف نقوی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۷۵	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	شهاب الدین یحیی سهروردی	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ع.ر
۷۶	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	میجر آر پی آندرسون (مترجم)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.انگ
۷۷	خزاین الاسرار (اردو)	محمد هاشم تهرپالوی / شرافت نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو
۷۸	به ضمیمه چهار بهار دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو) (چاپ عکسی)	حافظ شیرازی / سجاد حسین (قاضی)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ار
۷۹	صیدیه و بخش صید و ذباجه و اطعمه و اشربه ...	سعد الدین هروی محقق حلی / محمد سرفراز ظفر	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۰	جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمد) / عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۱	منشور فریدون بیگ گرجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۲	لمحات من نفحات القدس	محمد عالم صدیقی / رانجها	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۲)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۴	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۳)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۵	فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره ...	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ق	فارسی
۸۶	شرح مثنوی (جلد اول)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۷	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۸	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی)	علی بن محمد الادیب الکریمینی	۱۳۶۴ هـ ش	ع.ر.ف
۸۹	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	احمد منزوی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۹۰	رساله نوریه سلطانیه	عبد الحق محدث دهلوی، دکتر سلیم اختر	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ا.
۹۱	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابو بکر اسحاق ملتانی / دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۶۴ هـ ش	ف.ع.ر
۹۲	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)	۱۳۶۴ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۴)	احمد منزوی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۴	گلستان سعدی، کریم (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی	۱۴۰۵ هـ ق	ف. پ
۹۵	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۶	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۷	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	کامران مقدم صفیاری	۱۳۶۴ هـ ش	ف. انگ
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حله)	سعدی شیرازی، آندرسون	۱۳۶۴ هـ ش	اردو
۹۹	کتاب شناسی اقبال	زرین کوب، دکتر کلثوم سید	۱۳۶۴ هـ ش	
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر مهرنور محمد خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۱	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۵)	دکتر الله دتا مضطر	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۷)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۴	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۵	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانه کاما، گنجینه مانکجی	اختر راهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۶	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۷	مجموعه قانون جزایی اسلامی ایران (ترجمه انگلیسی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	دکتر سید علی رضانقوی (مترجم)	۱۳۶۵ هـ ش	انگلیسی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۸)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۳	یادداشت های پراکنده علامه اقبال	علامه اقبال / دکتر محمد ریاض	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۴	فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد (کراچی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹ هـ ق	فارسی
۱۱۵	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی / آل داود	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۱)	احمد منزوی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۷	ثلاثة غساله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن / عارف نوشاهی	۱۳۶۸ هـ ش	فارسی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره (بخش اول)	سید حسین عارف نقوی	۱۴۱۱ هـ ق	ا.ر.ف
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۳	فرهنگ فارسی - اردو	دکتر سید باحیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۰ هـ ش	ف.ا.ر
۱۲۴	مونس العشاق (منظومه)	عربشاه یزدی / دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	احمد جاوید		ف.ا.ر
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۳)	احمد منزوی	۱۳۷۰	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۲۷	خلاصه الفاظ جامع العلوم	مخدوم جهانیان جهانگشت دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۸	شرح احوال و آثار عبد الرحیم خانخانان	دکتر سید جعفر حلیم	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۹	تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمد صدیق خان شبلی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۰	مخزن الغرائب (ج ۳)	دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۱	مقدمه خلاصه الفاظ جامع العلوم جامع العلوم	دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۲	فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۳	مخزن الغرائب (ج ۴)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۴	مخزن الغرائب (ج ۵)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۵	فرهنگ اردو-فارسی (چاپ دوم)	دکتر سید با حیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۶	اسئله و اجوبه رشیدی (ج اول)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۷	اسئله و اجوبه رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۸	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید در کتابخانه گنج بخش	محمد نذیر رانجه	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۹	دستور نویسی فارسی در شبه قاره	دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جواد	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۰	شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	دکتر مطیع الامام	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۱	مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۲	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۱)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۴۳	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۲)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۴	شعراى اصفهانی شبه قاره	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۵	دوبیتی های تاجیکی	دکتر عنایت الله شهرانی	۱۳۷۳	فارسی
۱۴۶	شاه همدان، میر سید علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی / دکتر محمد ریاض	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۷	مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (فرهنگ فارسی - عربی)	محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۲	عرف
۱۴۸	نقد شعر فارسی در شبه قاره	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۹	خلاصة المناقب	نور الدین جعفریدخشی دکتر سیده اشرف ظفر	۱۳۷۴	فارسی
۱۵۰	کشف المحجوب	هجویری جلابی / دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۱	فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۲	تحول نثر فارسی در شبه قاره	دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۳	ایرانی ادب	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۵	اردو
۱۵۴	خیابان گلستان	آرزو/دکتر مهر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۵	دیوان رایج سیالکوٹی	رایج / محمد سرفراز ظفر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۶	اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان	انگ	۱۳۷۵	ف. / ار
۱۵۷	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۴	احمد منزوی / عارف نوشاهی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۸	برصغیر ک امامیہ مصنفین کی مطبوعہ تصانیف اور تراجم، جلد ۱	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۵۹	برصغیر ک امامیہ مصنفین کی مطبوعہ تصانیف اور تراجم، جلد ۲	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۶۰	سراج الصالحین	بدری کشمیری / سراج	۱۳۷۶	فارسی
۱۶۱	تذکرہ بغراخان	ناشناس / محمد منیر عالم	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۲	راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان	انجم حمید	۱۳۷۷	فارسی

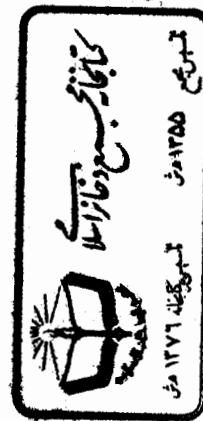
شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۶۳	تاریخ آصفجاهیان	خانزمان خان / توسلی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۴	داستان سرائی فارسی در شبه قاره	دکتر طاهره صدیقی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۵	آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه قاره	دکتر ظهورالدین احمد	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۶	عنصری و مقام او در ادبیات فارسی	دکتر زاهده افتخار	۱۳۷۸	فارسی

۱۵۰

Significance of
Unsuris Works
In Persian Literature

by

DR.ZAHIDA IFTIKHAR



IRAN-PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

2000